که ایشان را منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی را میرنجانیدند در آن آمده که و شما باد که احتراز کنید از ایذای
اهل ایمان بتحقیق که حق تعالی بجهت آن در غضب آید و خشمناک میشود از ضحاک منقولست که بعضی قبیله تکلم در شب جمعه در میان مردان و بعضی
زنان چون بقضای حاجت رفتند بجهت ایشان دوان شدند و انگشت بر ایشان زدند اگر ایشان باستادند مرادخواران و فاضل کردند و اگر ایشان
رنجه کردند بگریختند زنان را بشوهران باز گفتند شوهران رسول را از این حال خبر دادند حق تعالی این مذکوران را نازل ساخت و از کلبی
نیز روایتست که ایشان زنانی که شبها بر سر راهها نشستند و دست تعدی در دامن کنیزان رسانیدند و سنگ روایت کرده که در آن وقت
علامت حرایران بود که در سر راه سر پوشیده رفتندی و جوانی که بر هنه بودندی و چون این بدکاران از سر پوشیدن خاشی مینمودند بجرم اینجا بیامد
که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر بگو قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو زنان خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ و زنان مومنان
که بوقت بیرون رفتن از خانه یُدْنِینَ نزدیک کنند و بگذارند عَلَیْهِنَّ بر روی ها و بدنهای خود مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ از چادرهای خویش
و چادرها بدان خود را بدان بپوشند ذَلِكَ آن پوشیدن سر و روی أَدْنَى أَنْ یُعْرَفْنَ نزدیکتر است بآنکه شناسند ایشان را بصلاح و عفت و متمیز
شوند بآزادگی و بجهت آن زنان متعرض ایشان نشوند فَلَا یُؤْذَیْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی زنان تعرض نکنند بایشان وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
و هست خدا آمرزنده گناهان گذشته چون توبه کنند رَحِیمًا مهربان که مصلحت بندگان بایشان بیان میکند پس در توعید هدید اهل نفاق و
زنان بیان میکند که لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نمی ایستند منافقان از آزار پیغمبر و کید نمودن با او وَالَّذِینَ و برنگردند آنانکه
فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی نفاق و تعصب زنان و میل فواحش و ایذای مومنان وَالْمُرْجِفُونَ و اگر باز نگشتند خبر دهندگان
از اجیف یعنی آنانیکه خبرهای بد میافکنند فِی الْمَدِینَةِ در مدینه از لشکر یان اسلام که بغزا رفته اند میگویند ایشان منهزم شدند و مقتول
گشتند بجهت آنکه قلوب مومنان میشود و غمگین میگردند مانند آنرا اجیف لَنُغْرِیَنَّكَ بِهِمْ هر آینه بگماریم ترا بر ایشان
و اجلای ایشان از اوطان و یاران چنانکه مصطفی را بطلب جلاء و غیره از اعدا تا آنکه ایشان را تمکین نیابند ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَكَ فِیهَا
مجاورت و همسایگی نکنند با تو فیها إِلَّا قَلِیلًا در مدت مگر زمانی اندک چه زاندک فرصتی مستاصل گردند مَلْعُونِینَ در حالتیکه در
لعنت خدا مانده کانند در آنکه از رحمت او أَیْنَمَا ثُقِفُوا هر جا یافته شوند ایشان أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که گرفته شوند هر جا
که یافته شوند وَقُتِّلُوا و کشته کرده شوند یعنی باید که بکشند ایشان را تَقْتِیلًا کشتنی بخواری و زاری و برای وجود از قتاده مرویست که منافقان
خواستند که نفاق خود را ظاهر نمایند چون این آیه بشنیدند از آن خایف شدند که خود را پنهان کردند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدا
قتل منافقان را سُنَّةً فِی الَّذِینَ خَلَوْا در دینها آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی مقرر کرده ام ماضیه را بر انبیا بکشتن
منافقان عهد خود را وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت و طریقه خدا را تَبْدِیلًا بدل کردنی و تغییر دادنی یعنی هرگز او سنتها
تغییر ندهد سنت خود را یا قادر نباشد کسیکه تبدیل آن نماید و در آنکه مشرکان بر سبیل استهزا سوال میکردند از سید عالم که بگو قیامت در چه
وقت قایم شود حق تعالی فرمود که یَسْأَلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی کفار با استهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت و ستیز یعنی وقت قیام آن
قُلْ بگو ای محمد که إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که وقت دانستن قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزد خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بر آن اطلاع
نداده وَمَا یُدْرِیكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی مطلقا نمیدانند لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که آمدن قیامت تَكُونُ قَرِیبًا باشد نزدیک
از هدید اشتر مستعجل آنرا و اسکات منعنت را إِنَّ اللَّهَ بدستیکه خدا لَعَنَ الْكَافِرِینَ لعنت کرده است راندهٔ است از رحمت خود ناگرویدگان را
که منکران حشر اند و اعتقاد بروز قیامت ندارند وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان سَعِیرًا آتش افروخته خَالِدِینَ فِیهَا در حالتیکه جاوید
باشند در آن و هیچ وجه از آنجا بیرون نیایند أَبَدًا لَا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا هرگز نیابند دوستی که ایشان را بیرون آورد از آتش دوزخ
و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ روزی که گردانیده شود رویهای ایشان فِی النَّارِ در آتش دوزخ از جهتی بجهتی
با این وجه که گاهی ایشان را بر پشت خوابانند گاهی بر رو افکنند مانند گوشت در دیگ آتش گرفته بجهت غلیان گاهی بر پای ایشان و بالا
باشد و گاهی در پایین مانند گوشت در دیگ جوشان و متغیر گردد رویهای ایشان از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی و با ایشان آنکونه شامل اند اند
بدوزخ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا گویند ای کاش ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان میبردیم خدا را در اوامر و نواهی وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان
بردار میکردیم پیغمبر را تا باین عذاب مبتلا نمیشدیم و باین محنت گرفتار نمیگشتیم وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند اتباع و اذناب که ای پروردگار ما إِنَّا
أَطَعْنَا سَادَتَنَا بدستیکه ما فرمان بردیم مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان خود را فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا پس گمراه
کردند ما را از راه حق بیرون بردند ما را در بادیه ضلالت گمراه کردند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذَابِ
دو برابر از عذاب که بما دادی زیرا که هم ضال بودند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و لعنت کن بر ایشان و برانیشان را از رحمت خود لَعْنًا كَبِیرًا لعنتی دور
بزرگ یعنی لعنتی که سخت ترین لعنت باشد و عظیم ترین لعنتی است که هرگز افراد از آن رجوع نباشد و ابدا لا بگردند و باشند بدان
بعد از آن جماعتی که مظهر ایمان بودند و در خفیه انواع مکر میکردند تا اذیتی بر پیغمبر رسانند خطاب میکند که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای
آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَى مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را یعنی محمد را که پیغمبر
منست نرنجانید همچنانکه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند باینکه او را بزنا نسبت میکردند چنانکه در قصه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس بری

کردانید او را مما قالوا از آنچه گفتند باین وجه که زنی را که شوهر وی را بوده بودند تا در حق موسی افترا کنند پاکی وی اشارت کرد و از
عبد الله عباس روایت است که امیر المؤمنین فرمود که وقتی موسی با هرون بکوه طور رفتند هرون را وفات کرد بنی اسرائیل بموسی گفتند
تو برو حسد بر وی داشتی او را کشتی حق تعالی ملائکه را امر فرمود تا او را از میان قبر برآوردند میان قوم بنهادند تا معلوم شد که غیر مقتول است تا خدا
او را زنده گردانید تا بنی اسرائیل در ذمه بلاد را قرار کرد و ابو ذر را گفت که موسی بجهت کثرت حیا از مردمان برهنه نشدی و بجهت از مردمان گفتند که وی بیماری دارد
که تنها غسل میکند و وی جامه بر سر سنگی نهاده بود و باب را مده انسان با جامه روان شد بمیان قوم در آمد موسی برهنه از پس سنگ بدید
بنی اسرائیل دیدند که بر بدن او هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی عند الله نزدیک خدا وجیها با جاه و قرب و با مستجاب الدعوه که هیچ
چیز نمیخواست مگر آنکه اجابت میفرمود و بعد از نبی مردمان را از آنکه سید ایشان امر میفرماید ایشان را بصلاح حیث تقوی که لازم ایمانست
و میگوید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای کسانی که گرویدگان بترسید از خدا و از ارتکاب آنچه موجب کراهت وی باشد از معاصی
خصوصا در ایذای رسول او و قولوا قولا سدیدا و بگویید سخن استوار که مستلزم حق است یعنی راست در نسبت بارهٔ مؤمنان را
حق است از ضد آن یعنی دروغ مگویید تا راستی مکنید در سخن مانند حدیث افک و قصهٔ زینب و غیر آن و قول جامع در این باب آنست که
قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب بود نه خطا جد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس از این نوع سخن گویید یصلح
لکم تا بصلاح آرد برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را در اعمال صالحه و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد
بر شما گناهان شما را و بجهت استقامت شما در قول و عمل شما را مغفور سازد و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را و رسوله
و پیغمبر او را در آنچه فرماید فقد فاز پس بدستیکه فایز شد بخیر خود و برهان خود فیروزی یابد فوزا عظیما فیروزی عظیم گردد دنیا
حمید در عقبی سعید باشد و گویند فوز عظیم آنست رضوان الله تعالی است و انواع مکرمت او با بنده و چون طاعت خود و طاعت رسول
خود را مقرون ساخت بظفر و فوز عظیم در عقبی بعد از آن تقریر وعده آن میفرماید بتعظیم امر و تفخیم شان آن بقوله انا عرضنا
الامانة بدستیکه ما عرض کردیم امانت را امر طاعت است که لازم الاداء است مانند امانت و با حد در شرع از فرایض احکام در موضع
اورده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و با امانت در مساوی وفا بعهد و با نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر
تقدیر آن را عرض کرد علی السموات والارض بر آسمانها و زمینها والجبال و کوهها بشرط ثواب بر فعل آن و عقاب بر ترک آن و بر
که عقل و فهم و اختیار در ایشان خلق کرده بود فابین پس بباز زدند آن یحملنها از آنکه بردارند آن امانت را و اشفقن منها و بترسیدند
از آن با وجود اجرام عظام آنها و ادراک و صناعت و خشیت گفتند ما مسخر فرمانیم بر آنچه ما را بجهت آن آفریده و طاقت کشیدن عقاب تو
نداریم و در ذمه ادای آن پس ما را در این امر معذور دار و بان کار مگیر آن مخلوق شاه ایم باز گذار و نزد بعضی مساکن سموات و ارض و جبال
پس معنی آنست که ما عرض امانت کردیم بر اهل آسمانها که فرشتگانند و اهل زمینها که حیوانات انسی اند و بر اهل کوهها که حیوانات وحشی
اند ایشان از این بار کردند از روی مخافت نه از روی مخالفت و حملها الانسان و برداشت آن را آدم با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول آن
آن نمود و از روی کار که عقل متحمل این امانت شد انه کان بدستیکه آدمی هست ظلوما بسیار ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام
از حمل آن پهلو تهی کردند با جمیع فرشتگان با وجود قوة و حیوانات انسی و وحشی از ادا با نمودند او با عجز خود قبول کرد جهولا بسیار
نادان بکنه عاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت آن بقول اظهر و اصح و اشهر و مفسران در این باب اختلاف بسیار است و آن در منهج الصادقین
سمت گرفته و در اینجا بقول اشهر و اصح اکتفا نموده شد و اهل تحقیق را در اینجا وجوه متعدده هست که در منهج الصادقین است و در
این منتخب بر دو سه قول اختصار رفت و در انوار گفته که مراد بامانت عقل است و تکلیف پس معنی آنست که ما عقل و تکلیف را بر آسمان
و زمین و کوه عرض کردیم فبوا حمل آن نکردند بجهت عدم استعداد و انسان با قابلیت خود آن را قبول کرد و کان ظلوما بسبب استیلای قوة غضبیه
و جهلوا بواسطه قوة شهویه گفته که حق تعالی امانت را بر آسمان مذکور عرض نمود و بر ایشان فرض آنجا که عرض بود باز زدند و اینجا که عرض
بود در معرض حمل آمد شیخ جنید گفته که نظر آدم بر عرض بود بر امانت و لذت عرض ثقل امانت را بر او فراموش کرد لاجرم لطف باری
بزبان عنایت فرمود که داشتن از تو و نگاه داشتن از من چون بطلوع امانت را بر داشتی من از میان همه را بر داشتم در لوامع آورده که عشق در عالم
بشریت است نه در ملکه ملکیت چه بشر بشر است پرورد لطف و عصمت اند مرد شاید و محبت محبت در دل افتد و قیمتی نباشد عشق و خود طایفه
که صفت تجعل فیها من یفسد فیها است ما بار ادای ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا بر آنچه رعونت ما "ثم انسان امانت که از برج عرض لوح مثیت شان
اسما کشف ما و صفت فضه ثابتش نهین نهاد بر کشید که مرا نعت بسط واقع است صدا از کوه برآمد که مرا اثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار ندادیم مبادا
که بجهت تقصیر ما را نزد آفرینش ما باز خورد و این صفت را از ما باز ستانند آدم گفت ما چه چیز است که از من باز ستانند تمنا نمود که
که صاحب اقلاک نکشید بهوش نیاز کشید نعره هل من مزید آغاز کرد از جانب الهی خطاب سید کاینات لبیک بجواب دعوت از آنجا آورد زبان حال او جواب داد
که بار گران بمدد یار مهربان توان کشید بدین مضمون ان بار که از بردن آن عرش باز کرد با قوة او حامل آن بار توان شد بعد از این تعلیل حمل آن
امانت میفرماید لیعذب الله یعنی ما عرض امانت کردیم بر آدمیان و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند الله المنافقین زنان منافق و المنافقات
و زنان منافق را بتضییع امانت و المشرکین و مردان مشرک را بنیاز امانت و المشرکات و زنان مشرک را بنیاز امانت و یتوب الله تا رجوع کند الله بر

النبأ

یعنی انسان رحمت شامل خود نماید عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مردمان ایمان آورنده وَالْمُؤْمِنَاتِ و بر زنان گرونده بحفظ امانت و دیانت وَكَانَ اللَّهُ
هست خدا غَفُورًا آمرزنده تا بنا رَحِيمًا مهربان بر بندگان فوز عظیم بایشان سُورَةُ سَبَإٍ اربع و خمسون آیة و هی مکیة ابی بن کعب از سید
عالم نقل کرده که هر که سوره سبا و فاطر را بخواند روز و شب روزی در حفظ خدا باشد هیچ چیز ضرر باو نتواند رسانید و اگر در روز بخواند تا شب هیچ مکروه
بوی نرسد چندان خیر دنیا و آخرت باو دهند که در خاطر او نگذرد و بهشتها او را دهند بیاید دانست که حق تعالی هر سوره بنا از فرض در تکلیف و جزا
سخن باحت و منع شیطان افتتاح نیکو کرد بحمد کمال قدرت خود فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش و سپاس مر خدا راست
الَّذِي لَهُ آن خداوندی که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از روشنایی و نعم وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از دواب
و نباتات و جود و کرم وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي الْآخِرَةِ در آخرت زیرا که آنچه در عقبا است از خلق و نعمت نیز از او صادر شده نه از غیر او و نعم دنیا
گاه هست که بوسیله غیر میشود بخلاف آخرت که بدون واسطه غیر است و حمد بندگان در آخرت نه از روی تکلیف است بلکه بوجه تلذذ و فرح و سرور است و گویند
مجموع اهل آخرت حمد و گویند و ستایش او را بفضل بستایند و شکر نعمت بجا آرند وَهُوَ الْحَكِيمُ و او است حکم کننده امور دین چه همه افعال او بر
وجه حکمت است الْخَبِيرُ دانا بباطن جمیع اشیا يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در میرود در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین و اموات و غیر
آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون میآید از زمین چون چشمها و نباتات و فلزات و حیوانات وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرو میآید مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان چون ملائکه و مقادیر ارزاق و امطار و احوال و صواعق و انواع خیرات و برکات وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا و آنچه میرود در آسمانها چون
فرشتگان و نامه‌های اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه و صاحب کشف الاسرار آورده که علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو میآید
بر دلهای انبیا از واردات و مکاشفات و آنچه بالا میرود از الطاف کرم که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی میآید آنجا نزول
میکند و آنچه بالا میرود از ناله تائبان و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه نیستی ایشان روی بدرگاه رحمت میآورد فی الحال زمام قبول بر آن کشد
وَهُوَ الرَّحِيمُ و او است مهربان بر اتمام نعمت الْغَفُورُ پوشنده گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم بپرده رحمت با رحیم است بر بندگان که معاجلت
نمیکند بعقوبت ایشان و سایر ذنوب ایشان در دنیا و مجازات آن در عقبا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار
و با استهزا که لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمیآید بما قیامت قُلْ بگو ای محمد بایشان که بَلَىٰ آری آنست که شما میگوئید بلکه میآید وَرَبِّي بخدای پروردگار
من در روایات آورده که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث نشود و نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق
پروردگار من که نزد وی لَتَأْتِيَنَّكُمْ بیاید بشما قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ پروردگاری که دانا و پوشیده است لَا يَعْزُبُ عَنْهُ در نشود
از علم او یعنی پوشیده نگردد از او مِثْقَالُ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي
الْأَرْضِ نه در زمینها وَلَا أَصْغَرُ و نیست خورد تر مِنْ ذَٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ در کتابی روشن که لوح محفوظ است چه جمیع کائنات در آن ثبت است و امکان ساعت حق و وقوع قیامت از آن ضرور و لازم است لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد حق تعالی آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته أُولَٰئِكَ آنگروه مؤمنان
دینکوکاران لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانرا است آمرزش خطیئات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار یعنی بی طلب و تعب در آن بدن مثل وَالَّذِينَ
سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ در حالتیکه تقدیر کنندگان عجز ما بودند
بزعم خود و پاپیشی کنندگان بر ما بظن خود تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ آنگروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانرا است عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ
از بدترین عذاب دردناک یعنی عذابی باشد موجع و بعد از ذکر حال فریقین بیان اعتراف اهل ایمان میکند بآنچه کافران منکر اند فرمود
که وَيَرَى الَّذِينَ و میبینند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش را از اصحاب پیغمبر و یا مؤمنان اهل کتاب مانند کعب الاحبار و عبد الله
ابن سلام و یا مراد جمیع اهل ایمان در هر نقد بر اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ که آنچه بتو فرو فرستاده است بسوی تو مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ آن است راست و درست وَيَهْدِي و راه مینماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند کفایت
الْحَمِيدِ ستوده نعم دنیا و آخرت یعنی بطریق توحید یا باعمال صالحه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی
منکران قریش بعضی گفتند از روی طعن و استهزا و سخریه هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی
محمد میگوید بشما إِذَا مُزِّقْتُمْ چون متفرق و پاره پاره گردانیده شوید كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پاره ساختنی و متفرق گردانیدنی یعنی هر گاه اجزای شما پاره شود
و بخاک برابر گردد إِنَّكُمْ بدستیکه شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید شد بعد از فنا و انکار و استبعاد
گفتند أَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ آیا میبندد بر خدا تعالی دروغ را بعد آم بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست که این را گوید و مراد از دو بر زبان او القا
میکند که چون پاره پاره و ریزه ریزه میشوید و آب تن شما را ببرد جائی و بیند از ذره ذره در مکانی باز مجتمع شده زنده شوید حق تعالی در این سوره
نمود بر ایشان بقوله بَلِ الَّذِينَ نیست که منکران میگویند که الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند یعنی کافران بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت فِي الْعَذَابِ
عذاب اند وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و گمراهی دور دراز و بینهایت أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند منکران إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشان است
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشان است مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین یعنی این هر دو فرو گرفته پیش و پس ایشانرا و ایشان محصور و محبوس
در میان این هر دو اند نمیتوانند از اقطار آن بیرون روند تا از عذاب آن برهند چون بنا بر آن نشأ اگر بخواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم ایشانرا

زمین أو نسقط علیهم پاره فکنیم بر ایشان کسفا من السماء پاره از آسمان بجهت تکذیب ایشان بآیات ما داخل است و غافل نشوید که با اهل انکار
کردند نمیبینند آسمان و زمین را که احاطه ایشان نموده و تفکر نمیکنند در اینکه ما ایشان را آفریدیم آسمان و زمین را این بدیهی است و عقل که
آسمان و زمین که مخلوق ما است شدت خلقت ایشان را چگونه قادر بر احیاء اموات نباشیم و اگر ما خواهیم ایشان را بزمین فرو بریم یا آسمان بر ایشان فرو ریزیم
بجهت تکذیب و انکار ایشان آیات ما را بعد از ظهور بینات ان فی ذلک بدرستیکه نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر و تأمل با تدبر خلقت آنها لآیة دلالتی
و عبرتیست لکل عبد منیب هر بنده رجوع کننده بحق چه ایشان اند که نمیبینند تفکر و تدبر نمینمایند در دلایل قدرت و غرایب حکمت حضرت عزت
و اهل انکار و غفلت بقدرت تجبار و چون حضرت داود که میبینید که قصه داود در وسیله اکبر کمال انابت بود بآن وصل کرده اند و فرمود ولقد آتینا داود
و بدرستیکه دادیم داود را منا فضلا از نزد خود زیادتی نعمت نسبت بسایر مردم ما که آن نبوت بود یا زبور یا حسن خلق یا رعیت یا قوت و عدد و حکم یا
بخشایش بر عجزه و مساکین یا حلاوت مناجات یا علم انکه خوب بارگاه او ملجا و پناه می نیست در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه
داود بر بود خواندن مشغول شدی سباع و وحوش از منزل خود بیرون آمدندی و استماع آواز دلنواز او کردندی و مرغان از نغمه جان فزایش مضطرب
گشته خود را از غایت بیهوشی و حیرت بزمین افکندندی و اکثر بر آنند که مراد بفضل اینست که بعد از این میفرماید که یا جبال کنیم ما ای کوهها
اوبی باز گردانید داود را مع داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با او در تسبیح کوه با طیور خلق شود در آن مانند خلق آن
در شجره موسی با حامل او و بودند بر تسبیح و میگفتند تا مل در این میفرماید از غرایب حکمت و قدرت واضح و آشکار قول اولست چه میگویند که کوهها بر وجهی
مستعد او بودند که هرگاه ایشان را ندا کردی بلبیک جواب دادندی مانند بنده مطیع گویند که چون داود بر ترک تلاوت استغفار از آن توجه کردی با آواز بلند
گریه نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آواز برکشیدندی و در نوحه او مساعده نمودندی والطیر و ندا کردیم مرغان را که ایمرغان ترجیع صوت نمائید
با داود در تسبیح چه مرغان و طیور را مانند عقلا گردانیده منقاد خود گردانیدیم در آنکه با داود ترجیع صوت کنند با آواز دلپذیر پس هرگاه داود
تسبیح گفتی کوهها بصدا در آمدندی و مرغان بر زبر صف کشیدند بالحان دلربا امداد کردندی و بسیار کس از مستمعان از نغمات ایشان بیهوش شدندی
آورده اند که داود در شب تغییر لباس کردی و در کوچها گردیدی و هر کس که در سینه پرسیدی که داود بار عیت چگونه است همه کس بوصف جمیل او را ستایش
کردندی و ابن بجهت آن میکرد تا اگر از اعمال او تعدی بکسی رسیده در تلافی آن کوشد شبی با دوستی در کوچها تردد میکرد حق تعالی فرشته را بصورت مردی
نزد او فرستاد و بر عادت خود از او پرسید که حال شما چگونه مردیست و گفت بغایت نیکو مردی بود اگر دو خصلت نبودی گفت آن چیست جواب داد اینکه
از بیت المال میخورد با آنکه از کسب دست خود خوردی و از حضرت امام جعفر صادق ع نیز مرویست که حضرت داود وحی کرد که نیکو بنده میبودی اگر از بیت
المال نمیخوردی و چهل شبانه روز ذکر بکردی و از حضرت اطلب کسی نیز مرویست که داود را مشیت را امر بکند و حضرت ثم هن در دست او نرم گردانید زره
کرده را بوی تعلیم نمود چنانکه فرمود که و الناله الحدید و نرم گردیم برای او آهن را بی آتش و مطرقه چنانچه در دست وی بمثابه موم بودی که هر
نقش که خواستی کردی ان اعمل امر کردیم او را که بساز سابغات زرهها فراخ دامن کشاده و قدر و اندازه نگاه دار فی السرد در بافتن آن یعنی
حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد یا تقدیر مسمارها آن کن بحد وسط که نه باریک باشد تا بجنبد و نه سطبر تا حاجت نیفتد و این
قول مروی است و در روایت ثابت شده که زرهها مسمار نبودی بلکه آن در دست او نرم بودی و آنرا بر هم افکندی و در هم پیوستی و در تنسیق روایت که داود
هر روز زرهی تمام کردی و بیست هزار درهم بفروختی و از آن بجهت چهار هزار درهم تصدق کردی و دو هزار دیگر نفقه عیال خود کردی و هزار دیگر هر روز
یک زره میساخت و بهزار درهم میفروخت تا سیصد و شصت زره تمام کرد و بسیصد و شصت هزار درهم بفروخت و از بیت المال مستغنی شد
و در تنبیه آورده که داود و آل او چون نعمات یافتند هزار زره و خزانه داود و اعملوا و دیگر گفتیم بداود و اهل او که عمل کنید صالحا عمل شایسته یعنی
محض قربة و خالص از اغراض دیگر بجهت شکر بر عظم نعم که بشما داده ام انی بما تعملون بدرستیکه من بآنچه میکنید بصیر بینا ام هیچ چیز بر من
مخفی نیست و بر وفق آن پاداش خواهم داد بعد از آن خبر میدهد از فضل و کرامتی که بسلیمان داده بقوله و لسلیمان الریح و مسخر کردیم و رام
ساختیم مر سلیمان را باد را غدوها شهر رفتن آن در بامداد یکماه راه بود و رواحها شهر و رفتن آن در شبانگاه یکماه راه یعنی در شبانه
روزی دو ماه راه رفتی و مرویست که صبح از بلد بهرات آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل رفتی و در آنجا بیتوته نمودی و بلد شهری بود
و لایت شام که جن برای وی ساخته بودند و هیچ مفسر روایت نکرده که در هیچ کتب خوانده ام که بناحیه حلب بر سنگی نوشته بودند که بعضی از اصحاب ما
بر آن نوشته بودند که بامداد از اصطخر بیامدیم و آنجا قیلوله کردیم و شب ان شاء الله در شام خواهیم بود و مرویست که سلیمان یکروز بامداد از نصیبین
بمرو رفت قیلوله کرد و نماز ظهر بکرد و از بلخ بترکستان آمد و از آنجا بچین رفت و آنگاه بساحل دریا که مطلع آفتاب است رسید تا بزمین
قندهار رسید و از آنجا بجانب مکه بزمین فارس توجه نمود و بامداد دیگر بکنار آمد و نماز شام در مکه مکرمه شهر او بود فرود آمد و داد
ابن زید نقلست که سلیمان ع را خبر بود از چوب او را هزار رکن بود و هر رکنی هزار خانه که لشکر جن و انس و زنان بودند و در زیر
هر رکنی هزار شیطان بود که مرکب او را بر گردنها داشتند و از زمین برداشتند و آنگاه باد نرم یکماهه راه او را ببردی تا وقت قیلوله بعد از آن فرود
آوردی و قیلوله کردندی و نماز دیگر یکماهه راه ببردی و اسلنا له و جاری کردیم برای او عین القطر چشمه مس را مانند آب از معدن بر آمدی
و آن معدنی بود از یمن قریب بصنعا و گویند دماهی سه شبانه روز سیلان کردی و از آن مس گداخته هر چه میخواست میساخت و گفته اند که اصل
مرسی که امروز در بلاد مانست از آنجاست که در عهد سلیمان ع بیرون آمد و من الجن و مسخر کردیم برای سلیمان ع از جنیان من یعمل

کنار

کسانی بمعنی دیوانی که بخدمت سلیمان کار میکردند بین یدیه نزدیک سلیمان باذن ربه بفرمان پروردگار او از اعمال شاقه مانند بنا و
تمثال ومن یزغ و هر که میگردید از دیوان و سرکشی میکرد منهم عن امرنا از ایشان از آنچه بآن مامور بودند نذقه بچشانیدیم از عذاب
من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته و عقبا از سلیمان و دینکه در دنیا ملکی مقرر شده بود که تا زبانه آتش داشت موکل دیوان باشند
تا هر که از فرمان سلیمان سر میکشید آن زبانه آتش بر سر او زند و امیر خسرو گفته مفسران اینست که مراد عذاب آخرت است یعملون له میکردند
دیوان و میساختند برای سلیمان ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفها و قصرها و منظرها و کنیسه و وسیط آورده که محاریب مجلسها را گویند
که بزبان بان باید گفت و گویند محاریب بنیا مواضع حربست چون قلعها بلند و حصارها از جمله قتاده و مجاهد را بمحاریب قصور است و تماثیل
و از اصنام نقاشی و دیگر از جمله آنچه جنیان برای سلیمان بنا کرده بودند بیت المقدس است و چنان بود که حضرت ابراهیم برکه فرمود تا که
بکثرت عدد بمرتبه رسیدند که از حد و حصر در گذشته چون نوبت داود رسید حضرت او وحی کرد بوی که من بدست شما ابراهیم را وعده داده بودم
که کثرت صدا اولاد او را بمرتبه رسانم که هیچکس حصر آن نتواند کرد بغیر از من و این جهت آن بود که فرزند خود را ذبح نمود و در اما و من
اکنون بوعده خود وفا کردم و این نعمت را با تمام رسانیدم و ایشان بکفران مبدل کردانیدند در حق من عاصی شدند بدانکه من بدانخو سوگند
خورده ام که ایشان را بیکی از سه بلا مبتلا سازم یا سه سال قحط بر ایشان مسلط کردانم یا سه ماه دشمنان را بر ایشان مسلط کردانم و یا سه روز طاعون بر ایشان
کمارم داود قوم را از این خبر داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان مقاومت نتوانیم نمود مرگ بر ما آسانتر است پس مستعد موت شدند و فصل کردند
و کفنها پوشیده منتظر آن بودند با زنان و کودکان بصحرا رفتند حضرت با اهل و عیال ایشان طاعون فرستاد و در یک چند ایام مردند که از دفن ایشان عاجز
شدند و چون روز دیگر شد داود بر سعید بیت المقدس بر آمد که بر خاک نهاد و این موضع خیمه گاه موسی بود و صالحان بنی اسرائیل نیز در آنجا
و زاری نمود از خدا یکسال درخواستند تا روز سیم طاعون از ایشان مرتفع شد و بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت ای داود حضرت میفرماید که
بندگان مرا امر کن تا شکر کنند و زیاده کنند در این موضع که دعای شما اجابت کردم مسجدی بنا کنند تا ایشان و فرزندان ایشان که بعد از این پیدا شوند
در آنجا عبادت کنند چون خواستند که بنا آن مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل بسبیل استحباب ایشان گفت مرا حق در اینجا تا بتشنه شما را
حلال نمیشناسم که در ملک من بدون رضای من مسجدی بنا کنید ایشان گفتند این زمین حق تست اما کسانت هم رضا دادند و نیز از سر حصه خود
بکذر گفت من بسیار محتاجم اگر میخواهید آنرا از من بخرید و اگر نه غصب خواهید بود ایشان نزد داود آمدند و داود را خبر دادند فرمود که آنرا
حاصل باید کرد پس آنرا قیمت کردند گفت باین مبلغ نمیفروشم تمام آنرا عطا کردند نیز قبول نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند راضی نشد
و بصد گاو و تا بصد شتر نیز فایده نداد پس قیمت آنرا بجائی رسانیدند که دیوار کرد آن بکردانند پر از سیم کنند داود هند گفت اکنون راضی
شدم و چون یقین کرد که ایشان در این امر بسیار جد و جهد دارند و آنرا از سر حق خود در گذشت و مقدار آن ثمن آن طمع ندارم
چه غرض من امتحان شما بود پس ایشان اساس بنا کردند داود با صلحای بنی اسرائیل سنگها بر کوه در پشت میکرفتند میاوردند تا دیوار مسجد بقامت
شخصی بلند کردند حقتعالی بداود وحی فرستاد که نصیب تو از مسجد ساختن بیش از این نیست آنرا باز گذار که اتمام آن بر دست پسر تو خواهد بود
سلیمان که سلیم القلب است بر دست او هیچ خون ریخته نمیشود و ذکر و صیت و اندوه تو در عقب او بماند داود ترک بنا کرد و با صلحای بنی اسرائیل در دعا
بسیار مشغول شدند در این وقت عمر او صد و بیست و هفت سال بود و چون سالش بصد و چهل رسید مشغول شد چون سلیمان بوصیت پدر در سن
سیزده سالگی بجای پدر بنشست حق تعالی باو وحی فرستاد که مسجد را تمام کن سلیمان جن و انس و شیاطین را جمع کرد و اعمال آنرا در میان ایشان تقسیم
فرمود برفق و قوه هر یک شیاطین را فرستاد تا از معادن سنگهای رخام که چون و سفید و زرد و سبز بود آوردند و شهری در حوالی آن بنا کردند
انرا دوازده محله کردانید بعد از آن بنی اسرائیل و چون تمام شد هر سبطی را در محله از آن جا داد و بعد از آن اغاز بنای مسجد کرد و جنیان را فرستاد تا
کوه و سیم و انواع جواهر دریائی و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که در حصر نیاید پس ارباب صنعت را جمع
کرده امر کرد تا جواهر سفته سازند و برنج و مدر کردانند ایشان بجهت صلابت آن نتوانستند که آنرا تراشند سلیمان تدبیر از جنیان پرسید گفتند
این معنی را هیچکس بهتر از صخر ندانند و او محبوس است بفرما تا او را حاضر سازند سلیمان پاره صخر داشت بنگین خود مهر بدان نهاد و عادت او چنان
بود که بر جنیان مهر بر آهن نهاد و برای شیاطین بر صخر و هر مارد که مهر سلیمان دید فی الحال مسخر او گشتی چون رسول سلیمان آن مهر را از صخره
برد وی برخواست با رسول نزد سلیمان آمد سلیمان از رسولان پرسید که این عفریت مهر را در راه دید چه گفت گفتند هیچ نگفت اما
گاهی خنده کرد و بر زمان سخریه نمود صخر گفت یا رسول الله سخریه نمیکردم ولیکن امور عجیبه میدیدم که مرا از آن خنده میآمد سلیمان
فرمود که آن چه بود جواب داد که در راه بمردی رسیدم که بوزه دوده میفرمود که موزه چنان میخواهم که چهار سال بماند مرا بر عقل آن خنده آمد که او
یکروزه عمر خود را اعتماد ندارد و امید چهار سال پیش گرفته بعد از آن بمردی رسیدم که مردم را از غیب خبر میداد آنجا که نشسته بود کنجی فتاده
بود و قلم بان نداشت مرا از آن خنده آمد و از آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحمت میکردند از خدا و با ایشان نرسید بعضی بگرامند و بجای
ایشان نشستند و بخواست رحمت با ایشان رسید مرا از قضا و قدر خدا تعجب آمد سلیمان گفت چیزی هست که این خود را نرم کرداند تا ترا شنید و سوخ کرد
انا نشاکرد گفت سنگی هست سفید که آنرا میا موخوانند الماس نیز گویند اما نمیدانم در کدام مکان است هیچ حیله از عهده بیت
نامستقی از سنگ تراشند و چهار او را بر او دوان خندق کنند و سر آنرا مسدود سازند چون عفاریت در رفت شدند نداشته باشد الله در بود

وانسان را بیاورد تا بانان برسند و آسوده شوند پس سلیمان دعا کرد و آن میکشت منقدی نمیافت پرواز کرد و بعد از یکشبانروز بیامد
و آن سنگ را بیاورد و بر آن نهاد و آن را بشکست و نزدیک خود رفت پس سلیمان جمیع جنیان را با عقاب و شیاطین چند سنگ از آن او و عمله تا امروز
هر چه یافت میشود از الماس اصل آنها از آن است القصه بانا الماس سنگها تیغ کردند جواهر را سنگ ساختند بسیار بنا ساختند
بالواح جواهر و مروارید یاقوت و طلا و فیروزه بر رخام سفید زرد و سرخ و سبز و نیلی از رخام و الواح یاقوت و زبرجد در او نشانیدند
و دیوارها و سقفها از رخام صیقل ساختند فرش از الواح فیروزه چون شب تاریک از نور جواهر آنچنان روشن بتافتی که بچراغ احتیاج
نبودی و دروازه که آن بنا تمام شد از عبید ساختند و از جمله عجائب آن بود که اگر مرد صالح در آن داخل شدی روی خود را در جواهر سفید دیدی و اگر
مرد فاسق در آن رفتی روی خود را تا دیدی سیاه دیدی و عجائب از این بسیار در کوشکهای آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران دست آن مالیدی هیچ
رنجی نرسیدی و اگر کسی بدروغ دعوی کردی که من از اولاد پیغمبرانم چون دست در آن مالیدی بسوختی و ده هزار قرا از عبای بنی اسرائیل مقرر فرموده بود همیشه
بتلاوت توریة مشغول بودند پنج هزار در روز و پنج هزار در شب بر مسجد بیت المقدس بنا بود تا روزگار بخت النصر چون بر آن سنگها یافت آن را
خراب کرد و تمام جواهر را برداشت بعراق آورد که دار الملک او بود حاصل که از جمله عملها که آن دیوان برای سلیمان میکردند بنا بیت المقدس بود
غیر از آن مناظره و تصویر روح افزا و تماثیل و میساختند برای او تمثالها و صورتها ملائکه و انبیا تا بندگان نظر در آنها و اعمال آنها
کرده مانند آنها بطاعت مشغول شوند و در آن زمان ساختن صور و تماثیل مباح بود و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصور آدمیان میساختند
و حقتعالی بوسیله آن اعدا روح را مانند صیدلانی در قتال قوة و صلابت باشند مرویست که تمثال در شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هشت
کرسی بر بالای تخت یکی بر سر سلیمان خواستی که بر تخت برآید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختند تا پای بر آنها نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرسیها
بپای خود برابر کردند و غیر از سلیمان کسی دیگر نمیتوانست که بر آن تخت برآید چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر
سر سلیمان نشیند پای برداشت که بر آید صورت شیر دست بر او زد پای او را مجروح ساخت و بیفتاد و بیهوش شد بر آن کرد و در شب بعد تمثال آن
تمثال را بر او نهاد از کل صورت مرغ میساختند و بآن خدا تعالی او را زنده میگردانید و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که گفت بخدا سوگند که مراد
بتماثیل صورت مردان و زنان نیست بلکه صورت درختان بودند غیر از آن غیر از روح و جفان و دیگ میساختند برای سلیمان کاسهای چوبین و سنگین که الجواب
مانند حوضها بزرگ بر وجهی که هزار کس بر اطراف آن نشسته طعام میخوردند سلیمان با نظر طعام بلشکر میداد و قدور راسیات و دیگ
میساختند برای او دیگهای بلند بر افراشته بزرگ بر سر پایها نهاده که از غایت بزرگی هیچکس نتوانستی که آنها را بجنباند یا بر آن دیگها جمع جن و انس
طعام میدادند و او را دوازده هزار طباخ بود که در آن دیگها طعام پختندی و بخصوص از این نعم جلیله او را دستور فرمود بوظایف شکرگذاری و فرمود
اعملوا آل داود عمل کنید ای آل داود شکرا بجهت آنچه شما را داده ام چنین نعمتها ثابت بنا فرمود که آل داود شب و روز را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی
یکی از ایشان قائم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی و چون اکثر مردمان جز اتباع هوا میل بشکرگذاری نمیکنند از اینجهت حقتعالی میفرماید که وَقَلِيلٌ
مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و اندک از بندگان من سپاسگزارند اندک کسیست که بدل و زبان و جوارح در اغلب اوقات و اکثر اوقات شکرگذاری را کشیده باشد و
چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است که مستدعی شکر دیگر است و از اینجا است که گفته اند که شکور کسیست که بدل
و زبان شکر کند بنیت عجز خود را در شکر گذاری و روایت کرده که مرد میگفت اللهم اجعلنی من القلیل یا رب خدایا مرا از قلیل گردان گفتند که این چه دعا
که میکنی جواب داد که من شنیدم که حقتعالی فرمود که کمند از بندگان من که شکور باشند و من از خدا سؤال میکنم که مرا از اینجماعت گردانند
آنکه سلیمان ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من نزدیک شد چند روز قبل مرا از آن اعلام کن چون وقت مرگ او رسید با او گفت که از عمر تو یک
ساعت بیش نمانده سلیمان شیاطین را فرمود که از برای من کوشکی از یکپارچه بنا باید کرد که در آنجا روم و مردم مرا نبینند و کسی مرا نبیند پس برای او کوشکی
چنین ساختند و او در آنجا رفت بنماز مشغول شد و بهیئت ضعیف بجهت ابن سلیمان در وقتی که در کوشکی که از بلور بود که مردمان او را ندیدی
روی مردمان را دیدی بر عصا تکیه زده ملک الموت را نزد وی فرستاد و گفت اجابت دعوة خدا کن گفت ای ملک الموت مرا مهلت
ده تا احوال خود را سامانی دهم گفت رخصت نیست پس همچنان بر پای ایستاده و بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد و دیگر
جنیان را بکار تعیین کرده بود و تا یکسال آنچنان سلیمان را میدیدند که بر عصا تکیه کرده و تصور آنکه زنده است کار
میکردند و گویند هنوز یکسال کار مانده بود در بنا بیت المقدس که مقتضی اجل سلیمان در آمده طلب دیعه روح نمود
سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرا تا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند مهم مسجد
را باتمام رسانید پس چون سلیمان درگذشت او را بنشستند بر او و نماز گذاردند و بر عصا تکیه داشتند دیوان از دور و بر آن دیده پنداشتند
و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند بعد از یکسال پایین عصا را رضه خورد و او بر زمین افتاد و همه جن و انس را از موت او معلوم شد
دیوان الحال فرار نمودند و شفاف جبال و اجواف بوادی گریختند چنانکه ملک تم میفرماید فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آنهنگام که قضا
کردیم مَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان مرگ را و او را بر عصا تکیه کرده بود مَا دَلَّهُمْ دلالت نمود دیوان را عَلَى مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ
مگر جنبنده بود زمین یعنی رضه که از زمین بر آمده تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ میخورد عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آنهنگام که سلیمان بیفتاد
است که حقتعالی خواست که تا خلق را اعلام کند که جنیان غیب نمیدانند بجهت ابن سلیمان علیه السلام تا وقتی که

الجن دانستند جنیان ان لو کانوا انکه اگر بودند جنیان که یعلمون الغیب دانستند غیب را که جنیان بود که غیب میدانند بر مردمان چنین ظاهر میکردند
خود را بجهت تکذیب قول ایشان می فرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردند یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی
تکالیف شاقه که ایشان در عمل عمارت میکوشیدند اصحاب تواریخ آورده اند که عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود و چهل سال پادشاهی کرد و در روزی که با سریر سلطنت
خود سیزده سال داشت بعد از انکه چهل سال از پادشاهی او گذشته بود بنیاد عمارت بیت المقدس نمود و اینکه جن مهمل شاق عظیمه اعمال جسیمه میکردند با انکه
لطیف الجسمند باین جهت بود که حضرت الهی تغییر خلقت ایشان داده بود و قوت تمام بایشان عطا کرده و جسم ایشان را زیاده کرده بر وجهی که حامل امور صعبه شدند و این جهت
معجزه سلیمان بود بر صدق دعوی نبوت و همه دیوان در دست او مانند اسیران بودند چون سلیمان فوت شد بخلقت اصلی خود رجوع کردند بعد از ذکر قصه سلیمان
و انکار بال داود بادای شکر گذاری بر نعم جلیله پیاپی قصه سبا میکند با پنجه دلالت بر حسن عاقبت شکر و بد عاقبت کفر و میفرماید که لقد کان لسبا
بدرستیکه بود مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فی مسکنهم در مسکنهای ایشان در بلاد یمن که ماوای ایشان بود آیة علامتی و دلالتی بر وجود صانع
و قدرت کامله او در مختار القصص مذکور است که فرزندان سبا را در حوالی مارب که از ولایت یمن است منزل بود و زمین آن کوه که از اعلا تا اسفل ثمر و میوه
مزین بود و شهرهای ایشان در اعلای وادی بود از چشمه که در پایان کوهی بود و گاه بود که فاضل آب از ولایت شجره با آب ایشان ضرر شدی و خرابی کردی از بلقیس
که حکومت آن ولایت متعلق باو بود درخواست کردند که سدی در دهنه آن کوه که آبهای اطراف و زاید بدانجا جمع میشدند بسته سوراخ بر آن ترتیب کرد تا اول
ثقبه اعلا را بگشایند آب بمرور ساعت خود برند و چون کمتر شود وسطی و باخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کنایه
جنتان بهشت سبا را دو بوستان بود عن یمین و شمال از راست و چپ منازل ایشان و اگرچه از هر طرف باغ بسیار بود اما بجهت تقارب اشجار همه بمنزله
یکباغ می نمود و لهذا هر یک از یمین و شمال را جنت گفته نه جنتان و اگر بحسب حقیقت هزار جنت یمین و جنات شمال است بدین نهج گفته که این حقیقت آن بوده
که در زمین ایشان موذی نبودی از مار و عقرب و پشه و کیک و کوبند هزار را بایت سمور که بنات ایشان بود بمرتبه که شخصی سبدی بر سر گرفتی و در تحت اشجار
ایشان بگذشتی آن سبد پر میوه شدی بی آنکه بدست پر کند در روایت آمده که اولاد سبا را دوازده قریه بود و در هر قریه پیغمبری بود که ایشان را بخدا دعوت
میکرد و بایشان میگفت که کلوا من رزق ربکم بخورید از روزی پروردگار خود که این بساتین بشما انعام نموده و اشکروا له و شکر کنید
مر او را بر کثرت این نعم و این شهر که خدای تعالی شما را در روزی میدهد از انعام نعم خود بلدة طیبة شهری پاکیزه است چه ناهم هوای معتدل و تر بسیار
دارد و آب شیرین خالی از آلایش که اصلا پشه و شپش و کیک و عقرب و مار و غیره از جانوران گزنده نیست و هوای آن نافع جمیع هوام است و رب
غفور و پروردگار شما که رازق شما است طالب شکر از شما پروردگار بیشتر از زنده مرگی که از شر لهو توبه کند چون ایشان این سخن را از پیغمبر خود شنیدند
فاعرضوا پر روی بگردانیدند از وظایف شکر گذاری و طریق کفران نعمت پیش گرفتند تکذیب آن دوازده پیغمبر کردند که بر ایشان مبعوث شده بودند
و گفتند خدای ما را هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمت او داده است بگویید تا او را از ما باز ستاند در خبر آمده که پیغمبر آخر بن که با ایشان آمد در زمان پادشاه
الاعادی بن جیشان بود و بعد از رفع عیش او را بایشان بخاندند حق تعالی موشهای دشتی در زیر بند ایشان بیافرید تا با مر او سد را سوراخ کردند
و نیم شبی که در خواب بودند کنده شد سیل در آمد همه منازل و باغها معمور ایشان را خراب ساخت و اکثر مردم و چهارپایان ایشان را هلاک
کرد و برخی که ماندند پراکنده شدند حاصل که حضرت الهی پیغمبر فرماید که چون ایشان از شکر گذاری اعراض کردند کفران نعمت نمودند فارسلنا علیهم
پس فرستادیم بر ایشان سیل العرم سیل بندی محکم و استوار سخت که بلقیس آن را ساخته بود و بدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتیهم
بعوض دو باغ ایشان که پر میوه بودند جنتین ذواتی اکل خمط دو باغ که خداوند میوه تلخ بدطعم که از اکل کوبند درخت خار دار که
میوه تلخ داشت بدمزه و اثل و خداوند درخت شور که بود و شیء من سدر قلیل و چیزی از درخت کنار اندک یعنی در آن شورهای اندک
میوه کنار داریم تا یاد کنند از آن میوه ها فوت شده ذلک این عذاب عاجل جزیناهم پاداش دادیم ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند
بر رسولان ما کافر شدند و هل نجازی عذاب کرده نشود بمثل این مذکور شده الا الکفور مگر ناسپاس که در کفران یا کفر نهایت رسیده
باشد حفص نجازی بخواند بفعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی پاداش نمیدهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مر مؤمن و کافر را و مجازات
خاص کفار است از این جهت در این مقام اختیار مجازی کرده بر مجزی او آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را
و دانستیم که جمیع نعم از جانب او است اگر بعد از این باز نعمت ما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و نوعی سپاس داری کنیم او را که هیچ قوم نکرده باشد حق تعالی
دیگر باره در فضای نعمت بر ایشان کشاده ساخت چنانکه فرموده که وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان اهل سبا و بین القری میان این دهها
که بکرم عمیم خود التی بارکنا فیها برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و زروع و نباتات که منبت و مسقط رزاق است مراد فضای شام است چون
بلاد بین دارون و اریحا و ایلیا قری ظاهرة دهها معمور آشکارا متواصل بیکدیگر که از هر قریه قریه دیگر توان دید یا واقع بر ظهر طریق در
آن تا ابناء السبیل از ایشان رهین الحاق آورده که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد میل بود و قدرنا فیها السیر
و تقدیر کردیم در آن دهها رفتن مردم را که عادی در قریه میلولی نکردند و رایح گر قریه دیگر بیتوتی نمودند تا میرسیدند بشام و گفتیم
سیروا لیالی و ایاما شبها و روزها یعنی هر وقت که خواهید آمنین در حالتی که امان یافته باشید
از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق و تقرب امن آن مختلف نیست باختلاف اوقات بلکه سیر آن در جمیع آنات و روز و شب مساوی است در امنیت تا آنکه
سیر کنید با امنیت اگرچه مدت سفر شما در آن قری دراز باشد یا سیر نمایید در لیالی و ایام و اعمار خود با امن و اسایش باشید آورده اند که بقیه سبا

اغاز تجارت کرده از یمن بشام می‌رفتند چاشت در مغرب بودند شام در مغرب دیگر توانگران را بر درویشان حسد آمد که میان ایشان در رفتن
هیچ فرقی نیست پس پیاده و مقلس بن ذلّه چنان میروند که سواره و توانگر میروند **فقالوا** پس گفتند اغنیای ایشان **ربّنا** ای پروردگار ما **باعد**
دوری افکن **بین اسفارنا** میان منازل سفرهای ما یعنی بیابان پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد **وظلموا**
انفسهم و ستم کردند بدین دعا و بامید کفران نعمت بر نفس خود یعنی نظر در نعمت نمودند و شکر آن را بجای نیاوردند همچنانکه بنی اسرائیل که قدر
نعمت من و سلوی ندانستند استدعای قوم و بصل و ثوم کردند پس بجهت تطاول و افتخار بر فقرا بر کوب و راحله و محمل و زاد از خدای خواستند تا بمیان
یمن و شام بیابانها پیدا کرد بخرابی کردن دهها که در میان آن دهها بود **فجعلناهم** پس گردانیدیم ایشان را **احادیث** سخنان که مردمان بعد از
ایشان بتعجب یاد کنند که از آبادانی بخرابی مبدل میکردند یا از روی ضرب المثل گویند که تفرقوا ایادی سبا **ومزقناهم** و پراکنده ساختیم
ایشان را **کل ممزق** هر پراکنده ساختنی یعنی غایت پراکندگی تا آنکه یکی از ایشان در مارب نماندند قبیله غسان از ایشان بشام رفتند و
قضاعه بمکه و اسد بحیره و انمار بیثرب و خدام بتهامه و از ایشان **ان فی ذلک** بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم از قصه سبا **لآیات** هر آینه عبرتها
لکل صبّار مر هر صبر کننده را بر محنتها و از مصیبتها **شکور** و سپاس گوینده در نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغ
البالی میگذرانیدند و بسبب تکبر بر عافیت ناشکری بر نعمت رسید بدایشان آنچه رسید کلبی و دیگران گفتند اهل سبا ببلای مبتلا شدند
ابو صالح نقل کرده که طریفه کاهنه بعمرو بن عامر که از اعاظم اولاد سبا بود گفت که در علم کهانت چنین معلوم شده که سد مارب بعنقریب خراب خواهد
شد و بجهت سیل عرم جمیع جنات و بساتین و حصون رود و ورد در عرصه تلف آید عمرو چون این بشنید اموال خود را بفروخت و با قوم خود جلای وطن
کرده بمکه اقامت نمود و در آنجا بغارضه همه ایشان شد ایشان هرگز نمی‌دانستند که تب چه چیز است پس شکایت این را بطریفه عرض کردند گفت
من نیز از این مرض و عرض شکایت دارم عمرو گفت تو ما را در این مرض چه میفرمائی گفت هر کسی که از شما بتب مبتلا است حمل شدید و مزاج بارد باید
باید که بقصر عمان رود پس بطریق عمان پیش گرفتند و بآنجا رفتند بعد از آن گفت هر کس خداوند جلد است و بر خیر از بیابان دهر دارد باران رود
پس جماعه با تعب شدند بعد از آن گفت هر که از ده سیاه دارد در وجل و هر که قصد مطلوبات دارد در محل شرب و دار و بر آن ناحیه توجه نمودند
و گفت هر که از او مهر دارد و حیر و ملک نامبر و ایلیاء تاج و حریر که بیرد از بصری و عوبر رود که از ایض شام اندال جفنه و غسان با آنجا رفتند
و توطن کردند و از آنجا است که حقتعالی میفرماید که **ومزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبّار شکور** **ولقد صدّق** و بدرستیکه محقق ساخت
یا راست یافت **علیهم** بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران **ابلیس ظنّه** ابلیس گمان خود را یعنی چون شیطان گمان برده که بر بنی آدم بسبب شهوت
و غضب که در نهاد ایشان است دست یابد و ایشان را گمراه کند گمان او در باره اهل غوایت و ضلالت راست شد **فاتّبعوه** پس پیروی کردند او را
در شرک و معصیت **الا فریقا من المؤمنین** مگر گروهی از مردمان مؤمن که مستثنی اند تابع او نیستند تقلیل ایشان نسبت بکفار است
یا مگر فریقی از فرقه مؤمنان که تابع شیطان نشده اند در عصیان او انبیا اند **وما کان له علیهم من سلطان** هیچ تسلطی و استیلا **الا لنعلم** مگر برای آنکه بدانیم ما لازم
علم است که تمیز است یعنی برای آنکه ممتاز سازیم و جدا گردانیم در میان عالمیان **من یؤمن** کسی را که میگرود **بالآخرة** بدانسرای **ممن هو منها فی شک** از آخرت در گمان است و یقین نیست در آن یعنی بر اهل علم واضح گردانیم که اهل ایمان کدامند و اهل شرک و گمان کدام **وربّک**
و آفریدگار تو **علی کل شیء** بر همه چیز **حفیظ** نگاه دارنده است و هیچ چیز از افعال و اقوال بندگان بر او پوشیده و پنهان نیست **قل** بگو ای محمد مر
مشرکان را و اتباع ایشان از اهل شرک بر وجه تهکم و توبیخ **ادعوا الذین زعمتم** بخوانید آنانکه گمان برده اید خدایان **من دون الله** بجز
خدای و ببینید که در جلب منافع و دفع مکاره مددی میرسانند شما را و اجابت دعای شما میکنند چگونه اجابت کنند که بهیچ وجه **لا یملکون**
مثقال ذرّة قادر نیستند آن معبودان **مثقال ذرّة** مسنگ مور چه خود را از خیر و شر **فی السموات** در آسمانها **ولا فی الارض** و نه در زمین
یعنی در امر آسمان و زمین قدرت ندارند ذکر آسمان و زمین بجهت عموم عرفی است یعنی در هیچ چیز قادر نیستند **وما لهم** و نیست مر آن ملائکه
را که معبودان بعضی مشرکانند بتان را **فیهما** در آسمان و زمین **من شرک** هیچ شرکتی با خدای بحق نه در آفریدن و نه در تصرف کردن یعنی
هیچ وجه در خلق و ملک با خدای شرکت ندارند **وما له منهم** و نیست خدا را از اصنام و ملائکه **من ظهیر** هیچ یاری و مددکاری در تدبیر
و تدبیر آسمان و زمین بعد از آن بجهت رد مظنه کفار بشفاعت ملائکه میفرماید که **ولا تنفع الشفاعة** و سود نکند شفاعت هیچکس **عنده**
نزد خدای یعنی کار شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد گشت زیرا که در خواست نفع ندهد **الا لمن اذن له** مگر کسی را که دستوری
داده باشد خدای مر او را در خواست کردن مر اهل معاصی را از ایمان پس در روز قیامت شافع و مشفوع له منتظر شفاعت باشند در ترس و فزع
کنند تا آنکه **حتی اذا فزّع عن قلوبهم** تا آنکه چون سلب فزع نمایند از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند آنها را **قالوا** گویند بعضی
از ایشان مر بعضی را **ماذا قال ربّکم** چه چیز گفت پروردگار شما در باب شفاعت **قالوا الحق** گویند سخن درست و راست گفت فرمود که مؤمنان
را شفاعت کند نه کافران و مشرکان و منافقان را **وهو العلیّ الکبیر** و او است خدای برتر و بزرگوارتر از آنکه انبیا و ملائکه بدون اذن
وی شفاعت توانند کرد در مجمع آورده که از عطا و قتاده و ابن زید بر این وجه تفسیر مر آیه کرده اند که چون اخراج فزع کنند از قلوب کفار در آخرت
یا وقت مرگ تا استماع کلام ملائکه کنند سخت بر ایشان لازم شود گویند ملائکه مر ایشان را که خدای شما چه گفت گویند مشرکان که حق گفت

یعنی اعتراف نمایند بحقیت آنچه پیغمبر فرستاده در دنیا از اصول و فروع اسلام و نزد بعضی دیگر معنی آنست که چون ملائکه اعمال بندگان را باسمان
برند و مر ایشان را صوتی عظیم و آوازی چون آواز سلسله باشد ملائکه آسمانها گمان برند که سکرات موت قائم شده از شدت فزع آن بیهوش افتند و چون
بدانند که ظن ایشان خلاف واقع بوده گویند ما ذا قال ربکم خدای شما چه گفت خاملان اعمال گویند بحق راست و درست گفت که آن عطای
شوبه است بر آن اعمال و ابن مسعود فرموده که چون وحی کند خدای تعالی ببعضی ملائکه از کلام او صدای عظیم و صوتی مهیب بشنوند مانند آواز سلسله
بزرگ که بر سنگ خورد ایشان از این هول بیفتند و بیهوش شوند و چون بدانند که وحی است گویند با یکدیگر ما ذا قال ربکم قالوا الحق و از کلبی
روایت است که مبدأ زمان عیسی و زمان رسول ما صلعم پانصد و پنجاه سال بود و حقتعالی در این مدت هیچ پیغمبری نفرستاد و وحی از آسمان بر زمین نیامد
چون پیغمبر ما مبعوث شد اهل آسمان آواز وحی بشنودند گمان بردند که قیامت واقع شد از ترس آن بیفتادند و بیهوش شدند و چون جبرئیل
بر ایشان بگذشت سر برداشتند و او را بدیدند خوف از دل ایشان زایل شد و با یکدیگر میگفتند ما ذا قال ربکم پس با یکدیگر جواب دادند که قالوا
الحق بنا بر این تنبیه است مر مشرکان را بآنکه شرکاء با قرب منزلت و منادبت خلقت از وحی خدا چنین ضعیف و ذلیل اند و عاقل چگونه
معبودان ایشان که جمادند خیر و شر و نفع و ضرر از ایشان متصور باشد و بچه امید بشفاعت ایشان توان داشت بعد از آن در تقریر قول سابق که
ان لا یملکون است میفرماید که قل بگو ای محمد مر مشرکان را که من یرزقکم کیست آنکه روزی میدهد شما را من السموات از آسمانها بباران
و یا بتسبیب اسباب ارزاق در آن والارض و از زمین بنباتات و یا بانتظام اسباب در آن قل الله هم خود بگوی که روزی میدهد خدای چه آن
سؤال را بجز از این جوابی نیست و انا او دیگر بگو با ایشان بر وجه انصاف و انکار خصم مشاغب که ما گروه مؤمنانیم که روزی دهنده را یکی دانیم و همین
پرستش او کنیم او اینا کم یا مشرکان که جماد را که در مراتب امکان فروتر او چیزی نیست با واجب الوجود شریک می سازید لعلی هدی مراد
براه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا یعنی البته از ما و شما یکی بر هدایت است و یکی بر ضلالت چه ممکن نیست که باین قول مؤمن
مر او بر حق باشیم یا مر او بر باطل اینکلام مانند قول محق است که بمبطل گوید که قد علم الله انا لمحقون منک و ان احدنا الکاذب یا آنکه عالم باشد
که مخاطب کاذب است گویند که اینکلام بر طریقه لف و نشر است و تقدیر آنکه انا لعلی هدی و اینا کم لفی ضلال مبین قل بگو ای محمد با ایشان که لا تسئلون
پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه کسب کرده ایم از گناه و لا نسئل و سؤال کرده نمی شویم عما تعملون از آنچه شما میکنید آن را بلکه هر
کس را از عمل او سؤال خواهند کرد و مخاطب آن جز او خواهند داد قل بگو ای محمد یجمع بیننا جمع کند میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت
ثم یفتح بیننا پس حکم کند میان ما بالحق براستی که طریق او عدل است باین وجه که محق را بنعیم جنت رساند و مبطل را بعذاب الیم و هو
الفتاح و او است حکم کننده در جمیع امور العلیم دانا بکیفیت حکم بر وجه حکمت قل بگو ای محمد با ایشان که ارونی الذین نمایید بمن آنان
که الحقتم به الحاق کرده اید بخدا شرکاء انبیاء را یعنی نمایید مرا که بکدام صفت ایشان را شریک حق می سازید و عبادت تا در آن نظر کنم
و بآن استحقاق الوهیت ایشان بر من واضح شود کلا نه چنانست که ایشان را صفتی باشد که بآن مستحق عبادت شده شریک خدا شوند بل هو
الله العزیز بلکه او خداوند غالب است بر همه بکمال قدرت پس که با او دم شرکت تواند زد الحکیم دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه
پس چه کس با او لایق شرکت تواند زد و بیان مذهب اهل تدبر لت و ابی از قبول علم و قدرت و نعم ما قیل وحده لا شریک له صنعتش و هو
الفرد اصل معرفتش شرک را نوی و خدا نشره نه عقل از کنه ذاتش اگر نه هست در راه کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال بعد
از آن بیان نبوت پیغمبر خود میکند بر سبیل عموم و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی عام و شامل للناس
مر همه مردمان را از احمر و اسود ابن عباس از رسول خدا روایت کرده که فرمود پنج خصلت بمن داده اند هیچ یک از انبیای سابق نداده اند و من این
بجهة فخر نمیگویم بلکه بجهت تعداد نعم الهی میگویم و از ای شکر گذاری میگویم یکی آنکه مبعوث شده ام بر همه احمر و اسود از ترک و هند و عرب و عجم دوم
آنکه زمین را طاهر گردانیده اند و مسجد ساخته تا هر جا که خواهم نماز گذارم و تیمم کنم سیم آنکه غنیمت را حلال ساخته اند و بر هیچ کس از امم سابقه
حلال نبود چهارم نصرت یافته ام بر اعادی بترسی که بگاه راه از شدت خوف من میگریختند تا بآن نداشتند که بمقابله و مقاتله در آیند پنجم زمانه
شفاعت امت را در کف کفایت من نهاده اند من آن را ذخیره نهاده ام برای امت بر گاه خود در روز قیامت و شفاعت من بر سند جز بنده که
شریک نیاورده باشد و از خصایص و افضلیت آنحضرت است که مبعوث بود بهمه افراد انسان و جنیان و هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده
حاصل آنکه حقتعالی میفرماید که ترا بر کافه بر ایا مبعوث گردانیده ام بشیرا در حالتی که مژده دهنده بر صلاح جنان کسی را که بتوحید و رسالت تو اقرار
کند و نذیرا و بیم کننده از دخول نیران از آنکه بشرک اصرار نماید بقوله و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند
فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میگویند از فرط جهالت و شدت تعنت و ضلالت بر وجه انکار
و استکبار و سخریه که متی هذا الوعد کی باشد این وعده ثواب و عقاب یا قیام قیامت که موعود است بقوله یجمع بیننا ربنا ان کنتم
صادقین اگر هستید شما راستگویان یعنی کافران بر پیغمبر و مؤمنان میگفتند که این وعده که شما میدهید کی خواهد بود اگر صادقید قل
قل بگو ای محمد در جواب ایشان که لکم میعاد یوم مر شما راست وعده روزی که چون برسد لا تستأخرون باز پس نرود عنه از آن
زمان ساعة مقداری اندک از زمان و لا تستقدمون و پیشی نگیرید بر آن یعنی قادر نباشید که روز قیامت از وقت معین و مقرر
خود پیش آورید و مستأخر گردانید تا ایام آجال خود را که در باره کفار مکه بعضی از اهل کتاب را

از احوال قیامت پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب تعالی او را خوانده ایم و وصف او را دانسته ایم که او پیغمبر بحق است ابوجهل و امثال
او گفتند ما نیز بکتب شما ایمان نداریم پس آمد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی مر مؤمنان ایشان را
لَنْ نُؤْمِنَ هرگز ایمان نیاریم وَلَا نُصَدِّقَ بِهَذَا الْقُرْآنِ و باین قرآن که بر محمد فرود می آید وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب که فرو آمده
بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او یعنی توریة و انجیل و یا یهود بنصاری گفتند که ما بقرآن و انجیل نگرویم و نه باین پیغمبر که در پیش میاید از قیامت پس
حقتعالی از عاقبت امر ایشان خبر میدهد که وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر ببینی چون ستمکاران یعنی مشرکان را مَوْقُوفُونَ عِنْدَ
رَبِّهِمْ باز داشته شدگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری هول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ
در حالتی که باز میگردانند برخی از ایشان إِلَى بَعْضٍ بسوی برخی دیگر الْقَوْلَ سخن را یعنی سخن را بر هم باز میگردانند در مجادله باین وجه يَقُولُ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه ذبون گرفتگان بودند یعنی اتباع و پیروان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که سرکشی کردند یعنی
پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نبودید شما یعنی اغوا و اضلال شما نبودید لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه می بودیم ما گرویدگان بخدا و رسول
اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان و اسلام باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که در دنیا ذبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ
صَدَدْنَاكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَى از راه راست و قبول هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از زمانی که آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ
بلکه بودید شما بنفس خود مُجْرِمِينَ گناهکاران و شریران گفتند یعنی رؤسای کفار دعوی اتباع کنند که ایشان اضلال و منع ایشان بود بر
ایمان و اثبات نمایند بر ایشان که شما باختیار خود از ایمان اعراض کردید نه آنکه ما باجبار شما را از آن باز داشتیم وَقَالَ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که از قول حقتعالی سرکشیده اند یعنی اتباع در
جواب رؤسای خود گویند بَلْ نحن آنست که ما بخود کافر شدیم مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در اوقات شب و روز ما نافع ایمان باشد و ما را
از ما باز داشت إِذْ تَأْمُرُونَنَا وقتی که میفرمودید پیوسته ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بآنکه کافر شویم بخدا وَنَجْعَلَ لَهُ و قرار گیریم مر خدا را
أَنْدَادًا همتایان پس هر دو گروه بعد از گفت و شنید از عمل خود پشیمان شوند وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پنهان دارند آن پشیمانی را از یکدیگر
بجهت شرم و سرزنش و رسوائی لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را و رؤسای و پیشوایان پنهان دارند از اتباع خود ندامت
خود را بر اضلال تا که ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و گردانیم غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردنهای آنانکه
نگرویدند از تابعان و متبوعان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مر آنانکه جزا است یعنی جزا داده نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر آنچه
باشند که عمل کنند یعنی جزا نیست مگر بر عمل بعد از آن جهت تسلیه حضرت رسالت علیه السلام میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و نفرستادیم در
هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و منکران آن دیه مر آن پیغمبران را إِنَّا
بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ بدرستیکه ما بآنچه فرستاده اید بآن یعنی بزعم خود ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا
وَأَوْلَادًا و گفتند ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است پس در دعوی رسالت از شما سزاوارتریم
وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی بجهت آنکه خدا ما را بنعیم عظیم گرامی کرده پس در تقریب است ما را بحضرت علی و عقوبت
خوار نخواهند ساخت و با منکر اصل عذاب شده گفتند عذابی نخواهند بود تا بآن عذاب معذب شویم پس در رد قول ایشان که مترفوها و غنا
در دنیا مانع عذاب عقبا باشد میفرماید که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان و در رد قول ایشان که إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شر و معصیت بمشیت و مصلحت خود نه برای کرامت
ایشان وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند برای هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت بنده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لکن بیشتر مردمان لَا
يَعْلَمُونَ نمیدانند گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که قضیه بر عکس این باشد چه بسیار هست که بسط
ارزاق بجهت استدراج است و ایشان از آن غافل و جاهل اند بعد از آن تصریح باین کرده میفرماید که وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالهای شما که بشما
داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ آنچیز که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا زُلْفَى نزد ما زلفی
گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه است و شما را از آن چیزی نیست چنانکه میفرماید إِلَّا مَنْ آمَنَ یعنی اموال و اولاد هیچکس را نزدیک نمی گرداند
بخدا مگر کسی که بگرود بخدا وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کارشایسته را یعنی اموال خود را نفقه کند در راه خدا و اولاد را علم دین آموزد و در
صلاحیت تربیت نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ مر ایشان راست پاداش زیاده یکزیاده تا هفتصد بلکه از آن نیز بیشتر بسبب
فضل و مخصوص عنایت بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از انواع طاعات و خیرات وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن
اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات و بعد از آن در وعید مشرکان میفرماید که وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه می شتابند و کوشش میکنند
فِي آيَاتِنَا در ردّ آیتهای ما یعنی در ابطال قرآن و بزبان طعن می کشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که زعم خود عاجز کنندگانند از نزول یعنی گمان
آنست که ما را از نزول قرآن عاجز توانند ساخت و از ما فوت توانند کرد و یا مردم را از قبول کردن و ایمان آوردن بدان عاجز توانند کرد و یا
از قبضه قدرت ما توانند رهید أُولَئِكَ آنگروه ساعیان در ابطال قرآن فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر شدگانند قُلْ
إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از

بندگان

از بندگان مؤمن مطیع خود بعض را وَيَقْدِرُ روزی را لَهُ مر او را بموجب حکمت یعنی بکار روزی را بر او فراخ میکرداند
بکار بر طریق مصلحت از این در شان یک شخص تنگ باعتبار دو وقت و این شان در خود و شخص دیگر تکرار نباشد وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه
میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدا فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد در دنیا آنرا بزیادتی نعمت یا ذخیره میسازد برای
آخرت که آن ثواب جنت است ابو هریره از رسول خدا صلعم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و نیز آنحضرت
فرمود که هیچ روز آفتاب بر نمیآید مگر که با او دو فرشته از آسمان نزول میکنند بر جانب چپ بنده می آیند یکی میگوید بار خدایا نفقه کننده
را عوض ده و دیگری میگوید خدایا مال ممسک را در عرصه تلف انداز و از انس نیز از حضرت رسول روایت کرده که در هر شب فرشته است که ندا
میکند که برآئید برای مرگ و دیگری میگوید بنا کنید برای خراب و دیگری ندا میکند کاشکی مردم زاینها فریاد کنند و دیگری ندا کند چون آفریده
شدند کاش زاده نشدند که ایشان را برای چه چیز آفریده اند جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که هر که نفقه که مؤمن کند خدا تعالی
ضامن آن شده که عوض آن بآن رساند مگر آنچه در دنیا معصیت صرف نماید که آنرا عوض ندهد پس باید که خوف عیله مانع انفاق بنده نشود
چه او سبحانه روزی را باو خواهد رسانید کما قال وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدا بهترین روزی دهندگانست چه غیر وی که چیزی بکسی میدهند
واسطه اند و رایشان رزق و رازقی حقیقی او است و نیز عطای او محض منافع بندگان است بجهت نفع و دفع ضرر از خود بجهت استحقاق آن نیز او سبحانه
بخلاف غیر او وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع نمائیم کفار را مراد بنو ملیح اند از خزاعه که عبده ملائکه اند جَمِيعًا در حالتی
که هیئت مجموعی باشند یعنی همه را در محشر حشر کنیم ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم و حفص هر دو فعل بنا میخواند یعنی حفظه همه را حشر کند پس گوید
لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدند و این سؤال جهت تقریع مشرکان
و قطع طمع ایشان از شفاعت ملائکه و چون ملائکه با خطاب مخاطب شوند قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی تو از آنکه غیر را پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا
تو خداوند و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم پس چه وجه قائل بمعبودیت خود شویم یا تو بی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز از ایشان
یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست حاشا که پرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ چنانست که کفار ما را پرستش کرده باشند بلکه كَانُوا
بودند که از روی جهل يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش آلهه باطله یا بصورتها مختلفه بر میآمدند
و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر مردم بآنها مُؤْمِنُونَ بدیوان گرویده اند یعنی متابعت کنندگان و مطیعان
ایشان اند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز حشر است و همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ بعضی از شما بر
بعضی نَفْعًا سودی را وَلَا ضَرًّا و نه ضرری را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قدرت بر رسانیدن سود و نفع و زیان نیست چه این کار جز
و بعبر او سبحانه جزا دهنده نیست وَنَقُولُ و گوئیم ما در آن روز لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسانیکه را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن
ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش را الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید
و باز عود میکند بحکایت از حال کفار و میفرماید که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران آیَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ
در حالتیکه روشن و هویدا اند در دلالت بر هدایت قَالُوا گویند بایکدیگر که مَا هَذَا نیست این کس یعنی محمد که این کلام بر ما میخواند
إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آنچه بود پیوسته يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستید
آبائی زان شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی باز دارد و بدینی و آئینی که خود احداث کرده است در آورد و تابع خود سازد وَ
قَالُوا مَا هَذَا و گفتند نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مفتری بر بافته شده و بخدا نسبت داده وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر آنرا که حقست و درست راست لَمَّا جَاءَهُمْ هنگام که آمد
بدایشان إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد نسبت سحر باو باعتبار لفظ آنست یا اعجاز آن
بعد از آنکه خبر میدهد بآنکه این قول کفار معری از بینه است و محض تقلید و عناد میگوید که وَمَا آتَيْنَاهُمْ و ندادیم مشرکان مکه را مِنْ
كُتُبٍ از کتابها فرو فرستاده که بیوسته يَدْرُسُونَهَا درس کنند خوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن یا اسلام یا نبوت پیغمبر آخر
الزمان وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترة مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که زمانه
ایشان باشد بترساننده از آوردن یا مشرکان مکه اهل جاهلیت هیچ ملتی ندارند و ایشان را عقلی نیست با آنکه کتب و نه بعثت رسول پس
بر تکذیب خود وجهی ندارند وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر پیغمبران را آنانکه پیش از ایشان بودند همچنانکه اینها تکذیب
تو میکنند وَمَا بَلَغُوا و نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه داده بودیم ایشان را از فرط قوة و طول عمر و کثرت مال
یا اندازه بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایت فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند
آن پیشینیان پیغمبران خود را فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بدایشان یعنی ایشان را دستاسل ساختن من ایشان
را بسبب آن باید که قوم تو بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو ای محمد بکفار مکه که جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد
مینمایم بِوَاحِدَةٍ بخصلت یک یا کلمه واحده یعنی بیک چیز شما را میفرمایم در آن أَنْ تَقُومُوا و آن آنست که برخیزید لِلَّهِ برای خدا
یعنی مستقیم شوید و راست بایستید در امر من خالصا لله مرا آنست که مرا تقلید کرده از برای طلب رضای الهی بنشانید در کار من

و تعبیر بواسطه خواجه در کند تا بر سند بخواهی با محض قربت و طلب شما خدا از مجلس من برخیزید و متفرق شوید مَثْنَىٰ در سالیکه دو باشید تا با یکدیگر
مذاکره کنید وَفُرَادَىٰ یکیک تا از ازدحام شوش خاطر نشوید در وقت تفکر در امر من ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در کار او
کفار من و از مبدء حال من تا غایت اطوار من در نظر آرید و در آن تفکر کنید تا بدانید که مَا بِصَاحِبِكُم نیست پس با شما از مِّن جِنَّةٍ
هیچ دیوانگی که باعث شد بر دعوی رسالت و البته شما می شناسید کمال او را و همین کافیست بر صدق قول او و تنزیه او از جنون چه دعوی او
در این امر خطیر بدون تحقیق و برهان نیست بلکه آن مقرونست بمعجزات و مبهرات ظاهره و براهین یقینیه در دعوی خود صادقست إِنْ هُوَ
نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ پیش از وقوع عذاب سخت که عذاب آخرت تا بوسیله ایمان و
کسب عمل صالح از آن نجات یابید بجنت نعیم در آیید قُل مَا سَأَلْتُكُم بگو ای محمد با ایشان که آنچه طلب کردم از شما مِّنْ أَجْرٍ از مزد رسالت
فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که بر آن تبلیغ رسالت از شما میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سؤال است از شما یعنی هیچ مزدی نمیخواهم
و این مانند آنست که شخصی بصاحب خود گوید که اگر چیزی بمن داده پس بگیر و حال آنکه باو نداده باشد یا معنی آنست که از شما نمی طلبم اجر را پس آن اجر مر شما
راست از قبیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من و اجر شوید إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای تعالی وَهُوَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست مطلع پس میداند صدق و خلوص نیت مرا در دعوت و نصیحت بدون طمع اجر از آن قُلْ إِنَّ
رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که خواهد یا می افکند حق را بباطل
از اردم شکند یا حق را منتشر میسازد در اقطار عالم یعنی افشای دین اسلام میکند احکام آن لیظهره علی الدین کله عَلَّامُ الْغُيُوبِ
خدای که دانای جمیع پوشیدها است و هیچ چیزی بر او مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت
پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس و یا بت یا چیزی دیگر وَمَا يُعِيدُ و باز نمیگرداند یعنی قادر نیست بر خلق و بعث
و حسن گفته که یعنی شیطان پیدا نکند دنیا و نیافریند چیزی را برای اهل خود در دنیا و اعاده نکند چیزی را برای ایشان در آخرت و گویند که و ما
یبدئ الباطل و ما یعید در معنی هو الباطل است یعنی اند حق که اسلام است و نیست و نابود گشت شرک کقوله جاء الحق و زهق الباطل
چه عدم ابداء و اعاده مستلزم زهوق است و از امام محمد باقر منقولست که مراد بحق تیغ است برای قتال و جهاد با اهل کفر و عناد و مراد بباطل
هر معبود که بدون خدا پرستند عبد الله مسعود و ابن عباس گفته که رسول الله در کعبه رفت و در پیرامون کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند
بنشستند در دست مبارک بر کرفت و بر آن بتان می انداخت و میفرمود قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا قُلْ إِن ضَلَلْتُ
بگو اگر گمراه شدم از حق و منحرف شدم از آن همچنانکه زعم شماست فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه می شوم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال
گمراهی بر من است نه بر غیر من زیرا که من حامل آن شده ام نه غیر وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی
میفرستد إِلَيَّ رَبُّي بسوی من پروردگار من چه توفیق و هدایت و ابتدا بعنایت او است إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی سَمِيعٌ شنوا
اقوال بندگان را قَرِيبٌ نزدیک باعمال ایشان پس عالم باشد بر قول و فعل هر سالک و مهتدی و هیچ از آن بر او پوشیده و پنهان نیست
بعد از آن در تهدید مشرکان میفرماید وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا و اگر ببینی ای محمد بیننده کافران را چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت
بعث یا در روز بدر هر آینه ببینی امری فظیع و عجیب و هایل فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوت یعنی بجهت گریختن و پناه بجستن بر دن عذاب از
ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و گیرند ایشان را مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ از جائی نزدیک یعنی از روی زمین بر زیر زمینشان کشند که قیامت
یا از موقف بدوزخ و یا از صحرا بدر بچاه اندازند و ابن عباس فرموده که این آیه در اصحاب خسف بیداست و ایشان هشتاد هزار کس بودند که
از شام تجارت میکردند چون در بیابان در آمدند همه در آنجا بزمین فرو رفتند پس معنی اخذ و از مکان قریب آنست که از زیر قدمها گرفته شوند
و بزمین فرو روند و این جماعت قوم شعیب باشند که بفرموده وی در آخر الزمان خروج کنند از اینجا عذاب و گرفتن خسف بخاک یا بند یکی بشارت بکه
بر زود دیگری رو بر قفا کشند خبر خسف قوم شعیب را رسانند و این روایت از حذیفه نیز روایت و تفصیل این در منهج الصادقین نیز مذکور است
وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه با لشکر بعث بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بمحمد و بآنچه با آن خبر داده و ذکر آنحضرت در آیه وما
صاحبکم بمجنون مذکور شده یعنی در آن وقت اعتراف بوحدانیت حق تعالی کنند بدو بگروند وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را
گرفتن ایمان با آنچه مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از موضعی دور که آخرت چه محل تکلیف ایمان دنیاست پس تناول ایمان در آن روز متعسر باشد بلکه
حضرت ابو عمرو تناوش بهمزه خوانند بمعنی تناول است از بعید این تمثیل کفار است در تناول ایمان در وقت مشاهده عذاب بحال کسی که خواهد
تناول چیزی کند که در غایت ارتفاع باشد یعنی چنانکه محال است که بدست چیزی را فرا گیرند که در نهایت ارتفاع باشد همچنین وقتی که عذاب را
معاینه ببینند محال باشد کفار را تناول ایمان چه آن در محل قبول نیفتد فایده ندهد ایشان را پس چگونه ایمان ایشان در آن وقت مقبول شود
وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و حال آنکه کفر ورزیدند بمحمد یا بعث یا بخدا مِن قَبْلُ پیش از آنکه در دار تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکنند
بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی سخنان از سر گمان سخنان میگفتند که اصلا علم بآن نداشتند از آن جمله سحر و شعر و کذب و جنون بود به پیغمبر و طعن در
قرآن چه از آنحضرت هرگز شامه سحر و شعر و کذب و جنون نکرده بودند تا آن بآن کنند بلکه با فواه بدون شعور ایشان بوی اطلاق
میکردند مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور بعید و دور بودند از آنچه میگفتند نمیدانستند که چه میگویند و با آنچه میگفتند دور بود از عقل

مهربانی ولایق باطوار و احوال او نبود و گویند که معنی آنست که کفار نکرم بدند بوقوع عذاب شدید بر ایشان و از سر کار بیکفت که ما تا حق تعالی
جهت آنکه حق تعالی در دنیا اکرام ما کرده بانواع نعم و ما را مستحق آن دانسته پس ما را بعذاب شدید بدکردار نخواهد کرد بلکه ما را در آخرت مانند حال ما در
در دنیا پس همچنانکه بثروت و کثرت نعمت در دنیا از شما بیشتریم در آخرت نیز بر شما تفوق خواهیم داشت و مرتبه ما ارفع از مرتبه شما خواهد بود و این قول محض
توهم باشد تا نشوی از جهالت بدون شعور و علم بان وَحَيِلَ بَيْنَهُمْ و جدا کرده شد میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو بردند از قبول
ایمان در آن جهان یا در وقت مرگ یعنی البته قبول ایمان از ایشان جدا باشد ایشان بآن آرزو نرسند كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ همچنانکه کرده شد این
عمل با شیاع و اتباع ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی ایمان یا توبه نیز از ایشان قبول نکردند و آن نجات نیافتند و از آن محروم
مایوس ماندند إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ بودند در گمانی بدهشت افکننده و مضطرب سازنده دلها یعنی ایشان در آن جهان
یا در کار آخرت و وقوع عذاب دنیا شک کننده بودند ضحاک گفته که مراد باشیاعهم من قبل اهل حجاز بودند که بعد وقت آزاده خراب کردن خانه کعبه
چون یاس و عذاب مشاهده کردند ایمان ایشان قبول نشد و همه متاصل گشتند سُورَةُ الفَاطِرِ وَهِيَ خَمْسٌ أَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ از ابی بن کعب
روایت است که رسول خدا فرموده که هر که سوره الملائکه را قرائت کند فردای قیامت از هشت در بهشت او را بخوانند گویند هر دری که خواهی در آ
و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الشعرا نمود بر اصل شک و شرک و عنود ایشان افتتاح این سوره کرد بذکر کمال قدرت و وحدانیت خود و دلایل قدرت
و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ هر ستایش و هر ثنائی که بوده و هست و خواهد بود ثابت است مر خدائی که سزاوار ثنا و لایق
ثنا است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شکافنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها از کتم عدم بصحرای وجود مبدع و مبتدع آن بدون مثال
و نمونه جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی ایشان را برسالت بانبیا میفرستد و بالهام باولیا و بروبای صادقه
و بآنکه واسطه اند میان حق تعالی و بندگان در ابلاغ آثار صنع بایشان أُولِي أَجْنِحَةٍ صفت رسل است یعنی ملائکه را رسولان گردانید که خداوند
آن بالهای متعدده متفاوته اند مَثْنَىٰ دو دو وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار و تفاوت اجنحه ایشان در تعداد بجهت تفاوت مراتب
ایشان است و باین اجنحه متفاوت نزول و عروج می کنند یا سرعت میپیمایند بآنچه حق تعالی اهتمام ایشان سوگند گردانیده تا بآنچه مامور میشوند بآن
و در شرح نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملائکه شش جناح دارند که دو را باجنحه خود پیچیده اند بدو طیران میکنند و دوی دیگر بر روی خود فرو گذاشته
اند بجهت حیا و خشیت از حق تعالی و از اینجا معلوم میشود که مراد حق تعالی خصوصیت اعداد نیست و نفی زیاده نیز از این عبارت نقل است که حضرت
رسالت فرمود که در شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد شصت بال داشت و مصداق این است قوله تعالی يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِي الْخَلْقِ
در آفرینش خود مَا يَشَاءُ و آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا آنچه زیاده شود و گویند مراد از خلق در میان اندام و زیادات ایشان یا
عقل است چون فصاحت و بلاغت و علم و کرم و جزالت رای یا جمال است چون صورت حسن و ملاحت چشم و اعتدال قامت و صورت دلکش و قوه بطش
و از ابو هریره روایت است که پیغمبر فرمود که مراد وجه حسن است و صورت و شعر حسن گفته اند مراد خط نیکو است یا محبت در دلها قتیری گفته که مراد
علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب در دعا یا توسل آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و شدت در مؤمنان و شوق
در محبان و اصح آنست که مراد بخلق اعم از ملائکه و جن و انس است ابن شهاب از رسول روایت کند که فرمود جبرئیل را گفتم میخواهم که ترا بصورتی بینم که
حق تعالی ترا بآن خلق فرموده جبرئیل در شب تاریک بر ما بازگذاشت و تمام روی زمین را فرا گرفت من از حال بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم از
بزرگی خلقت او متعجب شدم گفت ای محمد از خلقت من تعجب میکنی و بیهوش میشوی اگر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد که جناحی
از آن تا بمشرق و جناحی تا بمغرب و عرش بر دوش او است و پاهای او در تحت ارض سابع و سر او از عرش بیرون در گذشته ترا چه حالت دست دهد
و با وجود این عظمت کاه هست که از عظمت و هیبت حق تعالی مانند کنجشکی میشود و نیز از حضرت رسالت مرویست که خدا را فرشتگانیست که او را هزار
هزار سر است و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و هر زبانی خدای را بخوانند بهزار هزار لغت و روزی
بر خواطرش گذشت که هرگز خدا را بنده نباشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی با او خطاب فرمود که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از
این است گفت بار خدایا او چه میگوید فرمود که میگوید سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه عز جلاله
و الحمد لله کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل
و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه عز جلاله إِنَّ اللَّهَ
بدرستیکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز از ارسال ملک و زیادتی خلق و غیر آن توانا است و تخصیص بعضی اشیا دون بعضی از زیادت
بجهت اراده او است مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی فرستد بایشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خود از
روی رحمت و حکمت چون نعمت و عافیت و صحت و علم و غیر آن از صنوف نعم غیر متناهیه فَلَا مُمْسِكَ لَهَا پس باز گیرنده نیست مر آن را وَمَا
يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان از اثار بخشش خود بر وجه مصلحت فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر آن را مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن
او یعنی هیچکس قدرت ندارد بر آنکه آنچه وی از آن باز گرفته باشد امساک آن کند و امساک نموده باشد ارسال آن نماید وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است
در آنچه خواهد از ارسال و امساک آن و غیر آن و هیچکس با او در آن منازعه نتواند کرد الْحَكِيمُ صواب کار در آنچه کند از امساک و ارسال و مانند آن
و حسن برانوجه تفسیر کرده که آنچه کتاب از ارسال بسل در وقتی دون وقتی یا اراده و مشیت والست و هیچکس مانع او نمیشود در آن زیرا که

رسول رحمت است از او بسوی تو که قال وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بخدمت شما میکند از ارسال رسول در زمان فترة یا از آنچه کفار اقتراح میکنند
هیچکس ارسال آن نتواند کرد و او قادر است بر آنچه خواهد حکیم در آنچه کند بعد از بیان اینکه موصوف بملک و ملکوت و متصرف در آن علی الاطلاق
است غیر او را امر میفرماید بشکر انعام خود بقوله یا ایها الناس ای مردمان اذکروا یاد کنید بدل و زبان نعمت الله نعمت خدای را که انعام
کرده علیکم بر شما یعنی محافظت آن کنید بمعرفت حق و اعتراف بآن و طاعت مطلق آن و بعد از آن بانکار آنکه غیر او را در آن مدخلی باشد
تا مستحق شکر او شوید کما قال هل من خالق غیر الله آیا هست هیچ آفریننده غیر الله بجز از خدای یرزقکم روزی میدهد شما را من السماء
از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه و لهذا در عقب آن میفرماید که لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مگر او فانی تؤفکون پس
بکجا گردانیده میشوید از آن توحید یعنی بچه چیز منصرف میشوید با شراک غیر او با او از این عبارت مرویست که مراد اهل مکه اند که حق تعالی نعمت امن
در زمین حرم مختص بایشان ارزانی فرموده و از ضرر سبی و قتل و غارت آنها را محفوظ داشته بخلاف اعراب که در حوالی ایشان اند چه آنها متخطف میشوند
و اعدا دست تعدی بر ایشان دراز میکنند پس در این بیان کبر این نعمت نموده بر ایشان تا بوظایف شکر گذاری آن قیام نمایند و بنابر این مراد نعمت عافیت
است و مؤید این است قوله وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه و نبوت ترا که نعمت عظمی و سعادت کبری است قبول نکنند تکذیب نمایند
فقد کذبت پس بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو و ایشان بدان صبر کردند تا بمثوبت جزیل رسیدند
پس تو نیز اقتدا بایشان کرده و شکیبا باش و سر صبر بر سرکش و الی الله و بسوی خدا ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر
و ایشان بر تکذیب جزا دهد بعد از آن تحذیر مردم نماید که مستلزم غفلت است از انجام و میفرماید که یا ایها الناس
ای مردمان ان وعد الله بدرستیکه وعده خدا در حشر و جزا حق راست است و در آن خلاف نیست فلا تغرنکم پس نباید که مغرور کند شما را
و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا تمتع شما بآن غافل سازد شما را از طلب آخرت و سعی از برای آن ولا یغرنکم و نباید که فریفته نکند شما را
بالله بکرم خدا الغرور شیطان فریبنده باین وجه که از روی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار کنید بر معصیت اگرچه مغفرت امریست ممکن
الوقوع اما مشابه تناول زهر است با بنده نفع طبیعت مر از او کابر فرموده اند که یکی از مکاید حیل ابلیس تلبیس تعویق توبه است در توبه باین معنی که توبه
بنده را در تاخیر افکند و وسوسه میکند که چون فرصت تا حال است بفلان خطیر اقدام نمای و بعد از آن توبه کن از آن غافل نشود و باین مزیب از راه نرود
که مدت را فرا افکند که عذر روز را که دیدار ان الشیطان بدرستیکه شیطان لکم مر شما را عدو دشمنی است بعداوت عامه قدیمه فاتخذوه
عدوا پس فرا گیرید شما نیز او را دشمن و از او حذر نموده در جمیع احوال بر او اعتماد مکنید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم
گفت از پی او رو مروید و متابع هوای نفس مشوید هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعو جز این نیست که میخواند حزبه
باتباع هوا و میل بدنیا حزب خود را یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لیکونوا من اصحاب السعیر تا باشند از اهل آتش
آتش یعنی از اهل دوزخ بعد از آن بیان حال آنان میکند که اجابت قول شیطان کردند بقوله الذین کفروا آنانکه کافر شدند اجابت
قول شیطان کردند لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند با شیطان مخالفت ورزیدند
وعملوا الصالحات و کردند کارهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش از پروردگار ایشان واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی
ثواب ابد و نعمت مخلد در بهشت پس در بیان تفاوت میان ایمان و عمل صالح میفرماید که افمن زین له آیا کسی که آراسته شد برای او سوء عمله زشتی
کردار او فرآه حسنا پس بدانکه عمل زشت را نیکو هیچ کسی که تمیز حسن کند از قبیح و مرتکب را بر صفتی بیند که موافق نفس الامر است یعنی بر این
نیست آنکس که مزین شد مر او را بدی عمل او بجهت ترک نظر در ادله عقلیه و غلبه هوا بر عقل او تا آنکه رای او منعکس شد با طل را حق بیند و قبیح را حسن
آنکسی که پیروی دلایل عقل نموده بحق عارف شده باشد اعمال حسنه و قبیح را علی ما ینبغی شناخته در موضح گفته که مراد باینکس که سوء عمل خود را
حسن بیند ابو جهل است یا عامر بن طفیل یا بل النهی و سوء عمل ایشان شرک است و تکذیب و ماوردی گفته که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان
عناد و مکابره است یا غالب یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستیکه خدا تعالی یضل گمراه میکند و گذارد من یشاء هر که
را خواهد آن هر کسیست که لطف الهی در او تاثیر نکرده باشد بجهت فرط عناد و جحود وی حقیقتا بجهت ایراد در بادیه ضلالت و خذلان و گذاشتن
ناشد و بجهت این قبیح را حسن بیند و حسن را قبیح و یهدی من یشاء و راه نماید هر که را خواهد این هر شخصی است که جویای حق باشد و بجهت
آن موفق شده بلطف الهی راه بحق برده و بحسن و قبیح عارف گشته بتحسین حسن کند و از قبیح اجتناب کند فلا تذهب نفسک پس نباید
که برود نفس تو بجهت هلاک شود علیهم بر کار ایشان که ایمان مر ایشان را ثابت است بر تکذیب تو و رسوخ ایشان بر دین باطل و افعال قبیحه حسرات
از جهت حسرتها و اندوه که بخوری و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای قبیحه ایشان که مرتکب آن مقتضی حسرت است مر ایشان را تا بکه بسبب
حسرت بخوری بر ایشان تا تمام در سر کار ایشان ان الله بدرستیکه خدای علیم بما یصنعون دانا است بآنچه میکنند بر آن ایشان را
جزا و سزا خواهد داد بعد از آن بیان آنکه توحید میکند بقوله والله الذی و خدای بحق آنکسی است که ارسل الریاح فرستاد
بادها یعنی شمال و جنوب و دبور را فتثیر پس بر انگیختند آن بادها سحابا ابر را فسقناه پس براندیم ابر را الی بلد میت بسوی
زمین مرده و افسرده فاحیینا پس زنده کردیم بآب باران ابر نازل شده الارض زمین را بعد موتها پس از پژمردگی و افسردگی
آن کذلک مانند زنده کردن بادها زمین را النشور بر انگیختن اموات از قبور در صحت معاد یعنی همه روز بکنند نزد

کاملا

کامله و در کیفیت احیا پس همچنانکه ارسال آب میکند از ابر و بآن زمین حیات می یابد همچنین انزال آب کند که از نطفه مشابه زمین است و بآن اجسام خلق
ثابت شود و زنده گردد خلاصه معنی آنستکه اگر کسی را در زنده کردن مردگان شک و شبهه است او را بحال نظر کن بر زنده کردن مردگان و زنده
شدن ایشان همچو احیاء و جود زمین است از آب باران میچنانکه منکران بنشیند منکران نیز بشناسند بجهة عدم فرق میان ایشان نزد قدرت کامله مَنْ
كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که برای خود خواهد الْعِزَّةَ از جنگ و شرف و بزرگوای طلب عزت از پرستش خدا کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدای را
همه عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعزز و متوقرند چه عزت در اطاعت او است و مذلت مخالفت امر او قرار گرفته که معنی آنست که هر که اراده
آن دارد که غالب شود که مر کسی است عزت که آن قدرت بر قهر و غلبه بکوهها آن مر خدای راست و نیز مالک از پیغمبر روایت کرده که پیغمبر در کار عالم
هر روز میگوید که من عزیز و ارجمندم پس هر که اراده عزت دنیا و آخرت دارد باید که فرمان بردار عزیز کند و چون کفار متعزز می شوند باصنام
کما قال الله الذین اتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا و منافقان که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نبود متعزز بمشرکان می شدند کما قال الذین
اتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة حق تعالی در این آیه رد تعزز ایشان نمود و فرمود عزت مخصوص است بخدا پس هر که
اراده عزت دارد باید که اطاعت او نماید تا او را عزیز دنیا و آخرت گرداند نه طاعت غیر او کما قال الله و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین بعد از آن
بیان چیزی میکند که بسبب آن عزت حاصل میشود که آن ایمان است و عمل صالح و میفرماید که إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی او بالا میرود سخن پاک
یعنی بعرض قبول الهی میرسد یا مراد بصعود صحایف است که کلمات پاکرام الکاتبین صحایف را بآسمان میبرند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ و کردار شایسته
يَرْفَعُهُ برسانند او را و بجز قبول میرساند و گویند کلم طیب مشتمل است بر جمیع ذکر است از تکبیر و تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن و دعا و استغفار
ابو درداء از حضرت پناه صلی الله علیه و سلم روایت کرده که آن تسبیحات اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون بنده آنرا بگوید فرشتگان آنرا
باسمان رفع نمایند و بآن نیت حق تعالی گویند اگر مجرد از عمل صالح باشد مقبول الهی نگردد و در تعلیقات آمده که حق تعالی قبول قول نمیکند مگر بعمل و قبول
عمل نمیکند مگر بنیت و قبول قول و عمل و نیت نمیکند مگر باصابت سنت چه کلمه طیب و عمل صالح آنست که باخلاص تمام از بنده صادر شود و موافق
امر الهی باشد از این مقنع مرویست که قول بی عمل مانند طریدی بی دست است و سحابی بی مطر و قوسی بی نبر و آن قناده مرویست که کلمه طیبه ذکر خدا است و عمل او
فرایض هر که بزبان ذکر خدای کند فرایض را ضایع و مهمل فرو گذارد ذکر او مقبول نشود چنانکه حضرت رسالت فرموده که لا یقبل الله القول
الا بعمل و لا یقبل قولا و لا عملا الا بنیة و باقی اقوال علما در این باب حواله بمنهج الصادقین است بعد از ذکر اهل توحید بیان حال اهل کفر میکند بقوله وَ
الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و آنانکه مکر میکنند مکرهای زشت نسبت با حضرت رسالت بر تنهائی تا بسوی او بیایند و در
دار الندوه بهم بنشستند در باره حضرت از حبس و قتل و اخراج چنانکه در سورة الانفال گذشت و گویند مراد بمکر شرک است یعنی آنانکه شرک میکنند
بخدا که معظم اعمال سیئه است لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذابی سخت در آخرت و از عطا مروی است که مراد باین اصحاب یا اند که فرداً بعذاب
الیم و عقاب جحیم گرفتار باشند وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ و مکر آنگروه فاسد باطل شود و از پیش نرود و نیز خلاف مکر یعنی خرابی و تباهی مکر
ایشان را که باطل شد و سمت تحقیق پذیرفت که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان و ابطال ایشان در بدر کقوله تعالی و یمکرون و یمکر الله و الله
خیر الماکرین و یا اهل اهل شرک نفع بایشان ندهد و همه را خاسر و هلاک گرداند یا عمل ریائی فایده بامر ایشان نرساند و فاسد باطل باشد بعد
از آن عود بدلایل توحید کرده میفرماید که وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را که آدم است مِنْ تُرَابٍ از خاک پس گویا
شما از خاک مخلوق شده اید یا آنکه مراد ذریت باشد باعتبار آنکه تراب منشا نبات است و نبات منشاء نطفه ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ بعد از آن از نطفه شما
از آب منی ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس از آن گردانید شما را أَزْوَاجًا صنفهای متنوعه یا ذکور و اناث بهم مزاوجه کند چنانکه میفرماید وَمَا تَحْمِلُ
مِنْ أُنْثَى و بار نگیرد هیچ زن فرزند را وَلَا تَضَعُ و نهد آنچه در شکم او است یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش حق چه مراد از حمل و وضع
و مدت و زمان معلوم و معدود است وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ از هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود
مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمر دیگر یا بمعنی که بعمر معمر اول رسد قتاده گفته که هر که بشصت سال رسید معمر است و منقص آنکه قبل از شصت سال فوت شود
حاصل که زیاده و نقصان عمر نیست إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر ثابت در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در او مقدر و مقرر شده و گویند زیاده و
نقصان در عمر واحد است و باعتبار اسباب مختلفه که ثابت شده در لوح محفوظ و مثل آنکه زید اگر حج کند عمر او شصت سال باشد و اگر نه چهل و اینکه
در حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میکند مؤید این است و گویند مراد بنقصان هر بدی است که از عمر بنده میگذرد و از زمان اجل
او کم میشود چنانکه از سفیان جبیر روایت کرده اند که اول در صحیفه نویسند که عمر فلان بنده چندان و بعد از آن هر روزی و ماهی و سالی
که میگذرد در زیر آن ثبت میکنند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت إِنَّ ذَلِكَ بدرستیکه تقدیر عمر و قصر عمر عَلَى
اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسان است بعد از آن دریا قدرت کامله خود میفرماید که وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوی نیستند دو دریا هذا
عَذْبٌ فُرَاتٌ این آب شیرین خوش مزه سَائِغٌ شَرَابُهُ خوشگوار و آسان فرو رونده بحلق در وقت آشامیدن آن وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن
دیگر آب شور وَمِنْ كُلٍّ و از هر یک از این دو دریا مِلْحٌ أُجَاجٌ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا میخورید گوشت تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می
آورید از آنها حِلْيَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُونَهَا که می پوشید یعنی زنان شما آنرا می پوشند وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را
فِيهِ در هر یک از این دو دریا مَوَاخِرَ که می شکافند آب دریا را بشدت جریان لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش حق تعالی یعنی روزی

بطریق مجاز وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وتا شاید که شما شکر کنید بر چنین نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز و تعبیر
مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز دراز میکرد و از زمان شب کم میشود و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است وَيُولِجُ
النَّهَارَ و داخل می سازد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید می شود از ساعات روز
و در ربع خریفی و شتوی است وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و نام گردانید آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یک از آن آفتاب
و ماه میرود بجای خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای مدتی نام برده شده یعنی تا زمانی معلوم دور خود را تمام کنند یا تا روز رستخیز که از سیر خود
باز مانند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خدای که فاعل این اشیاء است و مسخر آنها آن خدای برحق است رَبُّكُمْ آفریدگار و پروردگار شما است لَهُ الْمُلْكُ مر
او راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که میخوانید می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز از حق تعالی مَا يَمْلِكُونَ مالک نمی شوند مِنْ قِطْمِيرٍ
از مقدار پوست خرما را که پوست تنکی است که بیچیده است بر استخوان چه مالک علی الاطلاق است و معبود باستحقاق او است و بر او است
که منفرد است در الوهیت و ربوبیت إِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید آنان را که معبود باطل شما اند یعنی اگر بتان را در جر نفعی و یا دفع ضرری بخوانید
لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ نشنوند خواندن شما را زیرا که جمادند و شنوائی ندارند وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بشنوند دعای شما را بر سبیل فرض مَا اسْتَجَابُوا
لَكُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما را اند هنگام که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره یا بجهت تبری ایشان از شما در آنچه شما دعوی آن میکنید
از الوهیت ایشان چه ایشان اصنام معبود بحق خود نمیکنند منکر این دعوی اند که از شما صادر میشود کما قال وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز
يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف شوند ببطلان آن شرکی که شما آورده اید یا منکر پرستش شما شوند گویند
ما نکردیم ایشان را بعبادت و باین طریق که حق تعالی ایشان را بنطق در آورد تا توبیخ عبدهٔ خود کند ایشان را گویند چرا ما را پرستیدید حال آنکه ما
شما را باین نخوانده ایم و این دعوی نکرده ایم وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نداد ترا از حقیقت کارها و مصالح و مفاسد و منافع و مضار و بطلان تو را هیچ خبر دهنده
مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت امور که حق سبحانه و تعالی است چه او است که دانا است بر حقیقت جمیع اشیا بخلاف سایر مخبران مراد تحقیق این چیز است
که خبر باین داده اند از حال الهه ایشان و نفی آنچه دعوی میکنند اسناد مینمایند بآنها از معبودیت آنها حقیقت معنی آن است که حضرت میفرماید که آنچه
من شما را باین اخبار کردم از احوال اوثان و بطلان عبده ایشان حق است و شبهه آنکه من خبیر یا آنچه اخبار بآن نمودم پس بنا بر غنای مطلق خود میکند
و نفرینندگان خود که مستلزم حقیقت معبودیت است و میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ شما همه محتاجانید
بخدای تعالی در خلق و رزق و رضا و جنت وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ و خدا است که او بی نیاز است بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ
ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل که تابع غنای مطلق است و شبهه نیست که ناهیا ممکنه در وجود خود محتاجند بفاعل و أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ اشارة
بآن و حق تعالی بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان منزه است و انتم الفقراء عبارت است از آن و چون ظهور کمال غنا موقوف است بر وجود اعیان
ممکنات پس در اظهار آنکه نعمت است کبری مستحق حمد است ثنای کل و کلی حمد اینها است بآن بعد از آن در اظهار غضب بر اهل کفر و شرک میفرماید
که إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی شما را هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیاورد آفرینش نو یعنی قومی
دیگر را که از شما فرمان بردارتر باشند یا پیدا کند گروهی دیگر را که کسی ندیده و نشنیده باشد وَمَا ذَٰلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران
عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار یعنی متعذر یا متعسر بلکه بر او در نهایت سهولت است کمال اغنا و بعد از بیان غنای مطلق و قدرت کامله
خود که عدل خود میکند که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر نمیدارد هیچ نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه دیگری را بلکه هر کس را حامل گناه خود کند
نه گناه غیر وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ و اگر بخواند نفس گران بار از گناه دیگری را إِلَىٰ حِمْلِهَا بر داشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته
نشود مِنْهُ از گناه او شَيْءٌ چیزی یعنی مدعو هیچ چیزی را از گناه داعی بر نمیدارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد آن مدعو ذَا قُرْبَىٰ خداوند
خویشی نزدیک چون مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هر چند گناه کار خویشان و کسان نزدیک خود را خواند که چیزی از سیئات او بر دارند
هیچکس اجابت نکند زیرا که همه بخود در مانده باشند از فضیل عیاض روایت است که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات آرند که هر دو
گران باشند بار گناه خود مادر فرزند را گوید که حق ولادت و تربیت من بجای آوردی و یک گناه از من بردار گوید دور شو از من که من بخود در مانده
و از ابن عباس مرویست که فرزند از پدر و مادر و پسر خود گویند که بار از ما بردار گناه ما را گوید حسبنا علی ان گناهی که بر من است مرا بس است حاصل
که در آن روز هیچکس بفریاد کسی نرسد اگرچه اقرب قریب باشد بلکه همه بخود در مانده باشند چون تهدید و وعید اهل عناد را هیچ نتیجه
فایده روی نمیدهد از اینجهت میفرماید که إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که بیم میکنی ای محمد بحقیقت آنان را که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند
از پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپنهانی یعنی در حالتیکه غایب اند از عذاب و آنرا نمی بینند تا دیده از آن بترسند یا از مردمانی که غایب اند
از خلقان که در بیابان و در خلوات بطاعت مشغولند در خلوت اثر خشیت بر ایشان ظاهر میشود که دال است بر کمال اعتقاد در صحت آنها و
أَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را چه اهل خشیت و صلوة منتفع بآن دارند نه غیر ایشان صاحب کشاف آورده که خشیت از عادت
مستمر حضرت رسالت بود و عمده شغل ایشان در هیچ وقت وَمَنْ تَزَكَّىٰ و هر که پاکیزه و پاک شد از دنس معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ پس
این نیست که تزکی و تطهر شد از برای نفس خود یعنی تزکی و تطهر از رجس معصیت بنفس او عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خدا
بازگشت همه اهل تزکی را پاداش خواهند داد بعد از آن بر سبیل ضرب المثل میفرماید که وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ برابر نیست نابینا

یعنی کافر را باطل باطلق اهل ضلال **وَالْبَصِيرُ** و بینا یعنی مؤمن را عالم را بطلق اهل هدی و گویند که این مثل است برای اصنام و حضرت ملک
علام یعنی بتان که از آن هیچ چیز نمیکنند مانند حق تعالی که دانا و بینا است بهمه اشیا **وَلَا الظُّلُمَاتُ** و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل که شرک
و ضلالت و معصیت **وَلَا النُّورُ** و نه روشنائی یعنی حق که توحید است و طاعت و جمع ظلمات و توحید نور بجهت آنکه ضلالت و بطلان
بطریق مخالفت است و هدایت و حق بطریق موافقت **وَلَا الظِّلُّ** و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب بهشت که متضمن سایه درختان است با زاحت
وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنی عذاب آتش دوزخ **وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ** و برابر نیستند زندگان **وَلَا الْأَمْوَاتُ** و نه مردگان یعنی مؤمنان
که دل ایشان زنده است بمعرفت و جهد مثلی کافران نیستند که دل ایشان مرده است بشرک حاصل که نور و ظلمات و حرور و احیا و اموات ضرب
المثل است برای کافر و مثال و باطل و جاهل و بصیر و نور و احیا برای مؤمن و مهتدی و عالم **إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ** بدرستیکه خدای میشنواند و تفهیم
میکند بر وجه انتفاع **مَنْ يَشَاءُ** هر که را میخواهد بلطف و توفیق هدایت از آنان که طالب باشند جوابی هدایت جمعی که در طریق تمرد و عناد
و جحود و غل کرده باشند و با وجود مشاهده آیات بینه بر طریق حق **وَمَا أَنْتَ** و نیستی تو ای محمد **بِمُسْمِعٍ** شنواننده سخن **مَنْ فِي الْقُبُورِ**
آنان را که در قبرها این تمثیل برای کسانی که مصرند بر کفر با موات و مبالغه در توبیخ کفار بسبب پیغمبر است و ذکر بدن ایشان یعنی همچنانکه شنوانیدن
سخن بمردگان متعذر است بر تو همچنین شنوانیدن سخن حق بکسانی که مصرند بر کفر و معاند و جاحد حق اند نیز متعذر است بر تو و غیر مقدور
تو و چونکه از استماع سخن حق انتفاع نمی یابند پس گویا استماع آن نمیتوانند کرد مانند اهل قبور که استماع سخن حق با ایشان از دایره قدرت تو
خارج است **إِنْ أَنْتَ** نیستی تو ای محمد **إِلَّا نَذِيرٌ** مگر بیم کننده یعنی بر تو همین ابلاغ است و بس نه بطلب آوردن اهل کفر بر ایمان و سخن حق
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا **بِالْحَقِّ** بدین حق که اسلام است **بَشِيرًا وَنَذِيرًا** در حالتی که مژده دهنده بحق و بیم کننده از خدا
و عقوبت **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ** و نبود هیچ از امم سابقه **إِلَّا خَلَا فِيهَا** مگر آنکه گذشت در میان ایشان **نَذِيرٌ** پیغمبری بیم کننده و چون ثوابت در
زمان فترت میان عیسی و محمد باقی بود تا در همین اندراس آنحضرت مبعوث شد پس از زمان تا حال از نذیر خالی نبوده باشد یا نذیر اعم از نبی و عالم
باشد پس در زمان فترت اگرچه پیغمبر نبوده اما علما بوده اند که مردمان را انذار کرده اند پس بجهت تسلیه حضرت رسالت میفرماید که **وَإِنْ**
يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش از ایشان عجب مدار و غم مدار بوجود مبارک منور مرسلان **فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ** پس بدرستیکه
تکذیب کردند آنان را که **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان بوده اند **جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ** آمدند بدایشان پیغمبران فرستاده بدایشان **بِالْبَيِّنَاتِ**
بحجتهای روشن و با معجزهای موید **وَبِالزُّبُرِ** و بنامها آنها چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم **وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ** و بکتاب روشن که مبین
احکام حلال و حرام بود چون توریة و انجیل ایشان تکذیب آن کردند و بدان نگرویدند **ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس بعد از تکذیب
گرفتم آنان را که نگرویدند **فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ** پس چگونه بود انکار و تغییر من بر ایشان و انزال عذاب ایشان و باز عود کلام میکند بذکر دلایل
توحید میفرماید که **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی ای بیننده **أَنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی بحسن قدرت و رحمت **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ** فرو فرستاد
از آسمان یا از ابر **مَاءً** آبی را که باران است **فَأَخْرَجْنَا** پس بیرون آوردیم یعنی ما بیرون آوردیم **بِهِ** بدان آب **ثَمَرَاتٍ** از اصناف
میوه **مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا** که مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون در اجناس و اصناف مانند انگور و خرما و انار و سیب و انجیر و غیر آن از
انواع فواکه مختلفه و یا مراد اشکال و هیئات است از سرخ و زرد و سبز و غیر آن **وَمِنَ الْجِبَالِ** و از کوهها که آفریده ماست **جُدَدٌ** رگهای
طرق و راهها و یا خطوط مبینه که در کوه مینماید **بِيضٌ** سفیدها **وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا** و سرخیها که گوناگون است رنگهای آن در
شدت و ضعف یعنی نهایت سرخ و بعضی کمتر از آن **وَغَرَابِيبُ سُودٌ** سیاهها بغایت سیاهی **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **وَالدَّوَابِّ** و از جانوران
بطریق عموم **وَالْأَنْعَامِ** و از چهارپایان که **مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ** گوناگون است رنگهای آن **كَذَلِكَ** مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و بعد از
بیان قدرت بر خلق اشیاء مختلفة الذوات و الالوان میفرماید که **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ** جز این نیست که میترسند از خدای **مِنْ عِبَادِهِ** از
بندگان او **الْعُلَمَاءُ** دانایان چه شرط خشیت معرفت مخشی است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش او بیشتر است ترس او افزون تر
و از اینجا است که حضرت رسالت فرموده انی اخشاکم لله یعنی ترس من بخدا از شما بیشتر است و نیز فرموده که از شما کسی که معرفت او بخدا بیشتر است
خوف او از او زیاده تر است و لهذا این را در عقب ذکر افعال دالّه بر کمال قدرت او فرموده تا بجهت معرفت بآن افعال خاشع و خائف شوند **إِنَّ**
اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است در انتقام کشیدن از آنکس که مصر باشد بر طغیان **غَفُورٌ** آمرزنده است مر کسی را که تایب شود از عصیان
و قادر است بر عقوبت آنانکه از او خاشع نباشند و آمرزنده است آنان را که از او بترسند از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مراد از علما
بعلما کسانی اند که کردار ایشان مصدق گفتار ایشان باشد نه که فعل او موافق قول او نباشد عالم نیست و مؤید این است که بعد از این
میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ** بدرستیکه آنانکه پیوسته میخوانند کتاب خدای را و پیروی میکنند پیغمبر را و انتها از احکام
مزید قرآن است و میتواند که جنس کتاب باشد بنا بر این شامل مصدقان تمام سابقه بعد از اختصاص حال مکذبان **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپا
داشتند نماز را در اوقات آن با آداب و شرایط آن **وَأَنْفَقُوا** و نفقه کردند در راه خدا **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** از آنچه روزی داده ایم ایشان را
سِرًّا پنهان از خوف آنکه بر ایشان مشوب نشود **وَعَلَانِيَةً** و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مستور بجهت خلوص
قربت و علانیه در مفروض بجهت دفع تهمت از خود یا انفاق ایشان کیف ما اتفق بدون قصد قربت خلص بر جون امید دارند باین تجارة

لن تبور بازرگانی که کاسد نبود بخسران و فاسد فالله فانی نگردد مراد طلب ثواب بدست تحصیل اجر را می بینند و اند تجارتی که منفعت باشد
از او کساد و رواج نداشته باشد لیوفیهم تا بجمله رواج آن تمام گرداند حسنات و بتمامی بدایشان رساند اجورهم مزدهای کردار ایشان و یا جمیع این
افعال بجای می آورند تا حسنات اجران را بتمام و کمال بدایشان رساند و یزیدهم و زیاده گرداند حسنات ایشان را من فضله از بخشش نعمت بیفزاید
بر عمل ایشان و زیاده از آن بایشان تفضل فرماید بروایت عبدالله بن مسعود از پیغمبر مرا از بیفزاید من فضله اعطای مقام شفاعت است بدایشان
و لهذا تعبیر از این نموده اند که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ انه بدرستیکه الله غفور
آمرزنده است گناهان ایشان را شکور مزد دهنده طاعات ایشان را مطرف بن عبدالله روایت کرده که این آیه در باره قاریان قرآن است و تالیان
فرمان که بجهت طمع ثواب بتلاوت آن مشغول شوند عبدالله ابن عمر و ابن عبید بن عمیر روایت کرده که مردی رسول خدای را گفت چیست یا رسول الله مرا که چنین کار
مؤمن فرمود ترا مالی هست گفت آری فرمود مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی بود اگر آن را از خود جدا کند از پیش بفرستد
خواهد که اینجا رود که مال وی در آنست و اگر از خود جدا نسازد خواهد که با آن باشد بعد از آن خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید که و
الذی اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بسوی تو من الکتاب از قرآن هو الحق آن ذات درست است مصدقا در حالتی که
تصدیق کننده است و موافق لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از وی بوده از کتب سماوی یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنها است ان
الله بدرستیکه خدا بعبادهم بر بندگان خود لخبیر هر آینه دانا است و خبیر بنهان ایشان را میداند بصیر بینا است یعنی ظواهر ایشان را می بیند
و احوال آنها که تصدیق بقرآن و تکذیب آن کنند بر او پوشیده نیست با آنکه عالمست بجمیع بندگان پس تو را اهلیت آن میداند که وحی تو نازل
میکرداند که اگر در احوال تو چیزی میبود که نافی نبوت می بود وحی تو نازل نمیکردیم ثم اورثنا بعد از آنکه ما کتابهای متقدم را بر امم سابقه
فرستادیم بمیراث دادیم الکتاب قرآن را الذین اصطفینا با آنکه برگزیدیم من عبادنا از بندگان خود عطا را میراث گفته زیرا که میراث
مالی باشد که بی تعب طلب بدست افتد همچنین عطیه قرآن بی جستجوی مؤمنان بلکه بمحض عنایت ملک متعال بدایشان رسیده باشد و
که سهام میراث متفاوتست مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و تمام اینها بنسبهای اهل قرآن متفاوتست و هر کس بقدر استحقاق
و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود بدین مضمون زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام و اظهر معنی آنست که بعد از آنکه ما وی
کردیم بتو قرآن را بمیراث دادیم از آن کسانی که بعد از تو باشند از بندگان صالح که برگزیدگان ما اند و در ایشان اورثنا الکتاب بر ورثوا الکتاب
چنانکه در حق موسی گفت یحمله تعظیم و تکریم امت مرحومه است فمنهم پس بعضی از بندگان برگزیده ظالم لنفسه ستم کرده بر نفس خود بتقصیر
در عمل کردن بقرآن و منهم و برخی از ایشان مقتصد میانه روند که عمل کنند بآن در اغلب اوقات و منهم و جمعی دیگر از ایشان سابق
بالخیرات پیشی گیرنده اند بنیکوییها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند باذن الله بامر خدای یعنی بتوفیق و فرمان او ذلک این توریث
و اصطفا هو الفضل الکبیر او است بخشایش بزرگ از حضرت امام محمد باقر و از امام جعفر صادق مرویست که این مخصوص ما است
حق تعالی با این ما را خواسته نه غیر ما را و شبهه نیست که ائمه هدی اهل بیت ما اند بوصف اصطفا و اجتبا و ایراث علم انبیا زیرا که ایشان
که متعبدند بحفظ قرآن و بتلاوت حقایق فرقان و عارف بحلال و حرام و دقایق آن و منقبت ثوری نیز از سدی روایت کرده که گفت عبدالله مرا خبر داد
که امیر المؤمنین و امام المتقین فرمود که من از حضرت رسالت در تفسیر این چنین شنیدم که آنحضرت فرمود که مراد بالذین اصطفینا من عبادنا آن
اند و چون روز قیامت باشد ائمه تو سه از قبور بر دارند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه بی توبه از دنیا بیرون رفته باشد و هم آنانند
که سیئات و حسنات ایشان متساوی باشد ستم آنانند که حسنات ایشان راجح باشد بر سیئات ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایت است که فرمود که من در
مجلس شریف حضرت امام زین العابدین بودم که دو مرد از اهل عراق نزد آنحضرت در آمدند گفتند یا ابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه
فرمود که ای اهل عراق شما میدانید که این آیه در شان امت محمد نازل شده پس بر شما لازم آمد که همه امت محمد در جنت باشند و چون من این
آن پیشوا در این معنی شنیدم گفتم یا ابن رسول الله پس این آیه در شان چه کسان نازل شد حضرت فرمود نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله
فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده پس گفتم یا ابن رسول
از ذریت علی ابن ابی طالب آنکس که ظالم خود است چه کس است فرمود کسیست که سیئه و حسنه او یکسان بود و هیچ یک بر دیگری غالب نشود پس گفتم
که مراد از مقتصد ایشان چه کسانند فرمود کسانی که در منازل خود بعبادت خدای مشغول باشند بذکر و تلاوت کتاب از اوقات صرف کنند
تا روزی که مرگ ایشان را دریابد آنگه گفتم یا ابن رسول الله مراد از سابقان بخیرات چه کسانند فرمود آنانند که فی سبیل الله مجاهده کنند مردم
بر او راست و غوغا کنند چون علی ابن ابی طالب و ذریه او که اهل عصمتند و بروایت دیگر از امام جعفر صادق مرویست که این در حق اولاد علی
ابن ابی طالب و ذریه او که اهل عصمتند و مقتصد صلحای ایشان که رتبه امامت ندارند و ظالم گناهکاران ایشان و حضرت امام رضا را در مجلس
مامون دو مرد از این آیه پرسیدند که عام است یا خاص فرمود خاص است در عترت پیغمبر بعد از آن فرمود که وارث ظاهر آیه متعلق باهل
اصطفا است چنانکه در آیه مکرمه لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتدی کثیر منهم فاسقون که نبوت و کتاب
در هر دو یا از ایشانند نه فاسقان و اسانه زیرا که روایت کنند که رسول خدا را از این آیه پرسیدند فرمود که سابقنا سابق و مقتصد ناجی
و ظالمنا مغفور و اما بعد از تحقیق این آیه در حق اهل البیت بروایات مذکوره با این استدلال کرده اند بر امامت ائمه که از چند

دیگر

وجه یکی آنکه حقتعالی فرمود ثم اورثنا و میراث بسبب است نه نسب و امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین هم بسبب بودند و هم نسب و از نسب آنحضرت نسبی
داشته بنابر جمع و از سبب منفصل بود بخبر الشقاء طینة الزهراء چون حقتعالی کتاب را بحضرت رسالت کرامت فرمود پس از او بجز با اهل استحقاق
نرسد که امیرالمؤمنین باشد سایر اولاد اطهار او علیهم السلام و حدیثی که ابوبکر گفته که نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث تا مقبول و مفتری است حیث
قال و ورث سلیمان داود و هر شمس آل یعقوب و اینکه حضرت رسالت اهل بیت را بهم مقرون ساخته و فرموده که انی مخلف فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض مصدق این است و مضمون حدیث این است
که بدرستی که من میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ که اگر اما را که متمسک شوید بآن هرگز گمراه نشوید و این هر دو کتاب خدا است و عترت
من که اهل بیت منند بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داد که این هر دو از هم جدا نشوند تا که وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر و دوم
آنکه حقتعالی فرمود که اصطفینا و هر که خدا بمسند اصطفا نشاند هر آینه مصطفا باشد و این شایسته انبیاست و ائمه هدی نه غیر ایشان چه کسانی
که برگزیده خدا باشند البته مبرا خواهند بود از معصیت زیرا که لایق و شایسته حضرت کبریائی نیست که اهل عصیان را برگزیند و باسم اصطفا
ایشان را نوازش نماید پس اهل اصطفا اهل عصمت باشند هرگاه یکی از ما کسی را که ظاهرا متصف است بصلاحیت نه باطنا مقرب خود
میسازد و انواع نوازش میکند نظر بظاهر حال او دارد و اگر علم بخبث باطن او دارد او را از نزد خود میراند پس کسی که عالم است بظاهر و باطن
پس چگونه کسی را برگزیند که مرتکب معاصی شود و از دایره ایمان قدم بیرون نهد سیم آنکه حقتعالی در آیه ایشان را ببهشت بشارت داده و بشارت دادن
اهل عصیان موجب اغراء است بقبیح و خدای تعالی از قبیح مبرا است اگر گویند که ظلم مستلزم معصیت است پس بنا بر قول شما باشد جواب گوئیم که مراد باین
ظلم آنست که پیغمبران بخود نسبت داده اند همچنانکه آدم ع گفت ربنا ظلمنا و یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین که مراد مرتکب گناه نیست که مستلزم
نقص ثواب است و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصان است چنانکه در کریمه ولم تظلم منه شیئا که بمعنی لم ینقص است و صاحب مجمع گفته که مفسران را
در مرجع ضمیر منهم اختلاف است و نزد ابن عباس و قتاده مروی است که راجع بعباد است و تقدیر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه ابن مختار علم الهدی است
قدس سره و توجیه این را باین وجه نموده که چون حقتعالی کتاب توریث ساخته بکسانی که ایشان را اصطفا نموده از عباد خود در عقب آن بیان فرمود
که بعضی از ایشان بعضی عباد نه همه ایشان بجهت آنکه در میان ایشان بعضی هستند که ظالم بنفس خود و بعضی دیگر مقتصد که هم معصیت
میکنند و هم طاعت و جمعی دیگر سابق بخیرات اند که اصلا معصیت از ایشان صادر نمیشود پس بجهت این وراثت معلق بسابق بخیرات شد نه همه عباد و نزد
بعضی مفسران ضمیر راجع بالذین اصطفینا است و بنا بر این اختلاف کرده اند در احوال فرق ثلثه بعضی گفته اند که همه بندگان او که اهل ایمانند ناجی اند و
مؤید این است حدیثی که ابوذر نقل کرده که من از رسول خدا شنیدم که در این آیه فرمود که اما سابق بحساب ببهشت رود و مقتصد حساب آسان
کنند پس ببهشت رود اما ظالم را در روز قیامت بدارند و بعد از مشاق ببهشت روند و ایشان نادان باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن که در عقب این آیه مذکور شده و از غایت روایت است که ایشان ببهشت روند اما سابق کسیست که در عهد رسول وفات نموده و آنحضرت از
او گواهی داده که او از اهل بهشت است اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب رشد شده تا آنکه با او ملحق شده و اما ظالم هر چه مرتکب است و امثال من و از عمر
الخطاب روایت است که رسول فرمود که سابق و اهل ایمان بر همه پیشی گرفته و مقتصد ایشان نجات یافته اند و ظالم ایشان آمرزیده شده اند و از جعفر
حربی روایت است که ظالم لنفسه صغار امت که مستتبع مغفرت و مقتصد ربا عات در درجه وسطی است و سابق بالخیرات در درجه علیا و صحابه
ما از منبر عبدالعزیز روایت کرده اند که امام جعفر صادق ع فرموده که ظالم لنفسه از ما کسی است که نشناسد حق امام را و مقتصد آنکه عارف بحق
امام باشد و سابق بالخیرات امام است و همه ایشان آمرزیده اند زیاد بن منذر از ابوجعفر نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسی است که هم عمل صالح
کند و هم معصیت از او صادر شود و مقتصد کسی است که متعبد است باحکام شریعت و مجتهد در آن و سابق بالخیرات علی بن ابی طالب و امام حسن
و امام حسین و بنا بر این قول که ظالم لنفسه ناجی نیستند نزد بعضی از آنها است که ظالم لنفسه اصحاب مشامه اند و مقتصد اصحاب میمنه و سابق
بالخیرات سابقان مقربان از همه مردمان کما قال و کنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده است و از ابن عباس نقل است که ظالم منافق است و مقتصد
و سابق سایر مردمان و حسن گفته که سابقان صحابه اند و مقتصد تابعین و ظالم منافقان و در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت ابن سه طایفه
را تفسیر فرموده و گفت سابق آنها اند که بحساب ببهشت روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب
بمانند و حقتعالی رحمت تلافی حال ایشان کند و مثل این با بویه بروایت دیگر از امام مذکور شده و بروایت دیگر سابق و اهل جهاد اند و مقتصد
اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه کرچها بندند نه دولت جماعت دریابند ابو اللیث فرموده که سابق
آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام در آمده و بدانکه
اهل تذکیر از ارباب تحقیق و تدقیق را در این سه طایفه اقوال بکر است و ابتدا بر ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح کلام بظالم و ختم
بسابق و قسم بیان خواهد یافت انشاء الله تعالی سهل بن عبدالله تستری گفته که انسان جاهل است و متعلم و عالم و با طالب و با مقبل و عقبی و متوجه مولی و صاحب کبیره
و مرتکب صغیره و مبتلا بزجر و با مستریز ذنوب و تائب و تائب تائب و با پرستنده خدا بنا بر عادت و غرض و قربا و عابد بخوف و طمع از حقتعالی و عارف
کننده لله فی الله جزع کننده نزد بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل بشبهه خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و مستو
بذکر با مجرم یا تائب متقی و یا غافل و طالب واجد یا آنکه میتنات و نیز حسنات بجا آرد و یا آنکه هر دو برابر باشند یا آنکه حسنات او نیز سیئات راجح

یا جمع باشد و یا آنکه ظاهر او بهتر از باطن او باشد یا آنکه سر و علانیه او مساوی باشد یا آنکه نهان او بهتر از آشکارا باشد یا آنکه اصناف ستانده زاد
ندهد یا آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد نستاند یا آنکه زیاد زیاده قوه طلبد و آنکه هم چنین جوینده قوت نباشد آنکه مطلقا طلب قوت
نکند یا اهل سخا و جود و ایثار اند و یا طالبان نجات و درجات و مناجات و یا ناظر از خود بخود و نگرنده از خود با خرت و نظر کننده از حق بحق و
یا پیوسته در خواب غفلت و گاهی بیدار و در تقدیم ظالم بر مقتصد و مقتصد بر سابق یا آنکه ظاهر آنست که بعکس باشد یا آنکه فاسقان باشند و
مقتصد اقلیل و سابقان اقل از این قلیل اند یا بجهت آنکه ظالمان بتاخیر شر و زده نکردند و برحمت بیغایت امیدوار باشند و مقتصدان
بسبب خوف و رجا باشند و سابقان از عذاب ایمن نگردند و این جمله از حضرت امام جعفر صادق منقول است و یا تقدیم ظالم از روی فضل است
و تاخیر او از راه عدل و حفظ فضل را از عدل دوستر دارد و تاخیر سابق تا ثواب بهتر دخول جنت چنانکه بعد از این بیاید که او اقرب است
و یا اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت خود معجب نگردد و نوائی وجوه در منهج الصادقین مسطور است بعد از آن در تفسیر فضل کبیر میفرماید
جَنَّاتُ عَدْنٍ یعنی فضل بزرگ بوستانهای با نعمت بی نیک خلودنها که در آیند مقتصدان و سابقون بخیرات در آن یُحَلَّوْنَ فِیهَا بزیور
بسته شوند در آن مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ طلاء خالص وَلُؤْلُؤًا و از آن شوند بمروارید صحاح در عین المعانی
آورده که دستوانهای زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده چنانچه تاج بپادشاهان عجم از اینجهت تخصیص بذکر آن شد وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا
و پوشش ایشان در جنت حَرِیرٌ ابریشم باشد چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کسی نباشد وَقَالُوا و گویند ایشان در وقتی که از حضرت ذو
برمند بر فرشته بهشت رسند الْحَمْدُ لِلَّهِ سپاس و ستایش مر خدای را الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ آنکه از ما ببرد اندوه دوزخ را یا خوف
که از وقطاعات داشتیم بقبول آن مندفع گردانید یا جمیع احزان دنیا را از ما زایل ساخت إِنَّ رَبَّنَا بدرستیکه آفریدگار ما لَغَفُورٌ هر آینه
آمرزنده است گناهان را شَکُورٌ جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران در عدة الداعی آورده که خدا شکور است باین معنی که طاعت بسیار را
بپذیرد و ثواب کثیر بر آن عطا میفرماید اعطای نعمت جزیل میکند بشکر پسیر راضی میشود عبد الله عمر از رسول خدا روایت کرده که من از آن حضرت
شنیدم که فرمود که نیست هیچ کس که بگوید کان کلمه لا اله الا الله خشنودی و خوشی در قبرهای ایشان و نه در محل حشر و بعث ایشان و نه در وقت سیر
ایشان در زمین قبور و گویا که میبینم با اهل لا اله الا الله که از قبور خود بیرون می آیند و خاک از سر و روی خود می افشانند میگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ الَّذِی أَحَلَّنَا آنخدائی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای آخرت که جنت است هر کس از آن
بموضعی دیگر نخواهند برد مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نمی رسد ما را در آن نَصَبٌ رنجی همه معبث و غیر آن از مشقتها که
در دنیا بود وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ و نمی رسد ما را در آن ملالی چه هیچ کلفتی و محنتی نیست بلکه محض حضور و فرح و سرور است و نصب
رنجی است که در وقت عمل کردن بکسی رسد و لغوب فتوری است که بعد از فراغ عمل طاری گردد و ضحاک بن مزاحم روایت کرده که چون اهل بهشت
در آیند لذات و غلمان باشند با ایشان یعنی فرشتگان نیز با ایشان باشند برای هر یک از اهل بهشت پنج آنکه بیارند گویند که حضرت ابن را بشما کرامت
فرموده ایشان آنکه بها را در آنکشت کنند بر یکی نوشته باشد که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بر در و تم ادخلوها بسلام آمنین بر تم سلام علیکم
بما صبرتم بر حرام فنعم عقبی الدار بر تم الیوم بما صبرتم هم الفائزون بر تم اولئک الذین انعم الله علیهم الآیه و چون بمنازل خود رسند و قرار گیرند بگویند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و بعد از بیان حال مؤمنان ذکر حال کافران میکند که وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و
رسول کُهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان را آتش دوزخ است لَا یُقْضَی عَلَیْهِمْ حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَیَمُوتُوا تا بمیرند
و از عذاب برهند و راحت یابند وَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ و تخفیف کرده نشود از ایشان مِنْ عَذَابِهَا یعنی بعضی عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش
دوزخ مهلک بفرو نشستن زیاده کند لهب و التهاب آن را کَذَلِکَ مثل این جزا و پاداش نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ جزا دهیم هر ناسپاسی را که در
کفر و کفران مشغول شده باشد بنهایتی رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران یَصْطَرِخُونَ فِیهَا فریاد کنند در دوزخ که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار
ما بیرون و رها ما را از دوزخ و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده را غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ بجز آنکه بودیم که میکردیم در دنیا چه
اکنون عذاب را دیدیم و دانستیم که در دنیا کردار ما شایسته نبوده پس حضرت ابتدا استماع ایشان گوید که أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ آیا زندگانی و عمر ارزانی
نداشتیم شما را مَا یَتَذَکَّرُ فِیهِ آنقدر که پند گیرد در آن مَنْ تَذَکَّرَ هر که خواهد پند گیرد مراد عمر است که مکلف در آن متمکن باشد از تفکر و
تذکر و بود در آن از پیغمبر روایت کرده که خواجه عمر را بگفته بمرد تا دم شصت سالگی و عبد الله مسعود از پیغمبر روایت کرده که روز قیامت ندا کنند
ابن آدم تا شصت سالگی اند تا آنکه عمر ایشان بشصت سال رسیده بعد از آن فرمود که آنان کسانی اند که حضرت در بارهٔ ایشان فرموده که أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ مَا یَتَذَکَّرُ
فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَجَاءَکُمُ النَّذِیرُ و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر و بروایت عکرمه نذیر شیب است یعنی موی سپید که فرو نشاننده شعاع جوانی است و موی
زنگ فرا بیده ایست و در نزد بعضی عقل است الغصه چون دوزخیان جواب أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ بشنوند معترف شوند بضلالت و غوایت خود و
گویند زندگانی داشتیم و بند پذیر را شنیدیم و دیدیم اما آن را بدروغ حمل کردیم و اطاعت آن نکردیم حضرت میفرماید که فَذُوقُوا پس بچشید
عذاب دوزخ فَمَا لِلظَّالِمِینَ پس نیست ستمکاران را یعنی مشرکان را مِنْ نَصِیرٍ هیچ یاری و یاوری که عذاب از ایشان باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای عَالِمُ غَیْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانای هر پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار و اشرار بر او مخفی نخواهد بود إِنَّهُ
عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی که او داناست بدانچه در سینها است این تعلیل علم است بجمیع مغیبات یعنی هر گاه که حضرت عالم باشد بمضمر

صدور

صدور که اخفا از همه متعبات است پس بغیر او علم خواهد بود بهمه از آن در بیان تذکیر نعمت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ او است آنکس که
گردانید شما را ای گروه کفار خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ خلیفهای در روی زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مفاد آیه تصرف در زمین
بقیه مقتدار شما باز داد و این بعنی بر یکسب وَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کرد بر این نعمت و با کافر شد بمنعم خود فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر
اوست ضرر کفر او که عذاب الیم است وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناکردیدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا
مَقْتًا نزد پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناکردیدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان إِلَّا
مگر زیان کاری در آخرت قُلْ بگو ای محمد مر کفار را أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ آیا دیدید انبازان خود را یعنی بتان را که انباز خدا گرفته اید الَّذِينَ
تَدْعُونَ آنچنان شریکان که می پرستید آنها را یعنی اصنام مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای بجز او و بی جز بعبد بنمایید مرا که این شرکا ما را
خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و آنچه در وی است أَمْ لَهُمْ آیا هست مر ایشان را شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انبازی یا خدای در آفریدن
آسمانها بجهت شرک شده اند در الوهیت أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا یا داده ایم ایشان را کتابی تا حق باشد که ایشان را شریک خود گرفته ایم فَهُمْ عَلَى
بَيِّنَةٍ پس ایشان یعنی بتان بر حجتهای روشن اند مِنْهُ از آن کتاب یا آنکه مر ایشان را شریک بخدا سزاوار است و چون هیچ حجت مذکور ممکن نیست
پس بچه وجه آنها را شریک خدا می سازند بعد از ذکر انواع حجج مذکوره بیان مینماید که بَلْ نخیر است که ایشان را حق باشد و این امر بلکه إِنْ
يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهد مشرکان بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان که اسلاف اند یا روسا بَعْضًا بعضی دیگر را که اخلاف اند یا اتباع إِلَّا
غُرُورًا مگر فریب مکر که هیچ حقیقتی نیست مر آن را و آن وعده شفاعت بتان است که هؤلاء شفعاؤنا عند الله بعد از آن از عظم قدرت و وسعت
مملکت خود خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نگاه میدارد آسمانها و زمینها را أَنْ تَزُولَا بجهت کراهت
و خواستن آنکه زایل شوند از اماکن خود چه ممکن را در دو حال بی ناچار است از نگاه دارنده و در روایت آمده که چون یهود و نصاری عزیر و
عیسی را بفرزندی حق نسبت دادند آسمان نزدیک بآن رسید که شکافته گردد و حق تعالی در این بیخبر میدهد که من بقدرت کامله خود نگاه
میدارم آسمان و زمین را تا از زوال بدر نشوند و از مرکز خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد آنها را مِنْ أَحَدٍ
هیچ یک از بجای خود نیاورد مِنْ بَعْدِهِ از پس خدا یا بعد از زوال آن إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای هست حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود
و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غَفُورًا آمرزنده گناه کسی که از این قول رجوع کند بوحدانیت او و قایل شود و
اعتقاد کند که او سبحانه متصف است بصفت لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و زده اند که روسای قریش پیش از بعثت رسول می شنیدند
که جهودان و ترسایان تکذیب پیغمبر خود کردند گفتند لعنت خدای بر این دو طایفه باد که پیغمبران خود را تکذیب کردند بخدا سوگند که اگر
پیغمبری بما آید او را تصدیق کنیم و از ایشان راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابنده و چون پیغمبر ما مبعوث شد او را باور نداشتند و از او
نفور گردند حقتعالی از این خبر داد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدا کفار قریش جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود یعنی با تمام
اغلاظ سوگند خوردند که لَئِنْ جَاءَهُمْ اگر بیاید بایشان نَذِيرٌ بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند أَهْدَى راه یافته تر بقبول قول او مِنْ
إِحْدَى الْأُمَمِ از امتی که از امتان گذشته اند چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس هنگام که آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده یعنی
حضرت خاتم الانبیاء مَا زَادَهُمْ زیاده نکرد آمدن آن نذیر ایشان را إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دور شدن و بنفرت ایشان را مگر
اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ گردنکشی از فرمان الهی در زمین وَمَكْرَ السَّيِّئِ و افزون نکرد ایشان را مکر آنکه کردند مکر بدی وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ
السَّيِّئُ و احاطه نمیکند مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مگر باهل آن مکر و هر مکری مکروه وی احاطه کند اطراف و جوانب وی را فرا گیرد و هر چه
در باب مضمر کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده کند خلاصه آنکه مکری که کفار در باره حضرت رسالت و اصحاب او قصد کردند
از قتل و جلا و سبی و ضرب و غیر آن بایشان عاید شد چنانکه در واقعه بدر از پیغمبر خدا روایت است که فرمود مکر مکنید مکر کننده را یاری
مدهید که حق تعالی میفرماید که وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ستم کاران را یاری مکنید که حقتعالی فرموده که إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ کعب بن اشرف
ابن عباس را گفت که من در توریة خوانده ام که هر که گوی بکند برای قصد مردمان خود در آن گوی افتد ابن عباس فرمود من این را در قرآن
یافته ام پس این را تلاوت فرمود و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه منکبا هر که بکند گودی برای برادر خود خود سرنگون
در آن افتد و ضرب المثل عام است که بد مکن که بد افتی و چه مکن که خود افتی فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار نمی برند و چشم نمیدارند مکذبان
و بدکاران إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنت و طریقه خدا را در پیشینیان یعنی عادة الله بر تعذیب مکذبان بدکاران را که گذشتگان بمراد
آنست که عادت خدا جاری است بر آنکه هر که تکذیب رسل و کتاب او کند عذاب بر او نازل شود بقوله فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی ای محمد لِسُنَّتِ اللَّهِ
سر طریقه عادت خدا را تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچکس عذاب او را بثواب بدل نتواند کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ و نیابی مر سنت خدا را
تَحْوِيلًا گردانیدنی یعنی هیچکس عقوبت الهی را از مکذبان و منکران بدیگری حواله نتواند کرد پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید که
أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند اهل مکه که منکر اهلاک خدایند اهل تکذیب فِي الْأَرْضِ در زمین که آن مسافت میان شام و یمن
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند از قوم عاد
و ثمود وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ و بودند ایشان سخت تر از ایشان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود این از عذاب مانع نیامد آثار و

و تا روز قیامت در دیار ایشان باقی است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ نیست خدا که عاجز کرداند او را بسبب فوت مِن شَيْءٍ هیچ چیز فِي السَّمَاوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ در آسمانها و نه در زمینها بلکه هر چه خواهد کند کسی بر او و بر حکم او پیشی نتواند گرفت إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا بدرستیکه
او است دانا باحوال بندگان و بهمه چیزها قَدِيرًا توانا بر هر چیز و بهیچ چیز او را عاجز نتواند کرد و قادر بر قدرت است وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ
النَّاسَ اگر مؤاخذه کردی خدای مردمان را بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب کرده اند از شرک و معصیت و ظلم مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا نگذاشتی
بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه جانداران است که بشامت معاصی بنی آدم هلاک شدند چنانکه در
زمان نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس در این وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک
شوند وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ ولکن باز پس میدارد ایشان را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که قیامت است ابن ابی دواب سکندر که مردی امر معروف
منکر بر کسی شخصی بر او بگذشت و گفت او را رها کن که ظلم بجز بظالمان زیان ندارد ابو درداء بشنید گفت دروغ میگوئی بخدای که جان من
بدر فرمان او است که مرغ در آشیانه بگرسنگی بمیرد بجهة ظلم بنی آدم و ابو حمزه ثمالی گوید که معنی آنست که خدا بشومی گناه آدمیان باران را باز گیرد
تا همه جانوران بمیرند و لیکن تاخیر آن میکند تا وقت معلوم که در لوح مقدر شده فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک ایشان
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای تعالی بِعِبَادِهِ ببندگان خود بَصِيرًا بینا است میداند که مستحق هلاکت کیست و لایق نجات کدام و هر یک
را فراخور خود پاداش میدهد سوره یس و هی ثلاث و ثمانون آیة و هی مکیة ابی بن کعب آنحضرت رسالت را روایت کرده که هر که
این سوره را قرئت الی الله بخواند از همه گناهان آمرزیده شود و ثواب کسی که دوازده ختم کلام الله کرده باشد باو دهند و بروایت دیگر بیست و دو
در نامه اعمال او ثبت کنند بر تالین هیچ بیماری نخوانند مگر بعدد هر حرفی از او ده فرشته نزد او حاضر شوند و از برای او آمرزش طلبند تا بنظر
روح او شود و بعد از آن همراه جنازه او روند بر او صلوات میفرستند تا او را دفن کنند از بدیهای قبر نگاه دارند هر بیماری که در وقت موت این
سوره را بخواند یا کسی نزد او قرائت کند رضوان بهشت بیایند با قدحی از شراب بهشت آن را باو دهند تا بیاشامد او را ببهشت بشارت دهند
و شراب بخورد و شراب مبعوث شود و شراب بهشت در آبد از آنحضرت رسالت مرویست که نام این سوره در توریة معمیاست برای که دنیا و آخرت را بر خواننده
و نویسنده خود تمام کند و رافعه نیز خوانند بجهة آنکه بلیات دنیا و آخرت را از قاری خود دفع کند فاضیه نیز خوانند برای که جمیع حاجات دنیوی
و اخروی را از برای صاحب خود روا میکند هر که یکبار بخواند ثواب او برابر بیست حج باشد و هر که آن را بشنود مثل کسی باشد که هزار دینار
زر سرخ در راه خدا صدقه داده باشد هر که آن را بنویسد بشوید و بیاشامد هزار شفا و هزار نور و هزار برکت و هزار رحمت در او داخل شود
و همه مرضها و بدی از او دفع شود و از پیغمبر روایتست که هر که این سوره را در مقبره بخواند تخفیف عذاب ایشان شود بعدد هر که در این مقبره مدفون
بود او را حسنات باشد ابو بصیر از ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر چیز را دلی است و دل قرآن یس است و هر که در روز این سوره را
تلاوت کند امروز در امان خدای تعالی عز و جل باشد هر که در شب پیش از آنکه در خواب رود بخواند هفتاد هزار فرشته بر او موکل گرداند
که برای او استغفار کنند تا وقت صبح و بعد از آن استغفارکنان تشییع جنازه او کنند با او در لحد در آیند در آنجا بعبادت مشغول شوند
تا روز قیامت ثواب آن عبادت را باو دهند قبر او را فراخ سازند بمقدار بصر و همیشه از قبر او نوری درخشان شود و بآن نور در
وقت بعث و نشور چون از قبر خیزد آن فرشتگان بمرافقت او سخن کنند با او در روی خنده کنان باشند بشارت او را تا که از صراط
و میزان بگذرانند بمقام ملائکه مقربین و انبیا مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان گردانند بعد از آن خطاب عزت در رسد که ای بنده من
هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق کسانی که اراده کنی مقبول است و هر چه خواهی از من طلب کن تا جمیع مقصود را بتو ارزانی فرمایم پس
هر که را خواهد شفاعت کند و هر چه طلب نماید حقتعالی باو دهد و اصلاح حال او نکند از هیچ گناه او را مؤاخذه نماید اهل محشر گویند سبحان
الله هر که از این بنده صغیر بوجود نیامده تا بدان مؤاخذه شود آورده اند که کفار مکه گفتند یا محمد تو فرستاده خدا نیستی و آنچه میگوئی
از نزد خود میگوئی و بخدا نسبت میدهی حقتعالی بجهة رد قول ایشان فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم یس از امیر المؤمنین
علی علیه السلام منقولست که یس اسمی است از اسماء سید المرسلین و محمد مسلم از امام محمد باقر روایت کرده که آنحضرت رسالت را دوازده اسم است
از آنجمله در قرآن پنج اسم واقع شده محمد و احمد و عبد الله و نون و یس و اینکه اهل البیت آنحضرت را آل یس میگویند تا بیند این قول میکند و نزد
بعضی یکی از علما یس از اسماء قرآنست و یا نامی است از نامهای الهی و تویید اینست که در حدیث واقع شده ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان یخلق السموات
و الارض بالف عام اینست بود بجهة کثرت ندا امضا برمزی از آن نموده اند چنانکه در بسم الله میگویند یا انکه اشارتست بسین بکلمه
سید و حا بکلمه حامد و لام دلالت میکند بر لیل و از اینجا است که سلمان فارسی روایت کرده که یس بمعنی یا سید الاولین و الآخرین است یعنی
ای سید جمیع موجودات وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم و استوار از نقص و عیب و یا ناطق بحکمت و حکم کننده بحق میان جمیع عالمیان إِنَّكَ لَمِنَ
الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگان عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست که دین اسلام است چنان مشتمل بر توحید و استقامت
امور که بسیاری از بندگان را از راه ضلالت بر جاده هدایت میرساند و این قرآن بجهة تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ فرو فرستاده خدا است که غالب است
بر همه و حفص بنصب لام میخواند که مفعول مطلق باشد یعنی فرستاده شده است قرآن فرستادن خداوندی که قوی است بر ملک و پادشاهی
الرَّحِيمِ مهربان بر خلقان خود و نیز فرستاده شده لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب تا قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ گروهی که بیم کرده

نشده

نشده بودند پیش از این زمان آباؤهم پدران نزدیک ایشان بسبب دوری زمان فهم غافلون پس ایشان بیخبرانند از صراط مستقیم
که دین اسلام است و از آنچه تو ایشان را می ترسانی از عذاب الیم و چون علم الهی تعلق گرفته بود بانکه اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند بود از اینجهت
میفرماید که لقد حق القول بدرستیکه راست شد گفتار ما بعذاب علی اکثرهم بر بیشتر ایشان یعنی قول لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین و هرگاه حال ایشان بر این منوال باشد فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد و بر صفت کفر بر حق سفر خواهند
رفت و آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را ببیند در نماز سر مبارک او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز می گذارد سنگی
بزرگ برداشت و نزد حضرت آمد و چون دست بالا برد تا بیندازد دست و در گردنش چنبر شد و سنگ در دست و چسبیده شد در
گردنش بماند باز آمد که انا جعلنا بدرستیکه ما کردانیدیم فی اعناقهم در گردنهای ایشان اغلالا بندها فهی پس آن غلها
پیوسته شده الی الاذقان بذقنهای ایشان بمرتبه که نمیتوانند که سرهای خود را بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر در هوا
مانده گانند و چشم بر هم نهادگان یعنی او را باز داشتیم چنانکه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست
او را بجهد بستند از گردن او جدا کردند مردی یکی از بنی مخزوم گفت من بروم و بدین سنگ محمد را هلاک کنم چون نزدیک آنحضرت آمد
نابینا شد و پیغمبر را نمیدید اما آوازش می شنید بازگشت و قوم خود را گفت محمد را ندیدم و آوازش می شنیدم چون قصد وی کردم
چیزی مانند شتر دیدم که دهنک مرا گرفت و برد بعد از آن جبرئیل این آیه آورد که وجعلنا من بین ایدیهم و ما گردانیدیم
در پیش روی ایشان سدا بندی و پرده و من خلفهم و از پس ایشان سدا پردها و ما اغشیناهم پس پوشانیدیم چشمهای
ایشان را فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند چیزی را و قادر نیستند که بر چپ و راست خود نگاه کنند نظر در پیش و پس خود
اندازند و از اعتبار مردیست که روزی قریش با یکدیگر گفتند که ما هرگز ندیدیم خود را که صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری که میکنیم
بر آنچه بما میرسد از محمد عاقلان ما را سفیه شمرد و پدران ما را دشنام داد و ما را عیب کرد و جماعت ما را متفرق ساخت و بت خدایان ما
نمود و با این همه او را گذاشتیم و او را هیچ نمیگوئیم پس با یکدیگر اتفاق کردند بر آنکه هر جا محمد را ببینیم او را زنده نگذاریم حضرت فاطمه را
خبر شد بخدمت پدر آمد و قطرات عبرات بر رخسار مبارکش روان گردید حضرت که فاطمه را گریان دید گفت ای جان پدر چه چیز ترا بگریه آورده است
فاطمه گفت ای پدر قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود که آبی بیاور تا سلاح الوضوء و سلاح المؤمن در پوشم
و زره عصمت نماز در بر افکنم پس وضوء نماز بساخت و قدم مبارک در مسجد الحرام نهاد آنگروه از هیبت او چشم بر نگشادند و از مهابت او دیده
بر هم نهادند سید عالم قبضه سنگ ریزه برگرفت و در روی ایشان انداخت و فرمود شاهت الوجوه یعنی زشت باد روهای شما بر هیچکس از
آنسنگ ریزه هیچ نیامد مگر که در روز بدر کشته شد و حقتعالی بجهت قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان فرمود که وسواء علیهم یکسانست بر ایشان
اینکه انذرتهم بیم کنی ایشان را ام لم تنذرهم یا بیم نکنی ایشان را لا یؤمنون که ایمان نیارند بجهت افراط ایشان در کفر و چون بر انذار
ایشان نفعی مرتب نمی شد از اینجهت حق تعالی او را بخصوص ساخت باهل ایمان و فرمود انما تنذر جز این نیست که میترسانی بر وجهی که نفع
دهد من اتبع الذکر کسی را که پیروی کند قرآن را و بسمع قبول مواعظ آن بشنود و بدان اعتقاد نماید و خشی الرحمن و بترسد
از خدای بالغیب با آنچه از او پوشیده است از امور آخرت یا بترسد از خدا در حالت غیبت از مردمان بر خلاف اهل نفاق و خلاف که ظاهر
اظهار عهد ایمان میکنند و هرگاه از نظر مؤمنان غایب شوند با یاران خود میگویند انا معکم ما با شما هستیم و با یاران شما ایم و با ایشان
استهزا میکردیم و چون آنکس که تابع قرآن است و پیروی آن از اندازه تو ترسانست فبشره پس مژده ده او را بمغفرة بآمرزش گناهان و اجر
کریم و مزدی بزرگ در آنجهان آورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت پناه عرض کردند که خانهای ما دور است رخصت باز ده که نزدیک
مسجد خانه بگیریم حضرت فرمود که در خانهای خود باشید که نشانهای پای شما را که در مسجد تردد میکنید می نویسند پس هرگاه که راه دور تر باشد
ثواب قدم بیشتر باشد چه در هر گامی ثوابی بر آن مترتب خواهد شد حقتعالی برای تصدیق پیغمبر خود آیه فرستاد که انا نحن نحیی الموتی بدرستی
که ما زنده گردانیم مردگان را در روز بعث نشور یا بطنهای مرده را بهدایت و نکتب ما قدموا و بنویسیم آنچه پیش فرستاده اند از عمل
صالح و فعلهای بد بر وفق آن جزای ایشان دهیم و آثارهم و بنویسیم اثرهای ایشان را که نشانهای قدمهای ایشانست که بمسجد میروند پس هرگامی
کفارهٔ گناهی بود و کل شیء و هر چیز از نیک و بد احصیناه شمرده ایم و بیان کرده ایم یعنی همه آنرا نوشته ایم فی امام مبین در دفتر
که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ که سر دفتر جمیع دفترها است و آثاری که بدان نقش شده و بدان زیر و زبر پوشیده نمیشود و یا مراد بامام
صحیفهٔ اعمال است که اثر آن مندرس و کهنه نشود بعد از نزول این آیه حضرت رسالت فرمود که بزرگترین مزدها در مزد نماز کسی است که دورتر باشد
راه او تا مسجد بعد از آن کسی که راه او دورتر باشد ثواب آن بیشتر باشد جابر انصاری گفت چون این سخن از حضرت رسالت شنیدم تمنای آن
داشتم که خانهای ما بیشتر دورتر باشد تا ثواب آن بیشتر باشد و در نزد بعضی آثار اعم از آنست که حسنه باشد چون علمی که تعلیم مردمان کنند یا
وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط و بنا باشد مانند شهرت زدن بدعت و بنای ظلم چه حقتعالی همه را می نویسد
و بر وفق آن جزا میدهد و بعد از آن پیغمبر خود را امر میکند که مثل زند اهل مکه را و اصحاب انطاکیه را در رسوخ کفر و عناد و عدم اطاعت
و انقیاد با وجود معجزات ظاهره و آیات واضحه میگوید که واضرب لهم مثلا و بیان کن ای محمد اهل مکه را مثلی یعنی مانند سازا ایشان را

أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ بیاران شهر انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه رسولان عیسی و آنچنان بود که عیسی دو کس را از
حواریان که ایشان را صادق و صدیق گفتند یا یوحنا و بولس یا یحیی و توما بیاران یا روحی و مارونا انطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند
ایشان بنزدیک شهری رسیدند پیری دیدند که گوسفند میچرانید بدو سلام کردند پرسید که کیستید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم آمده
تا شما را باسلام دعوت کنیم و از پرستش اصنام باز داریم گفت بر صدق دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند بیماران شفا دهیم و کور
مادرزاد را و پیس را بحالت صحت رسانیم پیر گفت چندین سال است که فرزند من بیمار است و جمیع طبیبان از علاج او عاجزند اگر بر شود بدست شما
مذهب عیسی را قبول کنم و مسلمان شوم ایشان بنزد بیمار آمدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت و از جمیع امراض خلاصی یافت پیر ایمان آورد
و او حبیب نجار است که مؤمن آل یس است که ششصد و شصت سال قبل از زمان حضرت رسالت پناه بدو کرده بود و یکی از صحابه بود و در زوایای
صومعه آمده که او در خفیه حقیقة مؤمن بود و در غار بعبادت مشغول بود و چون رسولان آمدند اظهار ایمان نمود القصه بخبر در شهر انطاکیه
فاش شد و بیماران بسیار از برکت ایشان شفا یافتند پادشاه آن شهر که او را سطفشن رومی گفتند و بت می پرستید از احوال ایشان خبر یافت ایشان را
طلبید گفت شما چه کسانید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم و خلق را از بادیه ضلالت بشاهراه هدایت میرسانیم گفت آیت شما چیست گفتند کور
مادرزاد را و پیس را بدعا شفا میدهیم و جمیع بیماران را صحت میسازیم گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم ایشان باز گشتند بزاویه صومعه
منزل ایشان متصل در آن شهر بود مردمان نمیگذاشتند که نزدیک پادشاه روند و روزی در بازار پادشاه را بدیدند تکبر کردند و اظهار ذکر
خدا نمودند او در غضب شد بفرمود تا ایشان را بزندان محبوس کردند خبر بعیسی رسید شمعون الصفا که رئیس الحواریین بود و خلیفه او را بسوی
ایشان فرستاد و چون بشهر آمد و با خواص ملک آشنایی و آغاز کرد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد چونکه عیسی بفرموده خدا رسولان را
فرستاده بود از اینجهت حق تعالی فرموده إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم ما إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی اهل انطاکیه دو کس فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب
کردند اهل آن دیه آن مرد را و بزندان محبوس ساختند فَعَزَّزْنَا پس غالب گردانیدیم و خصم بتشدید زا میخواند یعنی قوة دادیم آن
مرد را بِثَالِثٍ بفرستادن سیم یعنی شمعون الصفا که آمده با پادشاه اختلاط کرد و مقرب درگاه او شد و زده اند که با ملک بر تجاهل
و خدای را بعده کردی و مردم می پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتقاد تمام کردی و بی مشورت او هیچ امری اقدام نمینمود روزی
از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده ام که دو مرد را حبس کرده بجهت آنکه دعوی دین دیگری میکنند و مردم را از این دین منع میکنند گفت
آری شمعون از روی تعجب گفت ای ملک بفرما تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجب است ملک امر کرد بحضور ایشان چون ایشان شمعون
را بدیدند نزد ملک خوشحال شدند و دلیر و ارتشتند شمعون از ایشان پرسید که چه کسید گفتند رسولان رسول خدا ایم شمعون
گفت بچه کار آمده اید گفتند ما آمده ایم تا ملک قوم او را از عبادت بتان باز داریم و بعبادت کسی که آفریدگار زمین و آسمانست ترغیب
کنیم گفت برهانی که میگوئید حجتی و دلیلی دارید گفتند بلی ایکم و ابرص یعنی پیس و کور مادرزاد را و جمیع بیماران را بفرمان خدا بر میسازیم ملک بفرمود
تا کوری مادرزاد را حاضر کردند و کور که چشم وی مساوی روی وی بود حاضر ساختند ملک بفرمود اگر راست میگوئید خدای خود را بگوئید
تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند در حال هر دو چشم او شکافته شد بعد از آن دو مهره از گل بساختند و در آن موضع بنهادند دعا کردند
گشت و بینا شد ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان درخواهیم تا همین کار کند ملک اهمیت نکرد گفت ای شمعون تو بمذاق کر
نمی بینید نمیشنوند هیچ چیز قدرت ندارند شمعون یکباره گفت ای جوانان شما را بگو چه تواند کرد گفتند مرده را زنده گرداند شمعون گفت اگر
خدای شما اینکار کند ما همه بوی میگرویم ایشان گفتند خدای ما بر همه چیز قادر است ملک گفت پسر دهقان من هفت روز است که وفات
کرده و او را دفن کرده اند بجهت آنکه انتظار پدرش میکشند تا بیاید او را دفن کنند گفتند که او پسر ملک بود القصه او را
حاضر کردند از حال خود کرده و متعفن بود شمعون در خفیه دعا کرد و این دو رسول دیگر نیز بتبعیت شمعون از حال خود درخواستند
الحال زنده شد برپای خواست و گفت ای قوم از خدا بترسید و با ایمان آورید که در این هفت روز مرا هفت طبقه آتش برده اند عذاب کرده اند
امروز در آنجا مکشاده اند جوانی نیکو صورت دیدم که از برای این هر سه شفاعت میکرد گفتند این هر سه کیستند گفت شمعون و صی عیسی و این
مرد و آن جوانان او و آن جوانان که از برای ایشان دعا میکرد حضرت عیسی بود و عیاشی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق نقل کرده
که آن مرده پسر پادشاه انطاکیه بود و بعد از آنکه او را دفن کرده بودند بدعای این مرد و رسولان زنده شد و برخواست و خاک از سر خود
و مبدد و ملک در عقب بدفید و چون باو رسید گفت ای فرزند چیست حال تو گفت مرا در حالت موت دیدم که در بحر افتاده
و زنده کرد مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر آن مرد را بمن خواهی شناخت گفت آری پس امر کرد تا مردم همه بصحرا آیند تعیین کرد
تا یکی از رسولان بیشتر بیایند بعد از آن که خلق بیامده باشند یکی دیگر بیاید تا بداند که پسرش علم بمعرفت ایشان دارد یا نه و چون رسول
آمد پسر گفت یکی این است بعد از آن دیگری بر طریق مذکور در رسید گفت یکی دیگر این است این سخن در ملک اثر کرد و نزد ایشان حال شمعون
با آن دو رسول بیان بدعوت کشودند قوله تعالی فَقَالُوا پس گفتند إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستیکه ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شده ایم از نزد
روح الله و بقصد هدایت شما باینجانب آمده ایم ملک با قوم خود ایمان آوردند غیر از مردمان شهر ایشان نکردند در مقام خصومت
در آمده قَالُوا مَا أَنْتُمْ گفتند نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مانند ما در صورت و اکثر صفات پس بچه مرتبت شما را رسالت

زاده اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که
دروغ میگویید در دعوی رسالت رسولان بعد از استماع کلام از ایشان قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ گفتند پروردگار ما میداند که إِنَّا إِلَيْكُمْ
لَمُرْسَلُونَ بتحقیق ما بسوی شما فرستاده شدگانیم و بر فوان معجزه این چنین نمایان مینمائیم وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ نیست
بر ما مگر رسانیدن آشکارا و هویدا یعنی ما از عهده کار خود بدر آمدیم و پیغام رسانیدیم و معجزها ظاهر نمودیم اگر شما بجهت عناد و لجاج
قبول نکنید موجب نزول عذاب شوید قَالُوا گفتند بعد از اعراض از معجزه و اصرار ایشان إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ بدرستیکه ما فال بد گرفتیم بآمدن شما زیرا
که تا باین شهر آمده اید باران نیامده و همه مزارع و اشجار ما خشک شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه سنگسار
نمائیم شما را وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و البته برسد شما را مِنَّا از جانب ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا گفتند آن رسولان طَائِرُكُمْ فال بد شما مَعَكُمْ
با شماست یعنی شومی بدی اعتقاد و بدکردار شماست چه شومی بدعوت کردن و مردم را بعبادت خدای خواندن غایت برکت و خیر است أَئِنْ
ذُكِّرْتُمْ آیا پند داده میشوید از افعال بد منکر بد بقتل میرسانید بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ بلکه شما گروهی هستید از حد در گذشتگان
از عصیان و طغیان محمد اسحق گفت که ملک و قوم او نیز نکرویدند و همه متفق گشته قصد کشتن ایشان کردند وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ
و آمد بدایشان از دور ترین جائی از آن شهر یعنی از دروازه که نهایت شهر بود رَجُلٌ یعنی حبیب نجار يَسْعَىٰ که بسرعت آمد تا رسید نزد ایشان از
از روی شفقت و محبت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ تبعیت کنید این فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید
کسانی را که نمیخواهند از شما اجر و مزدی بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بطریقی که خبر دهند از
باز بسلامت او را گفتند آیا دین ما را میگذاری و تبعیت ایشان اختیار میکنی در جواب ایشان گفت که وَمَا لِيَ و چیست مرا که از روی اعتقاد
لَا أَعْبُدُ الَّذِي نپرستم آنکس را که فَطَرَنِي آفریده است مرا از عدم بوجود آورده وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی حکم و جزای او باز گردانیده خواهید
شد پس از او بترسید وَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بخود آلِهَةً خدایان دیگر که نتوانند إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ اگر اراده کند خدا
مرا بضرر یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند دفع نمی تواند خدای مرا شَفَاعَتُهُمْ خواست این بتان شَيْئًا چیزی را از
شان ایشان شفاعت نیست تا از من دفع بلا کند وَلَا يُنْقِذُونِ و خلاص نمیکنند مرا از مضرت بنصرت پس اگر من او را که قدرت ندارد
بر نفع و ضرر پرستش نمایم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستیکه من آنگاه
و اذا عنی در گمراهی آشکارا و هویدا باشم چون قوم این خبر بشنیدند بقصد کشتن او برخواستند و او توجه بر رسولان کرد و گفت إِنِّي آمَنْتُ
بدرستیکه من ایمان آورده ام و گرویده ام بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا که فردا از برای من گواهی دهید گویند آنجناب
با قوم کرد و گفت پروردگار شما را و آفریدگار شما ایمان آورده ام پس سخن مرا بشنوید و نصیحت مرا بسمع قبول استماع کنید ایشان او را سنگ
میزدند و او میگفت بار خدایا قوم مرا هدایت کن و قتاده گفت که سنگسارش کردند و در بازار انطاکیه دفن کردند و قول اشهر آنکه او را کشتند
و خدای او را زنده کرد و بهشت برد و ابن مسعود بر آنست که او را لگدکوب کردند تا در زیر قدم ایشان هلاک شد قِيلَ گفتند مر او را که ادْخُلِ
الْجَنَّةَ درآی در بهشت و چون بهشت درآمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانای بودند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه آمرزید
مرا پروردگار من یعنی بآنچه سبب آمرزیدن من شد از ایمان آوردن و با ایشان مجاهده کردن وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و گردانید مرا بسبب
آن از بزرگواران اهل بهشت در بلندی مرتبه و درجه یعنی کاشکی ایشان عالم بودند باین ثواب عظیم تا ایمان می آوردند و مطیع من میشدند
و بسبب آن باین مرتبه میرسیدند از حضرت رسالت نقل است که سابقان امت سه اند هر که بمقدار چشم زدنی در راه خدا کافر نشدند و آن علی
ابیطالب است و صاحب یس که حبیب نجار است و مؤمن آل فرعون که حزقیل است و این مرتبه صدیقانند علی بن ابی طالب فضل ایشانست بعد از آن
استیصال اهل آن قوم خبر میدهد که وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه حبیب نجار مِنْ بَعْدِهِ از بعد قتل او مِنْ جُنْدٍ
هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکمت
و مصلحت ما نیست که از برای هلاک کفر و شرک لشکر فرستیم چه کفار از آن خارتر و بیمقدارتر باشند که لشکر برای هلاک ایشان باید فرستاد
و انزال لشکر کفار در بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود تا آنکه لشکر کفار در خطا بوده باشند إِنْ كَانَتْ نبوده عقوبت ایشان إِلَّا
صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد کردن که آن از سه وجه است از وجوه عذاب و آن چنان بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف آن شهر را بکوفت
و بانگ عظیم کرد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مرده گان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار فرو میرد
يَا حَسْرَةً ای تاسف و پشیمانی و ندامت در روز قیامت عَلَى الْعِبَادِ بر بندگانی که جمیع اوقات را صرف کفر کردند و معصیت و با وجود این حال
مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نمی آمد بدایشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند این قول در وقت مشاهده
عذاب باشد یا در وقت مردن یا در روز قیامت بعد از آن تخویف مشرکان میفرماید بقوله أَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند اهل مکه كَمْ أَهْلَكْنَا
که چه بسیار هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنهای روزگار و شاهده این کردند أَنَّهُمْ آنکه ایشان بعد هلاک
کردن شدگان إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بسوی ایشان باز نمیگردند یعنی بدنیا رجوع نمیکنند پس چرا عبرت نمی گیرند بایشان و حال ایشان را قیاس
بنفس خود نمیدهند و نمی ترسند از آنکه عذاب و عقوبتی که بسبب عناد بر آنان نازل شد بدایشان نیز واقع شود وَإِنْ كُلٌّ و نیست هر

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مکر فراهم آورده شدگان لَدَيْنَا نزدیک ما مُحْضَرُونَ حاضر شدگان برای جزای کردار بعنوان مسابقه که هلاک شده اند
یا از مخالفان که در عقب ایشان بوده اند همه در عرصه گاه محشر حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود بجزا و سزا خواهند رسید
بعقاب الیم گرفتار خواهند شد چه هر چند نشانها قدرت خود را که دلالت تمام دارند بر وحدت ما و قدرت ما بر بعث ایشان بایشان نمودیم
و امثلها بان التفات نکردند بنظر اعتبار در آن نگاه نکردند بدان نگرویدند وَآيَةٌ لَهُمُ و نشانه که مر ایشان را است بر قدرت کامله ما بر بعث
ایشان الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ زمین مرده است یعنی خشک و بیگیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده گردانیدیم وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون
آوردیم از وی حَبًّا جنس دانه را مراد حبوب است که قوت انسان است از گندم و جو و برنج و غیر آن فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ پس از آن دانه میخورند
و بان تربیت می یابند وَجَعَلْنَا و آفریدیم ما فِيهَا جَنَّاتٍ در زمین بوستانها و باغها مِنْ نَخِيلٍ از انواع درختان خرما وَأَعْنَابٍ
و اصناف انگور و چون زرع و اشجار بدون آب ثمر نمیدهند از اینجهت در عقب آن میفرماید وَفَجَّرْنَا فِيهَا و روان کردیم در زمین
آب را مِنَ الْعُيُونِ از چشمها آب تا بآن حبوب و نخل و اعناب را آب دهند و آنها را افزاییم لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه هر نوع از
آن وَمَا عَمِلَتْهُ و از آن چه کرده است آنرا أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از آن مثل روشاب شکر و غیر آن و چون نفع آن چیزها راجع بر بندگان
است نه بخدا بجهت آنکه او غنی مطلق است و مستغنی از ماسوای از اینجهت در عقب آن میفرماید که أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیکنند بندگان
بازای این نعمتها و منعم حقیقی خود را پرستش نمیکنند سُبْحَانَ منزه است از جمیع نقص و پاک است از همه عیب الَّذِي آن خدائی که بقدرت کامله خود خَلَقَ
الْأَزْوَاجَ آفرید انواع اشیا را كُلَّهَا همه آنها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه رویانید زمین بقدرت او سبحانه چون نبات و اشجار مثل و نه متغایر الطعم
وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای مردمان که مذکر و مؤنث و مساوی و سفید و غیر آن وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند یعنی از آنچیزیکه خدای تعالی ایشان را
بر آن مطلع نساخته از اصناف مصنوعات که در قصر میبرند وَآيَةٌ لَهُمُ و نشانه دیگر مر ایشان را بر کمال قدرت ما اللَّيْلُ شبی است که از روی حکمت نَسْلَخُ
مِنْهُ که میکشیم از او بیرون کنده پوست یعنی زایل میکنیم از او النَّهَارَ روشنی روز را که آفتاب است فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان مُظْلِمُونَ داخل در
تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشان را وَالشَّمْسُ و دلیل دیگر بر قدرت ما آفتاب است که تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا میرود از برای قرارگاهی که او راست
یعنی از برای حد معین که هر شبانه روزی در آن منتهی میشود و مستقر و غایت سیر بآن محل انقضای دنیاست یعنی هیچ حرکت میکند اصلا
قرار نمیگیرد تا هنگام انقطاع دنیا ذَٰلِكَ آن رفتن آفتاب بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ مقرر و مقدر کردن خداوندی است که غالب است بقدرت
کامله خود بر هر مقدور الْعَلِيمِ عالم کننده بعلم شامل خود بر هر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را تقدیر کردیم یعنی سیر او را مقرر فرمودیم
مَنَازِلَ در منزلهای هشتگانه از دوازده برج و هر شب در منزلی است از منازل مذکوره و از آن تجاوز نکند متقاصر نشود و تزاید متناقص نشود
آن بحسب قرب بعد آفتاب پس هر چند که در منازل خود آفتاب دور تر میشود نور آن می افزاید چون قرب او پیدا میکند بتدریج نور او کم میشود
و میکند بصورت کمان حَتَّىٰ عَادَ تا وقتی که گردیده از آخر منازل خود که قریب باجتماع است كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب خوشه خرما که کهنه باشد
یعنی در باریکی و زردی و کجی مانند شاخ خرما میشود که در وقت خشکی باریک و زرد و کج میشود بشکل هلال علی بن ابراهیم باسناد خود نقل کرده
که ابو سعید مکاری را نوروزی نزد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از روی انکار و عناد گفت که مرتبه تو بآن رسیده که دعوی امامت کنی
خود را در مرتبه پدر خود دانی آنحضرت فرمود خدای نور تو را بنشاناد و ترا بفقر و فاقه مبتلا سازد چه میشود ترا که دیده بصیرت تو احول گشته
و کج بینی و من نگاه میکنی نمیگذارد که تحقیق آنکه وحی فرستاد بعمران پیغمبر که من دختری را بنوازانی خواهم داشت که اکمه و ابرص را بسازد بعد از آن مریم را
بوی داد و عیسی را بمریم کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد و مریم از عیسی یعنی هر دو در یک درجه باشند میان ایشان فرقی نباشد و منهم از پدرم
و پدرم هم از من است و هر دو در یک مرتبه اند و میان ما ذرتی نیست گفت ابو سعید از تو مسئله می پرسم فرمود بپرس اگر چه از من قبول نخواهی
داشت گفت چه میگوئی در حق مردی که در وقت مرگ گوید که هر بنده قدیم که مراست از آنست فرمود هر مملوکی که مدت شش ماه در ملک
او زنده باشد از آنست گفت از کجا میگوئی فرمود از آنجا که حق تعالی فرموده که وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و شاخ خوشه خرما
در عرض شش ماه بشکل هلال میرسد ابو سعید انکار این معنی کرد چون از نزد حضرت بیرون آمد نابینا شد بفقر و فاقه گرفتار شد و بدرهای
میگشت گدائی میکرد تا بدوزخ رفت و قصه او در میان مردم علانیه شد و باز در بیان قدرت خود میفرماید که لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا نه آفتاب
سزد و شاید مر او را أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد ماه را و بمقام او در رسد زیرا که او در فلک چهارم است و ماه در فلک اول است
و میان هر دو هزار و پانصد ساله راه است یا آنکه نمیرسد آفتاب که بسرعت سیر بقمر رسد چه قمر دوازده برج را در عرض ماهی قطع میکند
و آفتاب در یکسال پس اگر آفتاب بسرعت ماه باشد فصلهای سال از وضع خود بیفتد خلل بنباتات و حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ
و نه شبی گیرنده است روز را بمعنی که غلبه کند بر روشنی روز بر وجهی که روشنی بیشتر با هم جمع شوند که میان النهار روز نباشد بلکه متعاقب
یکدیگرند یا بمعنی آنکه همچنانکه آفتاب سرعت ماه را در نمی یابد ماه نیز بر روشنی آفتاب سبقت نمی گیرد و باو نمی رسد وَكُلٌّ و همه شمس و قمر
و کواکب فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک خود بانبساط تمام سیر میکنند همچنانکه ماهی که در آب بکشادگی و فراخی میرود و شنا میکند عیاشی
باسناد معتبر خود از شعیب بن حجاج روایت کرده که او گفت در خراسان بودم در وقتی که علی بن موسی الرضا و فضل بن سهل و مامون در مرو در یک مجلس
حاضر بودند و از هر نوع سخن در آن مجلس میگذشت امام فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من پرسید که یا ابن رسول الله اول روز مخلوق شده

یا شبها

یا شب شما در این باب چه میفرمایید ایشان گفتند ما علم باین مسئله نداریم پس فضل گفت یا ابن رسول الله جواب این مسئله را فرمایید طوفی منتهی در
گردن ما افکند امام فرمود از قرآن کریم گویم یا از حساب فضل گفت یا ابن رسول الله از هر دو حضرت فرمود اما از جهت حساب پس بنا بر آنکه طالع
دنیا سرطان بوده در وقتی که کواکب در موضع شرف خود ارتفاع بودند پس حمل در میزان شرف در ارتفاع بودند پس حمل در میزان بوده و مشتری
در سرطان و شمس و قمر در ثور و این دلالت میکند بر آنکه شمس در وسط آسمان بوده پس روز پیش از شب مخلوق شده و اما از قرآن حق تعالی میفرماید
که لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار یعنی روز سابق بوده بر شب و نیز در دنیا تعداد قدرت خود میفرماید که وَآیَةٌ لَهُمْ و نشانه
دیگر از قدرت ما که مر ایشان را است أَنَّا حَمَلْنَا آنست که برداشتیم ذُرِّیَّتَهُمْ آبا و اجداد ایشان را از زمین در وقت طوفان نشاندیم آنها را
فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ در کشتی نوح که پر بود از مردم و سایر حیوانات و آنها محتاج الیه ایشان وَخَلَقْنَا لَهُمْ و آفریدیم برای ایشان مِنْ مِثْلِهِ
از مثل کشتی نوح مَا یَرْکَبُونَ آنچه سواری میکنند بر آن از کشتیها که بعد از نوح بر صورت آن می سازند و کوه بلند مراد شتر اند که کشتی بیابانند
و سایر حیوانات وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ و اگر خواهیم غرق سازیم اهل کشتی را بطوفان و موجهای پی در پی فَلَا صَرِیخَ پس هیچ فریاد رسی نباشد
لَهُمْ مر ایشان را که از غرق ایشان را نگه دارد وَلَا هُمْ یُنْقَذُونَ و نه ایشان رهانیده شوند از مرگ هرگاه که اراده ما تعلق گرفته باشد بهلاک
ایشان إِلَّا مگر که رحم کنیم و ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک خود و ایشان را از غرق نجات دهیم وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم
إِلَی حِینٍ تا زمانی که اجل ایشان در آن بنهاید وَإِذَا قِیلَ و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند لَهُمْ مر آن کافران را اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید
مَا بَیْنَ أَیْدِیکُمْ از آنچه پیش از شما بوده از عذاب امم گذشته وَمَا خَلْفَکُمْ و آنچه در عقب شماست یعنی در آخرت از عقاب و عقوبت
امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که معنی آنست که بترسید از آنچه در پیش شماست از گناهان و آنچه در پس شماست از عذاب پس بر گناهان
گذشته نادم باشید بترک ذنوب و آینده عازم لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ باشید تا که بر شما رحم کنند از سر شما در گذرند ایشان از سخن مؤمنان اعراض
کنند عناد و مکابره را بیشتر کنند وَمَا تَأْتِیهِمْ و نیاید بدایشان مِنْ آیَةٍ هیچ نشانه مِنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ از نشانهای پروردگار ایشان که
قرآنست و سایر معجزات إِلَّا کَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِینَ مگر که بودند از آن یعنی از نظر کردن بآن روی گردانان بوده اند که فقرای صحابه مشرکان
قریش و زندیقان عرب گفتند که آنچه زعم شماست که از مال خداست بما اطعام کنید ایشان گفتند خدا باعتقاد شما اگر قدرت دارد بر اطعام
دادن بندگان پس باید که شما را اطعام دهد و چون او طعام بشما ندارد پس ما نیز طعام بشما ندهیم چه خدا شما را از آن محروم ساخته پس از ادب
خدا آنست که شما هم محروم باشید ما خلاف اراده او نمیکنیم و بشما چیزی نمیدهیم بیاید که وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون گویند مشرکان را أَنْفِقُوا
نفقه کنید در درویشان و محتاجان مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ از آنچه روزی کرده است خدای شما را از اموال دنیوی قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند
آنانکه نگرویدند لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند أَنُطْعِمُ آیا اطعام دهیم مَنْ لَوْ یَشَاءُ اللَّهُ آن را که اگر خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام
دادی او را إِنْ أَنْتُمْ نیستید ای مؤمنان إِلَّا فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت اراده او میفرمایید شبهه نیست که در آنچه
شرکا را عین خطا است زیرا که خدای تعالی را توانگر ساخته و برخی را درویش گذاشته بجهت امتحان و رسانیدن ثواب بجهان حکم فرموده که
اغنیا از مال خدا فقرا را محظوظ گردانند پس اراده خدا را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده واگذاشتن غلط محض و محض غلط است و هر کا
که هدایت کافران خطاکار و مشرکان کج رفتار میکردند زبان باستهزای پیغمبر و مؤمنان میگشودند وَیَقُولُونَ و میگفتند که مَتَی کی خواهد
بود هَذَا الْوَعْدُ این وعده شما که قیامت است و وقت عقوبت إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان پس حق تعالی در جواب ایشان
فرمود که مَا یَنْظُرُونَ إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً انتظار نمیکشند آن منکران بعث مگر یک فریاد تَأْخُذُهُمْ که بگیرد ایشان را مراد نفخه صعقه است
که بعد از آنکه چهل روز از نفخه فزع بر آمده باشد در آید بدایشان وَهُمْ و حال آنکه ایشان در آن وقت یَخِصِّمُونَ خصومت و جدال کنند در سود
و معامله بازار یعنی در مهم سازی دنیا باشند هنوز از آن در هم نپیچیده باشند که یکبار اسرافیل با مر ملک جلیل صور در دمد و در یک طرفة
العین هلاک شوند و در حدیث آمده که مردمان در معامله متاع خود را گشوده باشند هنوز از آن در هم نپیچیده باشند که قیامت قائم شود و هم چنین
بعضی لقمه بر داشته باشند هنوز بدهن نرسانیده و بعضی کاسه را بآب برده باشند هنوز آب نداده که صور دمیده شود فَلَا یَسْتَطِیعُونَ
پس نتوانند در آن حال تَوْصِیَةً وصیت کردن با خانه آن وَلَا إِلَی أَهْلِهِمْ و استطاعت نداشته باشند که بسوی اهل خود شان که غایب باشند از
ایشان یَرْجِعُونَ باز گردند یعنی آنها را امان ندهند که از بازار بخانه آیند و فی الفور بصدای نفخه صعقه هلاک شوند وَنُفِخَ و دمیده شود
بعد از چهل سال دیگر فِی الصُّورِ در صور مراد نفخه سیم است که بآن زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آیند
إِلَی رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود یعنی موضعی که حکم الهی صادر شده باشد نه حکم غیر او یَنْسِلُونَ می شتابند مراد صحرای قیامت است و از قتاده
روایت است که صور در عذاب کفار واقع نشود مگر در ما بین این دو نفخه که چهل سال است و از اینجا است که چون هول قیامت را ببینند قَالُوا
یَا وَیْلَنَا گویند از روی حسرت که ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که بر انگیخت یعنی بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما و گویند چون هول قیامت
بنظر ایشان در آید اموال تجارت با اموال بمثابه خواب نمایند چه عذاب قبر در جنب آن هیچ نماید و چون این را مشاهده کنند گویند هَذَا
مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ این است آنچه خدا وعده کرده بود از بعث نشور وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و آنچه راست گفته بودند پیغمبران از وقوع بعث و
نشور و ما بجهت عناد و مکابره انکار آن میکردیم بعد از آن حقتعالی از سرعت بعث ایشان خبر میدهد إِنْ کَانَتْ إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره

که قضا خوبی است پس بجز نفرستند شوند فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ پس آنگاه ایشان یعنی خلق اولین و آخرین فراهم آورده شوند لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما
حاضر کرده شوند و حق تعالی بناء عدل بکشاید و خطاب کند که فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس امروز ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را
از جزای کردار خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهد و نیاید بر استحقاق عقوبت نفزاید بلکه همه امور بر وفق عدل باشد بعد از آن خطاب
با اهل محشر میکند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده شوید ای اهل عرصات إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه بودید که میکردید از خیر و شر یعنی هر یک بمناسب کردار
خود جزا داده شوید و بمنازل خود شتابید پس بنا بر این إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ بدرستیکه یاران بهشت آن روز فِي شُغُلٍ در شغل
و کار باشند یعنی مشغول نعمت بهشت باشند مستغرق آن و از امام جعفر صادق مرویست که مشغول ایشان بدختران بکر باشند
بشیکه نعمتها و گفته اند اهل بهشت مشغول بانواع ثواب باشند که هر نوعی از آن مناسب و فراخور حضور باشد که افراد مؤمنان مشغول شناخته
باشند مثلا از علوم و اسلام امین ثواب پای ایشان که بان بمساجد و یا بطلب علم و زیارات و سایر خیرات رفته باشند و تنها از عون بهها
کاسا ثواب تنگ که بان مالها را انفاق کرده باشند حور عین ثواب خرج که آنرا از حرام باز داشته باشند کلوا و اشربوا هنیئا ثواب شکم که از
لقمه حرام باز داشته باشند و آخر دعوی هم ثواب بان که بان بذکر خدا و سایر اقوال نیکو مشغول کرده باشند و تلذذ الاعین ثواب چشم که بان
نظر کرده باشند در مخارج و سایر عبادات که متعلق بان باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع ثواب فَاكِهُونَ نازان و شادان و متلذذ باشند در
نعمت خدای هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ ایشان و زنان ایشان که در دنیا با ایشان هم خوابه بوده باشند بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته با حور
العین که حق تعالی ایشان را در بهشت جفت ایشان کرده باشد فِي ظِلَالٍ در سایبانها باشند یعنی در موضعی که اصلا حرارت آفتاب نباشد
عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته و پیراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ جنس میوه از انواع متلونه
وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند آرزو کنند یعنی آنکه بزبان آرند و ابن عباس روایت کرده که هر چه بهشتی در خاطر خود آورد از
اطعمه و اشربه آنکه بزبان آورده پیش خود حاضر بیند سَلَامٌ مر ایشان راست باشد تحیتی شعر بر امنیت و سلامت و یا فراخی نعمت و نیاز
کرامت قَوْلًا گفتنی صادر شده مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از جانب پروردگار مهربان بر ایشان مرویست از حضرت رسول خدا که پیغمبر فرمود که اهل بهشت
در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان درخشان شود و چون سر بالا کنند از آن نور آوازی آید که السلام علیکم یا اهل الجنة این
غایت دعای ایشان باشد گویند هر گاه که ملائکه بزیارت ایشان آیند بر ایشان سلام کنند باین عبارت که السلام علیکم من ربکم رحیم مرویست
که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار پیروی ایشان کرده همراه آمدند خطابی رسد که دور شوید وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا گردید امروز
أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای عاصیان و کافران از مؤمنان و مؤمنان که شما را بزندان دوزخ باید رفت و نزد صالحان مؤمن آنست که ای کافران همه از یکدیگر جدا
شوید پس هر کافری را در دوزخ بخانه کنند و درش را مسدود کنند که او نه کسی را بیند و نه کسی او را و در آنجا بعذاب ابدی گرفتار شود و بعد
از امتیاز کفار بدایشان خطاب شد که أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نکردم با شما بزبان پیغمبران و بدلیل عقل يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم نفرمودم
شما را أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ که نپرستید شیطان را یعنی فرمان او مبرید و بفرموده او از برای من شرک مگیرید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
بدرستیکه او مر شما راست دشمن آشکارا و دشمنی و بدی آن شما ظاهر و بر همه شما هویدا وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا و نه عهد کردم که مرا
پرستید زیرا که این پرستیدن شما امر بفرمان شیطانست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست است که سالک خود را بهشت میرساند وَلَقَدْ أَضَلَّ
و بدرستی که شیطان گمراه کرد از شما مِنْكُمْ از شما از میان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید که تعقل کنید تا
او را از طریق حق و دام فریب او بفهمید هَذِهِ این دوزخ که می بینید جَهَنَّمُ الَّتِي دوزخی است که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که شما
می شدید بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید با امروز بر سبیل لزوم و دوام بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشیدید حق را و تنها
تکذیب میکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر میزنیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون دعوی موقع کنند که شرک نبودیم و رسولان را
تکذیب نکردیم تا قادر بر سخن کردن نباشند وَتُكَلِّمُنَا و سخن گویند با ما أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند
پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب میکردند یعنی اعضای ایشان را که در دنیا از ایشان نطق نبود تا نطق
سازیم تا گواهی دهند بر ایشان و دستهای ایشان که در دنیا سخن میکردند مهر نهیم تا دعوی بدروغ از آنها صادر نشود ابو سعید خدری از حضرت
رسالت روایت کرده که چون روز قیامت باشد حق تعالی بر کافران غلامی بدیدار در آید تا مؤمنان بدانند که ایشان کافرند چون ایشان با وجود این
علامت انکار بفعل کنند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند و چون بر انکار اصرار کنند پیغمبران گواهی دهند چون باز بر تبرا کنند بفرماید تا
دستها بر ایشان گواهی دهند چون بر انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشان را ناطق سازد تا بر ایشان گواهی دهند در بعضی تفاسیر مذکور است
که میفرماید که جوارح و حواس بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای موسی بر طاعات ایشان گواهی دهند چنانکه در آثار آمده که حضرت رسالت
خطاب کند او شرم داشته باشد که عبادت و خیرات خود را بر او شمارد اعضای وی را بفرماید تا در ثمرات اعمال خود را بتفصیل باز گویند حتی آنکه
گواهی دهند بر شمردن تسبیحهای قرآن بعد از آن در دنیا اظهار تعذر خود میفرماید بر اهل لاجرم فوکه جاحد و مذاهب اند میگوید که
وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا مر ایشان را بدیدگی کنیم و محو گردانیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان
صفت روی ایشان نماند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس سبقت گیرند در راه که سلوک آن عادت کرده اند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه

بهبینند از او وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَمَسَخْنَاهُمْ هر آینه مسخ کنیم و متغیر سازیم صورت ایشان را بصورت سگ که در روح است یا بصورت بوزینه و خوک
عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ بر مکانهای خود که نشسته اند یعنی هم آنجا که هستند افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند
مُضِيًّا بر پیش رفتن از آن موضع وَلَا يَرْجِعُونَ و باز پس نگردند یعنی نتوانند که باز گردند از آن مرادانست که بر پیش و پس رفتن قادر نباشند
و نا نتوانند که رجوع بصورت اصلی خود کنند خلاصه معنی آنست که کفار بسبب کفر و نقض عهد مستحق این جزا هستند اما قدرت نداریم بر آن
لیکن بجهت رحمت شامله و اقتضای حکمت و مهلت دادن ایشان این نمیکنیم و ایشان را وا میگذاریم تا در آخرت بجزای خود رسند بعد از آن بجهت تنبیه
ایشان بر قدرت و سبحانه بر مسخ و طمس میفرماید که وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر که را عمر میدهیم و زندگانی او را دراز میکنیم نُنَكِّسْهُ بر گردانیم او را
فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی زیادتی جسم او را بنقصان کنیم و قوت او را بضعف و جوانی و طراوت او را بپیری و پژمردگی و زیرکی و دانائی او را بخرفی و نادانی
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید که هر که قادر بر این باشد بر مسخ صورت نیز قادر خواهد بود آورده اند که چون کفار عرب قرآن را بر اسلوبی غریب
و نظمی عجیب دیدند گفتند محمد شاعر است حق تعالی رد قول ایشان کرده این فرستاد که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شاعری یعنی شعر را
باو ندادیم و او را از آن بری و بیزار ساختیم وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید و نسزد مر او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نمی کند بر شاعری زیرا که شعر مقفی
و موزون است و قرآن نه بر این طریق و قانون است چه در آثار آمده که هرگاه آنحضرت بیتی بر تمثیل ادا فرمودی بر وجهی که از طریق وزن منحرف بودی بر زبان
مبارکش جاری شدی گفتند یا رسول الله وزن چنین بیت فرمود شعر خواندن کار من نیست و من شاعر نیستم و از کلمات آنحضرت آنچه موزون وارد شده
مانند أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب اتفاقی بوده و بی قصد از او صادر شده و حکمت در این باب آنست که تا شبهه بدل مردمان نرسد تا آنکه
قدرت او بر نظم قرآن و فصاحت او از قوت فطانت است نه از شاعری و از امیر المؤمنین علی مرویست که دشمن ترین کلام نزد حضرت رسالت شعر بود
و نیز آنحضرت فرمود که اگر شکم شما پر از چرک و ریم باشد دوست تر دارم از آنکه پر از شعر باشد و بدانکه اشعاری که آنحضرت متفرق شد شعرهائی
بود که هجو مسلمانان و سخنان باطل و بیهوده بود اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت و موعظه و منقبت بود بسیار دوست داشتی و مردمان را بر آن
تحریص میکردی و در باره حسان ثابت که مداح اهل بیت بود فرمود که همیشه بحسان تایید و قوت خواهی یافت بروح قدسی که جبرئیل است و تا بر
مقر آن درگاه ملک جلیل مادام که یاری ما خواهی داد در مدح و منقبت و بیان فضایل اهل بیت و منقبت گستری حضرت عزت شانه و نصیحت
و موعظه چه قرآن بر همین مضمون وارد شده چنانکه فرموده إِنْ هُوَ نیست آنچه فرستادیم ما باو إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن موعظه و ارشاد و
قُرْآنٌ و کتابی روشن که بر وجه سهولت خدا معنی از آن توانگر روان را از عالم بالا فرو فرستادیم لِيُنْذِرَ تا بیم کنی بعذاب آن و بترسانی مَنْ كَانَ
حَيًّا هر که را باشد زنده یعنی کسی را که مؤمن باشد زیرا که حیات ابدی با ایمانست و کافر حکم مرده دارد در تامل و تفکر نکردن در آیات ظاهره بلکه کمتر
از آن زیرا که مرده اگرچه منتفع نمی شود اما متضرر نمیگردد بخلاف کافر که بدین خود نفع نمیگیرد و متضرر می شود و از امیر المؤمنین مرویست که مراد از
حیوة عقل است یعنی فرستاده شده تا بیم کند کسی را که غافل باشد بفهم آن رسد نه غافل جاهل چه آن در حکم مرده است وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و
تا واقع شود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران که ایمان نکنند بآن منتفع نشوند چون حقارت بدلایل مذکوره متنبه نشدند و قابل
بر صراط مستقیم نماندند از این جهت حق تعالی باز رشته کلام را بجانب دلایل توحید کشیده میگوید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند که أَنَّا خَلَقْنَا
از آنکه آفریدیم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرده دستهای قدرت ما بی واسطه شریکی و یاری غیری بلکه متفرد و یگانه
بودیم بآفریدن آن و این کلام مثل کلام اهل عرفست که گوید که من این را بدست خود ساختم یعنی دیگری در ساختن آن یاری من نداده
پس بر طبق محاوره ایشان اینجا میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بدون شرکت غیر أَنْعَامًا چهارپایان را چون اسب و استر و گاو
و شتر و گوسفند غیر فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آن را مَالِكُونَ بتصرف خود در آورندگان و ضبط نمایندگان باشند وَذَلَّلْنَاهَا
لَهُمْ و رام گردانیدیم انعام را برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مرکب ایشانست که بدان سواری میکنند چون اسب و استر و شتر و
مِنْهَا يَأْكُلُونَ و بعضی دیگر از آن میخورند گوشتهای ایشان را چون گاو و گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشان را است در چهارپایان مَنَافِعُ سودها
از پوست و پشم و موی وَمَشَارِبُ و آب نوشیدنی از شیر و دوغ و غیر آن أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیکنند خدای را که همه انعام را آفریده و
مرکوب ایشان گردانیده و منافع بسیار از آن مر ایشان رسانید که اگر خلق آنها را نمیکرد چگونه ایشان را ممکن میبود آن فواید را اخذ کردن و
بعد از آن بسیار جهل ایشان میکند میگوید که کفار با وجود انعام و سایر منافع بر ایشان و علم ایشان بقدرت کامله و تفرد ایشان بتفرد او
سبحانه از مردمان خدای را عبادت نکردند وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ و فرا گرفتند بجز از خدای که خالق جمیع است آلِهَةً خدایانی که هیچ
چیز قادر نیستند لَعَلَّهُمْ بامید آنکه ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند یعنی آن خدایان ایشان را یاری دهند و شفاعت کنند و دفع عذاب
از ایشان کنند حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ نمیتوانند یاری دادن ایشان را زیرا که جمادند و شعور و قدرت ندارند وَهُمْ و آن
بت پرستان لَهُمْ مر بتان را جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشان را نزد بتان حاضر ساخته بجهت عبادت آنها کردن
نزد جبابره مفسران که روز قیامت بت پرستان را با بتان در دوزخ حاضر سازند چه هر جزء از ایشان با معبود باطل خود در طبقه از طبقات آتش
دوزخ که فراخور ایشان باشد حاضر خواهند کرد و در روایت آمده که فردای قیامت بتان را پیش دارند بت پرستان را در پس و پادشاه در پیش
و همه را با بتان بدوزخ برند و چون حال ایشان باین نوع خواهد بود فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که غمگین نسازد ترا قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت

بمعبود حقیقی خود میگویند از اولاد و شرکا و یاور یا نوازنده نسبت هر و کنایت و شعر انا نعلم بدرستیکه ما میدانیم ما یسرون آنچه پنهان
میکنند از حقد بغض نسبت بمومنان و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و عصیان و ما ایشان را بدان جزا و سزا خواهیم داد و آورده اند
که ابو جهل با عاص بن وائل سهمی و ولید بن مغیره و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق که ابی بن خلف بمجلس حضرت رسالت در آمد و در آن مجلس
بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست مالید تا خورد شد بر باد داد و گفت گمان کنی که این اجزای متفرقه را جمع کرده زنده
خواهد ساخت آنحضرت فرمود که آفریدگار من این اجزا متفرقه را از قبایل جمع کرده دیگر باره زنده خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ
خواهد برد در اثنای این حال این آیه آمد که اولم یر الانسان آیا ندید و ندانست آدمی یعنی ابی بن خلف انا خلقناه ما آفریدیم او را
من نطفة از آب منی باین وجه که او را علقه ساختیم و از علقه بمضغه رسانیدیم و استخوان در آن رویانیدیم و مرتبه مرتبه مستعد صورت
انسانی گردانیده و روح در آن دمیدیم بعد از آن در شکم مادر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج پرورش دادیم و چون
بحد عقل رسانیدیم و سخن گوی گردانیدیم فاذا هو پس آنگاه او در باب بعث خصیم مبین جدل کننده است هوید با آنکه اگر در این باب تامل
میکند میداند که بسیار قادر باشد بر آفرینش بر وجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه اعاده نزد او سهل تر از آفرینش خواهد بود در اول
و ابی بن خلف و مکابره منکر این معنی شد و با حبیب بن زید در امر بعث مجادله آغاز کردند و ضرب لنا مثلا و زد برای ما مثلی که آن مورد کردن
استخوان پوسیده است و بر باد دادن و بیان نفی قدرت ما کردن بر احیای موتی و تعجب نمودن بگو که قادر بر بعث است در روز جزا و نسی
خلقه و فراموش کرد یعنی نظر کرد در آفرینش ما او را از روی عناد و سیزه قال من یحیی العظام گفت کی زنده کند استخوان را یعنی او را
بحالت اولی رد کند و هی رمیم و حال آنکه پوسیده است و ریزیده و پوست و گوشت و عروق و اعصاب از و رفته حقتعالی رد قول انکار او نمود
فرمود قل بگو ای محمد مر این شخص را که منکر اعاده است و متعجب در آن یحییها زنده میگرداند استخوان را الذی انشاها آن کسی که
اول مرة پیدا آفرید آنها را اول بار از عدم بوجود آورد و هو بکل خلق و او بآفرینش همه چیزها علیم دانا است یعنی بعلم شامل تفاصیل
مخلوقات و کیفیت آفرینش آنها را پس عالم خواهد بود باجزای اشخاص متفرقه و باصول و فصول آن قادر بر ضم بعضی از آن ببعضی بر اعاده آن بر نهجی
که قبل از این بوده و بعد از آن بجهت زیادتی بیان قدرت خود خبر از امور آن عجیب غریبه خود داده میگوید که خدای تعالی قادر است بر اعاده اجسام
الذی آن خدایی است که بقدرت عجیبه جعل آفرید و پیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی را که فاذا انتم
پس آنگاه که شما منه از آن درخت توقدون میافروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب و در درختی که یکی را مرخ گویند و دیگری را عفار
هرگاه که شاخی از درخت مرخ و عفار بیکدیگر میمالند آتش از آن بیرون می آید با وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمیع درختها آتش
دارد الا درخت عناب پس آنکس که قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که غایت رطوبت سبز باشد بر قدرت و بیشتر خواهد بود بر اعاده
عظامی که رطوبت در چیزی که در اصل خشک شده و دیگر بجهت سرزنش ایشان میگوید که اولیس الذی آیا نیست
آنکس که خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی جرم آنها بقادر علی ان یخلق تواناست بر آنکه بیافریند مثلهم
مانند ایشان را که نسبت بآسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارت اند بلی آری قادر است بر اعاده آنها و هو الخلاق العلیم و او است
بسیار آفریننده مخلوقات بی دانا بکیفیت احوال موجودات و آفریدگار او سبحانه بمجرد و باعانت آلتی عمل نیست بلکه انما امره جز این نیست که شان او
سبحانه اذا اراد شیئا وقتی که خواهد آفریدن چیزی را ان یقول له آن است که گوید مر او را کن باش فیکون پس او میباشد
آن است که هرگاه او سبحانه اراده فعلی کند آن را بفعل میآورد و بمنزله آنکه گوید هر شیئی را که باش فی الحال میباشد هرگاه قدرت او بر ایجاد چیزی
باین مرتبه باشد فسبحان پس منزه و پاک است از نقص قدرت بر اعاده مخلوق آنکس که بیده بدست قدرت او است ملکوت کل
شیء پادشاهی همه چیزها چه هر کس که قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده و زنده گردانیدن استخوان پوسیده و در بیان
و بعد از آن مقر و منذر را وعده میدهد میگوید که و الیه ترجعون و بسوی او سبحانه باز خواهید شد همه شما و در محکمه قیامت بمکافات
کردار خود خواهید رسید منکر بعث را و مقر ثواب را عاصی بعقاب و مطیع بحسن ثواب والله اعلم بالصواب روایت کنند که هر که بعد از قرائت این آیه
بخواند در امان حق باشد سبحان المنزه عن کل مذموم سبحان المفرج عن کل محزون سبحان من جعل خزائنه بین الکاف والنون سبحان
من اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون اللهم انا نسئلک رزقا واسعا و کسبا طیبا
مبارکا من غیر کد و عملا مقبولا من غیر ریاء یا خیر الفقر و الدین و صلی الله علی محمد و آله و الحمد لله رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین
سوره الصافات مائة و اثنتان و ثمانون آیة مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کند که هر که سوره الصافات را قرائت
کند بعدد هر مریدی و بعدد هر که در عالم است او را در حسنات نویسند شیاطین از و دور شوند از شر او بری شوند فرشتگان که حافظ و نیک رو
قیامت باشند از او گواهی دهند امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کند که هر که در هر جمعه سوره الصافات را بخواند تا در حیوة باشد از جمیع آفات
و بلیات محفوظ باشد فراخی روزی یابد شیطان و بلای او و اولاد و اموال او دخل نکند سلطان ظالم یا دیگر نتواند کردن و اگر در آن روز
و شب بمیرد خدا او را شهید میرانیده باشد بر قامت شهدا محشور شود و داخل بهشت گردد و در جمله شهدا نامزد کنند و در آن اند که کفار
مکه چون بر سبیل انکار و تعجب گفتند اجعل الالهة الها واحدا یعنی آیا محمد همه خدایان را بیک خدای کرده است حقتعالی جهت رد انکار ایشان

وانبعث

واثبات توحید خود سوگند ها را متعدد ذکر کرده بر این وجه بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگانی
که در اسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتگانی که در میان هوا پرها کشیده اند تا هر چه فرمان رسد بآن قیام نمایند یا بحق جماعتی که
در جوف هوا صف زنند صفا صف زدن فالزاجرات پس بحق ملائکه که رانندگان شیاطین اند از صعود بر اسمان بقصد فرا گرفتن کلام
فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ و یا بفرشتگانی که موکلند بر امر و رانده اند بر اطراف عالم یا اهل غزا که رانده اسبانند یا زجر کنندگان
دشمنان یا با اهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانندگان اند بوان زنان و یا بعلما که زجر کفر و فسق میکنند بدلایل روشن و مردمان را از معاصی زجر میکنند
یا بطیور که بگفتن ذکر خداوند انواع افات را از خود میرانند زجرا رانده فالتالیات پس بحق فرشتگانی که خوانندگانند ذکر را بحمد
و تهلیل و تحمید خدای را یا خوانندگان وحی خدایند بر انبیا یا قرائت کنندگان کتابی که در او ذکر جواز شفاعت یا بیان بسبب جواز حوادث
بر نفوس چیزی زیاده کردند یا بعضی از آنها که در حالت کر و فر بذکر الهی مشغولند یا نماز گذارندگان که در اثنای نماز بقرائت قرآن مشغولند یا بر
اکثر اوقات تلاوت قرآن میکنند یا اهل علم که قرآن را بر سبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند یا مرغانی که حمد خود را بنیاد یاد میکنند جواب قسم اینکه
ان الهکم بدرستیکه خدای شما لواحد هر آینه یکتاست در ذات و یگانه در صفات رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها
وما بینهما و آفریدگار آنچه میان آسمانها و زمینهاست از مخلوقات و رب المشارق و آفریننده مشرقهای کواکب یا مواضع طلوع
آفتاب و آن در هر روز سیصد و شصت مشرق است از ایام سال هر روز از مشرقی طلوع میکند و چون اختلاف مغارب بحسب اختلاف مشارق است
از اینجهت اکتفا بذکر آن نمود بعد از آن بطریق التفات از غیبت بتکلم میفرماید انا زینا السماء الدنیا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان اول را
که اقرب است بزمین بزینة الکواکب بآراستن ستارگان آفریدگان بر وجهی که نفوس خلایق لذت می یابند از دیدن آن و حفظ باشد خواهند
یعنی با آن ستارگان آراسته اند که مردمان شیاطین پیش از زمان بعثت بر آسمان صعود میکردند کلام ملائکه را می شنیدند بزمین می آمدند کاهنان
را وسوسه می دادند ایشان اظهار آن میکردند میگفتند که ما بر علم غیب مطلعیم و مردمان را بجهت آن ضلال میکردند تابع خود میکردند حفظا
بجهت وجود با وجود حضرت رسالت ایشان را از استماع آن منع نمود چنانکه میفرماید که وحفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان
از هر آینه مردود سرکش و نافرمان لا یسمعون که نمی شنوند حفص لا یسمعون بتشدید میم میخواند که از تسمع مشتق باشد بمعنی طلب سمع
یعنی طاقت ندارند که بشنوند گوش فرا دارند الی الملاء الاعلی بسوی سخن گروه بلند مرتبه یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح
محفوظ و با یکدیگر میگویند و یقذفون و انداخته شوند یعنی فرشتگان بر ایشان می افکنند ستارگان سوزان کننده را من کل جانب از هر طرف
از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند دحورا جهت راندن و دور کردن ایشان را از آسمان ولهم و مر دیوان راست را عذاب
واصب عذابی ثابت و دایم که هرگز منقطع نشود و شیاطین طاقت استماع کلام ملائکه ندارند الا من خطف مگر کسی که از ایشان در یابد
کلام ملائکه را الخطفة یک ربودن یعنی بدزدد یک سخن را از ایشان فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب اخگر درخشنده و
سوزنده یا ستاره روشن که نور او بر او زیان شود و او را بسوزاند و آورده اند که رکانه بن یزید که منکر بعث و حشر بودند و همیشه دعوی داشت
و بزرگی و قوت و توانایی میکردند و زمانی فرزند لاف یعنی میزدند و بآن مفاخرت میکردند حفصا این پسر فرزند فاستفتهم
پس بپرس از مشرکان مکه اهم اشد آیا ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریده بودیم مثل از ایشان از قرون
سالفه یعنی امم سابقه را که در قوت بمراتب از ایشان در پیش بودند هلاک کردیم و معدوم ساختیم پس ایشان چگونه صلابت آن داشته باشند
که از خود دفع کنند انا خلقناهم بدرستیکه ما آفریده ایم همه ایشان را من طین لازب از گل چسبنده که در نهایت سستی و پستی است یعنی مثل
همه از گل است چه آدم که پدر ایشانست از این جنس آفریده شده پس اولاد و ذریت او در این حکم داخل خواهند بود و هر گاه که همه از گل ضعیف حاصل
شده باشند پس پیش قدرت ما یکسان باشند چگونه ایشان را قوت آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند در معالم التنزیل آورده که کافران پیغمبر
چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و چون مشرکان بعد از استماع آن زبان باستهزا گشودند تمسخر آغاز کردند آنحضرت از این حال متعجب
شده ایراد کرد که بل بلکه ایشان مطیع قرآن شوند عجبت شگفتی داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقرآن ویسخرون و حال آنکه ایشان سخریه
میکنند یا تعجب کردی که با وجود دلایل قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار مکه انکار آن میکنند واذا ذکروا و چون پند داده شوند بقرآن
لا یذکرون پند نپذیرند یا و چون یاد داده شوند دلایل صحت بعث یاد نکنند آنرا و در آن تفکر و تدبر ننمایند واذا رأوا و چون ببینند
آیة نشانی از نشانهای خدای یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون شکافتن ماه و غیر آن یستسخرون مبالغه کنند در سخریه یا یکدیگر
را بسخریه بخوانند وقالوا ان هذا و گویند نیست این مگر ساحر مبین مگر جادوی هویدا و بر سبیل عناد و استهزا میگویند
که ائذا متنا ایا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته
شدگان باشیم چگونه مبعوث شویم او آباؤنا الاولون آیا پدران نخستین ما که خاک شده اند هم زنده شونده اند یعنی منکر ما و پدران
ما را زنده خواهند کرد قل بگو ای محمد مر این منکران بعث را نعم آری شما مبعوث شوید و آن خوار و انتم داخرون در حالی که خوار
و بی مقدار باشید در ثانی آن و هنگام که اراده الهی تعلق گیرد ببعث فانما هی پس جز این نیست که آن بعث زجرة واحدة یک زجر بود
یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فاذا هم پس ایشان ناگاه زنده شده از قبرها بیرون آمده ینظرون مینگرند ببعثی که تکذیب آن

میکردند و می‌بینند جزای آنچه کرده‌اند از اعمال بد و اقوال ناپسندیده وَقَالُوا و گویند یَا وَيْلَنَا ای وای بر ما و ملاکت ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ
این روز حساب و پاداش کردار ماست که ما را بآن وعده میدادند مراد آنست که ایشان در آن روز بر بعث معترف شوند و از تکذیب و عناد
پشیمان گردند هرچند فروتنی کنند هیچ فایده ندهد ملائکه بایشان گویند که هَٰذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم است یا روز جدا
کردن نیکان از بدان و تمیز کردن حق از باطل یا بنوعی که مطیع را بهشت برند بر وجه اجلال و اکرام و عاصی را بدوزخ کشند بر سبیل اهانت و ایلام
الَّذِي كُنتُم بِهِ آن روزی که بودید شما بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب کردید یا ورنمی داشتید آنرا بعد از آن خطاب شد بفرشتگان مقرب
که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید فراهم آورید آنان را که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسولان یا بنعمت بر مردم یعنی همه ظالمان
و ستمکاران را گرد کنید وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه و اعوان و اتباع یا زنان ایشان را که هم مذهب ایشان باشند شیاطین را که همنشین ایشان بوده
باشند در موقف خود باز دارید غرض که هر طایفه با مثل خود جمع کنند بت پرستان و سنگ پرست را با سنگ پرست و برابر قیاس تا کافران را
با کافران و زانی را با زانی و خمار را با خمار و تابعان ظلمه را با ایشان و شیاطین ایشان را با پیشوایان هم ایشان گردانند در محشر حاضر سازند و اصناف
کفار را با شیاطین که اغوا کننده ایشان بودند در جواب ایشان که بَلْ بچنانست که شما میگوئید بلکه لَمْ تَكُونُوا نبودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان
یعنی شما براه راست نبودید تا شما را گمراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما کافر بودید و هرچند پیغمبران شما را بدین حق میخواندند شما باختیار
خود اختیار آن نمیکردید و در گمراهی و جاهلی خود مستمر بودید وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم و نبود ما را بر شما مِّن سُلْطَانٍ هیچ قوت و قدرت
که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت کنیم بَلْ كُنتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد در گذشتگان در طریق ظلم و عصیان یعنی
باختیار خود بر طغیان خود ثابت قدم بودید پس امروز ملامت و عتاب بما مخصوص نباشد بلکه لازم ما و شما هر دو باشد فَحَقَّ عَلَيْنَا پس لازم و واجب
شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که آن کلمه وعید است عذاب إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستیکه ما در این روز چشندگان عذابیم بعد از
آن اعتراف باغوای خود گفتند گویند فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را گمراه ساختیم یعنی دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم إِنَّا كُنَّا بدرستیکه
ما بودیم غَاوِينَ گمراهان و از طریق حق بیرون رفتگان یعنی چونکه ما گمراه بودیم خواستیم شما نیز در ضلالت و غوایت مثل ما باشید فَإِنَّهُمْ
پس بدرستیکه تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ در آن روز فِي الْعَذَابِ در کشیدن عذاب چشیدن عقاب مُشْتَرِكُونَ انبازان باشند همچنانکه
در شرک و ضلالت شریک بودند در آن تنازع و تخاصم فایده بایشان نرساند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما مانند این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ
پاداش دهیم همه مشرکان را و بعضی گفته‌اند که مراد جمیع مجرمانند از کافران و مسلمانان و مؤید اول است که میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستیکه مشرکان بودند إِذَا قِيلَ لَهُمْ هرگاه که میگفتند ایشان را که بگوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه توحید را که لا اله الا الله است يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی میکردند از گفتار آن و قبول این سخن نمیکردند نمیگرویدند بداعی خود که پیغمبر است وَيَقُولُونَ و میگفتند أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا
آیا ما ترک کنندگانیم پرستش خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ برای شعر گوینده که عقل او رفته یعنی بسخن کسیکه شاعر و دیوانه باشد پرستش
خدایان خود بکنیم حقتعالی رد قول ایشان نموده فرمود بَلْ بچنانست که محمد شاعر و دیوانه نباشد بلکه او از جانب خدا جَاءَ بِالْحَقِّ آمد بدرستی
براستی و درستی و با او زد بدیشان دین حق یا کتاب حق را وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بوده‌اند یا بعضی که
با ایشان آورد با آنچه انبیا با او مبشر شده بودند از اظهار کلمه توحید بعد از آن او بشما خطاب کند بکفار و گوید إِنَّكُمْ بدرستیکه شما
لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ و هر آینه چشندگانید عذابی را که دردناک باشد بسبب شرک و تکذیب پیغمبر و نسبت دادن شعر و جنون باو وَمَا

تُجْزَوْنَ وجزا داده نمیشوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداش شما عذاب دوزخ است که بر وفق کردار شما است
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای که پاک کرده اند از لوث شرک و در امر و نهی مطیع پروردگار خود اند که جزای کردار ایشان از ثواب
ابدی و بهشت جاودانی خواهد بود أُولَٰئِكَ آنگروه مخلصین لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی دانسته شده و مقرر و معلوم
بادوام و بقا و طعم خوش و طیب با حسن منظر و محض لذت فَوَاكِهُ و آن روزی میوه ها است که مقصود از خوردن آنها تلذذ نفس است نه تغذی
و حفظ صحت چه بدن ایشان محفوظ باشد از تغیر و متلذذ باشد بهر چه بدیشان بدون تبدیل و تغییر پس احتیاج بقوت و غذا نداشته باشند
در بهشت و خوردن فواکه و اطعمه محض لذت باشد وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان بزرگوارانند و نواختگانند بانواع ناز و نعمت و تعظیم و تکریم
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با انواع ناز و نعمت و با وجود این تنعم عَلَىٰ سُرُرٍ بر بالای تختهای مُتَقَابِلِينَ در حالتیکه روی در روی یکدیگر کرده
باشند بدیدار هم ممنوع و برخوردار يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت از ملائکه و غلمان و حور عین بر سر ایشان
گردانند بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بجامی پر از خمر که بر روی زمین کندن دنیا از چشمه بیرون آید گفته و آنها را من خمر و این خمر دنیا نیست در لون و طعم
و خاصیت که آن در دنیا غشیان و صداع و ازاله عقل باشد بلکه آن بَيْضَاءَ خمری سفید است بحیثیتی که سفیدی آن از شیر بیشتر است و در کمال
صفات و لطافت و نورانیت لَذَّةٍ لذیذ و خوش مزه لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ فسادی و آفتی که بر خمر
دنیا مترتب است چون رفتن عقل و هذیان و عربده و صداع و قی و غیر آنها وَلَا هُمْ عَنْهَا و نیستند بهشتیان که از خوردن آن شراب يُنْزَفُونَ
مست شوند و عقل ایشان زایل گردد وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند آنانی که قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه کننده نظر باشند یعنی چشم
خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران و بدیگران ننگرند یا از روی غنج و دلال چشم نگشایند عِينٌ فراخ چشمان باشند با آنکه سواد چشم و بیاض
آن بمرتبه کمال باشند كَأَنَّهُنَّ گویا آن زنان در صفا و بیاض و سبکی اندام بَيْضٌ مَكْنُونٌ مثل بیضه های شتر مرغ اند که پوشیده شده باشند و
عادت شتر مرغ آنست که بیضه را بپر خود بپوشاند تا غبار بر آن ننشیند متغیر نگردد و از گرد هوا و حرارت آفتاب رنگ نگیرد این بهشتیان
بر بالای تختها نشسته باشند و حوران در برابر ایشان ایستاده باشند کاسها شراب بر ایشان گردانند و ایشان آن را فرا گیرند با یکدیگر مکالمه
کنند و ماجرائی که در دنیا بر سر ایشان گذشته باشد یکدیگر را خبر دهند فَأَقْبَلَ پس روی آرند بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ سؤال کنند از احوال یکدیگر یعنی هر یک از ایشان از آنانی که خدا باو کرامت فرموده باشد مصاحب خود را خبر دهند
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گوید گوینده از ایشان مر یاران خود را إِنِّي بدرستیکه من وقتی که در دنیا بودم كَانَ لِي قَرِينٌ بود مرا همنشینی که منکر بعث
بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس و گویند این آیه در شان مردیست که همه مال خود را تصدق نمود بعد
آن محتاج شد و او را رفیقی کافر بود او را گفت که مال تو کجا رفت او در جواب گفت که در راه خدای تصدق کردم تا در آخرت بهتر از آن بمن عوض دهد
او سخن یاد کرد که در آخرت عوض این تو خواهد بود و بعث و نشور نخواهد بود و نزد مقاتل ایشان دو برادر بودند که در سوره الکهف
سخن گفته اند آنکه کافر است نام او قطروس است و آنکه مؤمن است یهودا و بهر حال مرد مؤمن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا
جلیسی بود که سرزنش کنان يَقُولُ میگفت بمن أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا تو از جمله تصدیق کنندگان حشر و باور دارندگان نشر إِذَا
مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده و ریزه أَئِنَّا آیا ما البته کار باین هیئت و صفت سیدا
باشیم لَمَدِينُونَ مر ما را پاداش شده گان باشیم قَالَ آن مرد مؤمن با مصاحبان خود هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده و دانید یعنی میبینید
اهل دوزخ را تا حال رفیق مرا بدانید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب مبتلا است بهشتیان گویند تو او را میشناسی بدوزخ نگر تا حال
او را بدانی بعد از آن روزنه از بهشت کشایند مرد مؤمن را گویند بنگر فَاطَّلَعَ پس او فرو نگرد فَرَآهُ پس ببیند قرین خود را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ
در میان آتش دوزخ قَالَ گوید آن تَاللَّهِ بخدا سوگند إِنْ كِدْتَ بتحقیق که نزدیک بودی که بسبب غوا و اضلال کنی مرا لَتُرْدِينِ هلاک گردانی مرا
و بجاه غوایت و ضلالت اندازی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی که مرا هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لَكُنْتُ
مِنَ الْمُحْضَرِينَ مر آنها بودم از حاضر شدگان با تو با اشال تو در این عذاب پس آن مؤمن بر سبیل سرزنش با قرین خود گوید که أَفَمَا نَحْنُ آیا ما نیستیم
بِمَيِّتِينَ مردگان یعنی نمیکشد در دنیا که ما نمیمیریم إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن اول که در دنیا بود وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ
عذاب کرده شدگان زیرا که میگفتی مبعوث و محشور نخواهیم شد اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی بمن میگفتی بخلاف آن بود خدا ما را زنده
گردانید و نرازنده گردانید مرا بدرجه ثواب نایندان هَٰذَا بدرستیکه این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هر آینه
رستگاری است رستگاری بزرگ لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این ثواب فوز و فلاح فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان
در دنیا از تکلیف نماز برای حظوظ دنیویه که اینها است انتهای مناقبه و چون و بحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان را بیان کرد بعد از آن
بجهت تنبیه بندگان تا مرتکب معاصی نشوند و دوزخ را بهشت خیال نکنند و فریب دنیای کنایه که دعوی عقل میکنند بشنوند آنکه أَذَٰلِكَ
آیا آنچه مذکور شد از سایر انواع نعمت که سبب سرور دل است خَيْرٌ بهتر است نُزُلًا از روی پذیرائی أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم
که باعث محنت است و در نهایت مرارت و ذکر تنزیل دلالت است بر آنکه نعم مذکوره از برای اهل بهشت بمنزله نزل نازل است و ایشان را
سوای آن نعمی دیگر خواهد بود که هیچ فهمی ادراک آن نتواند کرد و همچنین درخت زقوم که مانند درختی است در ولایت تهامه که برگهای خود

حرارت دارد و میوه آن در غایت تلخی و نهایت مرارت نزول اهل دوزخ است و شبیه بلیست در آنکه مرارت و عفونت آن درخت بمرارت
از برای درخت است که در طعام است و ایشان را ماوای آن عذاب خواهد بود که بخواطر هیچکس خطور نکرده باشد بگوش هیچ شنونده
نرسیده آورده اند که کفار چون شنیدند که درخت قوم در دوزخ روییده شده است با یکدیگر گفتند این چه گونه بود و حال آنکه آتش
آتش را میگدازد پس چگونه درخت را نگدازد محمد در این قول کاذب است و آنچه میگوید از نزد خود میگوید حقتعالی فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا
بدرستیکه ما گردانیدیم درخت قوم را فِتْنَةً ابتلا و امتحان در دنیا لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران تا انکار ایشان در این معنی موجب
اشتداد عذاب و ازدیاد عقاب باشد نمیدانند که آنکه کافر است بر خلق حیوانات آتش چون نمیسوزد که در میان آتش تخم میدهد و میخسبد
و بچه می آورد و تربیت میدهد توانا است از آفریدن درختی که از جنس آتش باشد یا از جوهری دیگر که آتش را فانی نسازد همچنانکه سلاسل و اغلال
و حیات و عقارب و ضریع را فانی نمیسازد و در تفسیر طبری آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت که محمد میترساند ما را بزقوم و این طعام
و آن زقیه گویند یا اهل یمن مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخواست و اکابر عرب را بمنزل خود آورد و کنیز خود را گفت زبده و خرما آورد ابوجهل
را گفت این را بخورید که زقوم آنست که محمد ما را بدان میترساند حقتعالی این آیه فرستاد که زقوم آن نیست که شما گمان میبرید آنها بدرستیکه درخت
زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ درختی است که بیرون آمده فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی رسیده شده است در دوزخ و شاخهای آن بجمیع درکها
رسیده است طَلْعُهَا میوه آن درخت یا خوشه آن كَأَنَّهُ گویا آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست در قبح منظر و نهایت کراهت
و چون در قوه مخیله آدمی مرکوز شده که دیو بجهت آنکه شر محض است زشت صورت و کریه منظر است از بجهت هر صورتی که در نهایت کراهت
بر وی تشبیه میکنند در بعضی تفاسیر آورده که در حوالی مکه سنگهای سیاه بوده در نهایت خشونت و تیرگی و آنرا رؤس شیاطین میگفتند
حق تعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بر هر تقدیر میفرماید که فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا میخورند از آن درخت
یا از آن میوه فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کنندگانند از آن شکمها را از غایت جوع چه مرویست که حقتعالی علت جوع را بر ایشان کارد
بر وجهی که بجهت شدت آن عذابهای دیگر را فراموش کنند پیش مالک آیند و طلب طعام کنند مالک میوه درخت قوم و برگهای آن بخورد
ایشان دهد ایشان از غایت جوع شکمها را از آن پر کنند بعد از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند طلب آب کنند مالک بعد از روزگاری از آب
بغایت جوشان بایشان دهد چنانکه میفرماید که ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه بعد از زمان بسیار مر ایشان را عَلَيْهَا بر بالای خوردن آن شجره
لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ مر آنها آمیخته است آبی که بغایت گرم باشد یعنی آن آب گرم را بغساق و صدید آمیخته بخورد ایشان دهد ایشان آن آب را نزد مالک
و بخورند تا بخورند روی ایشان بجهت شدت حرارت آن پخته شود و چون بشکم ایشان رسد همه روده‌های ایشان پاره پاره گردد ثُمَّ إِنَّ
مَرْجِعَهُمْ پس بدرستیکه بازگشت ایشان بعد از خوردن زقوم و آشامیدن حمیم بسوی إِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ سوزانست و آنکه
ایشان مستحق عذاب شده اند بجهت آنست که إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراه و از راه حق
گریزان فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ پس ایشان بر پایهای پدران خود يُهْرَعُونَ شتابنده می شدند بدون نظر یعنی بجهت آن متابعت میکردند
بر روی ایشان بعد از آن بجهت تنبیه قوم حقتعالی پیغمبر خود را از امم سابقه خبر میدهد میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستیکه گمراه شدند
از جاده حق گردیدند قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در عصر تو اند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ایشان
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبرانی که ایشان را از عقاب و عذاب تخویف
میکردند و ایشان قول پیغمبران را قبول نمیکردند فَانْظُرْ پس در نگر بدیده اعتبار كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ سرانجام
و عاقبت بیم کرده شدگان که بچه شدت و رسوائی عذاب بر ایشان فرود آمد ایشان را فرو گرفت إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان
شایسته خدای که پاک کرده شدگانند از شرک و معاصی که باندازه منتفع شدند یا مگر انبیا و سایر اهل اخلاص که حقتعالی ایشان را خلاص
از آن عذاب وعده داده ایشان را بجزیل ثواب بعد از اجمال مال امم سابقه تفصیل قصص ایشان خبر میدهد بقوله وَلَقَدْ نَادَانَا
نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح بنصرت خود و هلاک قوم خود را از ما درخواست بعد از آن که از ایمان ایشان ناامید شده بود ما اندک
او را شنیدیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیکو اجابت کننده ایم ما چه او را نصرت دادیم و قوم او را بطوفان غرق گردانیدیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم
او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی آنجماعت که با او در کشتی بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرق است یا ایذای قوم
وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی ماندگان یعنی همه را هلاک کردیم و همین اولاد
او را که حام و سام و یافث و چهار زن بودند باقی گذاشتیم و همه مردم را بعد از نوح از اولاد ایشان پیدا کردیم در خبر است که همه عرب و اهل
فارس از اولاد سام اند و ترک و صقالبه و خزر و یاجوج و ماجوج از نسل یافث اند و همه هندیان از فرزندان حام و از کلبی مرویست که چون نوح
از کشتی بیرون آمد همه مردان و زنان که با او در کشتی بودند مگر اولاد و زوجات او وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر نوح ذکر جمیل
و ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که از آخر پیدا شدند یعنی در میان امت محمد سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ سلام و تحیت
از جانب ما بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ که در میان عالمیان باقی گذاشتیم بر نوح در میان امم لاحقه از جن و انس این کلمه مذکور را در وقتی که او را
ثنای او کنند در حق او گویند این مکرمه عظیم که باقی گذاشتن ذکر او است و سلام گفتن همه امتها و پیرایان بر او و برای مجازات نوح

در اثار و ایذا کشیدن او از قوم خود إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه نوح را پاداش دادیم بر اعمال حسنهٔ او بذکر جمیل و ثنای جزیل نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم همه نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گزیدهٔ ما بود لاجرم او را
از غرق نجات دادیم و اسم سامی او را در میان بندگان خود بلند گردانیدیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس بعد از آن غرق کردیم دیگران را
یعنی کفار قوم او را که بما ایمان نمی آوردند همگی غرق شدند بعد از ذکر نوح بحق و قوم او بیان قصهٔ ابرهیم خلیل میکند مجادلهٔ او با قوم و سفر نماید
وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ مراد از ابرهیم خلیل است در اصول شرع و طریق حق و ایذا دیدن و جفا کشیدن تابع او بود و در بیت که در فروع
شریعت یا اکثر آن پیرو او بوده باشد و میان ایشان دو هزار و ششصد و چهل سال بود و در ما بین این مدت دو پیغمبر دیگر مبعوث شده بود یکی
هود و دیگری صالح در لباب و بعضی دیگر تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع است بحضرت رسالت کنایهٔ غیر مذکور اگرچه او بصورت سابق بود
بر پیغمبر ما اما در بعضی تابع مطلق او بود همچون سایر اتباع که بفضل او شرف گشته بودند و دین او را ستایش کرده و دعا کرده که ربنا و ابعث
فیهم رسولا و در حدیث آمده که چون حضرت ملکوت آسمان و زمین را بر ابرهیم نمود ابرهیم بجانب عرش نگریست نوری عظیم دید گفت خداوندا
این چه نور است گفت نور حبیب و صفی من محمد گفت زحبا و نور دیگری بینم گفت نور دختر و وصی او علی بن ابی طالب است گفت خداوندا نور
دیگری بینم نزدیک آن هر دو نور خطاب آمد که آن نور فاطمه زهرا است دختر پیغمبر آخر الزمان و زوجهٔ خیر الاوصیا و بجهت این نوری فاطمه نام نهاده ایم
که او در میان خود را از دوزخ منع کند و باز دارد همچنانکه مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز گیرد گفت خداوندا دو نور دیگر می بینم نزدیک
ایشان فرمود که آن دو نور دو فرزند و بند حسن و حسین گفت پادشاها نور دیگر که گرد ایشان در آمده از چه کسانند گفت آن نور امامان
از فرزندان حسین گفت خداوندا نورها بسیار می بینم که گرد ایشان در آمده فرمود که آن نورهای شیعیان و محبان علی اند فرزندان او گفت
پادشاها ایشان را بچه علامت توان شناخت گفت بهنجاه یک گفت نماز گذاردن و انگشتر در دست داشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن
و پیش از رکوع قنوت خواندن و سجدهٔ شکر کردن ابرهیم گفت خداوندا مرا از شیعهٔ علی بن ابی طالب و فرزندان او گردان حضرت دعای او را اجابت کرده
و او را داخل شیعیان علی بن ابی طالب گردانید رسول خود را از این خبر داد و فرمود که وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابرهیم از جملهٔ شیعیان علی بن
ابی طالب است پس ای محمد قصهٔ او را بخوان و یاد کن إِذْ جَاءَ رَبَّهُ چون آمد ابرهیم بپروردگار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین باور کرد
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از شایبهٔ شرک و پاک از جمیع صفات و غل و غش حضرت امام جعفر صادق فرمود که سالم بود از جمیع ما سوی و از اشیاء
از عوایق دنیا و علایق عقبی یعنی ابرهیم خلیل روی آورد بدرگاه ملک جلیل با دلی از جمیع متعلقات کونین آراسته از محبت آن دین پیراسته
إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را بر وجه نکوهش و سرزنش یعنی آزر که عم او بود در تربیت قایم مقام پدر او وَقَوْمِهِ و مر گروه خود را
و قوم که ایشان را بدگر پرستیدند بتان اهتمام مینمودند مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز است که می پرستید أَئِفْكًا آیا بدروغ گفتن آلِهَةً
خدایان را یعنی بتان که بزعم شما خدایانند دُونَ اللَّهِ بجز از خدای تَرِيدُونَ ارادهٔ میکنید مراد خود را از ایشان می طلبید فَمَا ظَنُّكُمْ
پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان یعنی چونکه سزاوار عبادت او است غیر او زیرا که کسی که آفریدگار عالمیان است مستحق
است که او را پرستش کنند نه غیر او پس چیست ظنهٔ شما که ترک پرستش مستحق عبادت کرده بپرستش بتان قیام و اقدام مینمایید یا ایشان را شریک
او می سازید یا از عذاب او ایمنید و هیچ اندیشه نمیکنید از آنکه کسی که شما را آفریده باشد شما او را گذاشته غیر او را پرستش کنید و شما را
سزا کرداند و یا منع آنکه پروردگار خود را بر چه صفت از چه جنس میپرستید تا او را مانند این بتان میکنید ایشان را شریک او میگردانید
ایشان چون از این حجت ملزم شدند اصلا بآن التفات نکردند گفتند که فردا عید است بصحرا خواهیم رفت و امروز طعامهای رنگارنگ
میپزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا فردا که از صحرا باز گردیم و بتخانه در آییم و اطعامها را بر بتان تبرک و تیمن قسمت نماییم تو فردا رفیق ما باش
و بجمع ما را تفرج نما و از آنجا با ما به بتخانه در آی تا تجمل و تزین بتان و صنوف و اشکال ایشان را نظر کنی و ما میدانیم که بعد از تماشا دیگر ملالت
ما نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاونت خواهی داشت ابرهیم بعد از استماع این کلام هیچ جوابی نگفت روز دیگر عم و یاران او گفتند
ای ابرهیم بیا تا بصحرا رویم فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ نگریستن بستارگان نه بطریق استخراج احکام نجوم از آن زیرا
کاهل تنجیم اهل ضلالت اند چنانکه حدیث المنجم کالکاهن والکاهن کالکافر والکافر فی النار دلالت میکند بر آن بلکه منشا نظر کردن او بنجوم این
بود که آن تب لرزه داشت چون ستارهای که نشان کرده بود بموضع معین رسیدند تب او را نوبت تب بیگاه و این هنگام که او را بصحرا بیرون
بآن ستارها نظر کرد نزدیک بآن موضع معین رسیده بودند فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ پس گفت بدرستی که من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و
نوبت تب خواهد گرفت با آنکه قوم او از اهل تنجیم بودند ابرهیم در مواقع معدود و مضبوط و مقارن ستارها نگاه کرد بعد از آن گفت إِنِّي سَقِيمٌ
و مقصود او این بود که من بواسطهٔ کفر و عناد شما مستحق عذاب و بیزاری ایشان خواطر ایشان توهم کردند که او در علم نجوم یافت که بیمار میشود مرد بسبب
چون قوم ابرهیم لفظ انی سقیم را شنیدند تصور مرض طاعون کردند چه این مرض در میان ایشان عارض شده بود و بسیار از آن بیمار میشدند
فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند از او بجهت ترس آنکه بیماری او بر ایشان سرایت کند عمل بر این در حالتیکه روی گردانیده
بودند یعنی او را تنها گذاشته روی بصحرا نهادند و چون بعید گاه خود رفتند ابرهیم متوجه بتخانه شد فَرَاغَ پس بجانب ایشان میل کرد إِلَىٰ
آلِهَتِهِمْ بسوی خدایان ایشان یعنی بتان که بزعم ایشان خدایان بودند چون به بتخانه در آمد بتان را دید که بانواع نعمت آراسته و اطعمه

سلوت نزد ایشان نهاده فَقَالَ پس بر سبیل استهزا و سرزنش بر بتان کان ایشان را گفت أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمی‌خورید این طعام لذیذ را و
چون جواب از ایشان نشنید بکرت از روی تهکم گفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شما را که سخن نمی‌گویید مر جواب نمی‌دهید را بتکلم
تنبیه نموده زیرا که اصنام چون جمادند نمی‌خورند سخن نمی‌کنند پس اخس اشیا باشند هیچ وجه صلاحیت عبادت نداشته باشند بعد از آن بر سر بتان
فَرَاغَ پس پنهان شد بسبب کرد عَلَيْهِمْ بر سر بتان و نزد بر ایشان ضَرْبًا بِالْيَمِينِ زدن بدست راست که قوه او بیشتر بود از دست چپ و آن
بتان بسیار بودند همه را در هم شکست و پاره پاره کرد مگر بت بزرگ که از زر ساخته بودند یاقوت در چشمش نشانده بعد از آن تبر بر گردن
او نهاد و چون قوم او از عید گاه مراجعت نمودند و به بتخانه در آمدند آن صورت را مشاهده کردند گفتند این فعل که باشد بعضی از ایشان
گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ در حالتی که شتاب
میکردند می‌دویدند تا او را بگرفته نزد نمرود بردند بعد از مباحثه و مجادله بسیار بوجهی که در سوره انبیا گذشت قَالَ گفت ابراهیم
أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ آیا می‌پرستید آنچیز را که می‌تراشید بدست خود از سنگ و چوب یعنی چگونه صحیح باشد نزد عقل که شخصی
معمول خود را پرستش نماید پس بعضی از آن انکار فرموده که وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و حق تعالی آفریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و اصل جواهر آنچه میکنید
بدست خود که آن اصل چوب و سنگ است شما را بدانید که همه مخلوق حق تعالی اند قَالُوا گفتند مر نعلة خود را ابْنُوا لَهُ بنا کنید برای او
ابراهیم بُنْيَانًا بنایی و آنچه بر ساخته و آتش در آن زنید از اطراف و جوانب فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ پس بیفکنید او را در آتش سوزان پس ایشان بنا
ساختند که طول آن سی گز و عرض او بیست گز بود و پر از هیزم کردند آتش در آن زدند فَأَرَادُوا بِهِ پس اراده کردند با ابراهیم كَيْدًا مکری
و حیله در هلاک او باین طریق که او را در منجنیق نشانده در آتش انداختند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس گردانیدیم ایشان را پست تر و خوارتر یعنی
باطل گردانیدیم مکر ایشان را و آتش را بر ابراهیم گلستان ساختیم و آن را بر ایشان روشن گردانیدیم بر علو شان و غالبه و حقیقت در پستی خصمان
او چون ابراهیم از میان آتش بسلامت بیرون آمده دانست که قوم او با او ایمان نخواهند آورد قصد مهاجرت کرد از ایشان وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ
و گفت بدرستی که من رونده ام إِلَى رَبِّي بجانبی که پروردگار من فرموده یعنی بشام که در او ارض مقدسه است سَيَهْدِينِ زود
باشد که راه نماید مرا و توفیق دهد مرا بآنچه مقصد من است از مصالح دنیوی و اخروی و این کلام بجهت وعده بود که او سبحانه قبل از این با او گفته
بود پس ابراهیم متوجه شام شد در آن راه مهاجر بسبب تصرف شاه در آمد و او را بشوهر خود هبه کرد و چون مالک او شد از خدای طلب فرزند نمود
و از روی مناجات فرمود که رَبِّ هَبْ لِي بخش مرا فرزندی که مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله صالحان باشد شایستگان درگاه
تو بود تا یاری من کند بر دعوت و طاعت و مونس و هم نشین من در غربت حق تعالی دعای او را اجابت کرد چنانکه میفرماید که فَبَشَّرْنَاهُ پس
مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بپسری بردبار که در کارها تعجیل نکند چون از وقت آن با وجود قدرت و بر آن و علم نمیرنده بود که در اول
بلوغ و جوانی پدر او را گفت مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم او گفت که بکن آنچه ترا بآن فرموده اند در روضه آورده که حقتعالی اسمعیل را از هاجر
با ابراهیم از زاد فرمود و بحکم بر آن هر دو را از زمین شام بمکه آورد و اسمعیل بجانشو نما کرد تا وقتی که ابراهیم از طرف شام بدیدن وی آمد در
آن وقت او سیزده ساله شده بود روزی از شکار باز گشت آثار رعنا شکار گاه کرد بر گرد رخسارش نشسته و از تاب آفتاب سنبل پر تابش آشفته حضرت
خلیل بر سر راهش نشسته بود چون نظر کرد رخسار بدیع چون گل شکفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه و هفته مهر پدر از طبع بشر
در حرکت آمده غیرت الهی سلسله محبت را بر حرکت ساخت چون شب هشتم ذی الحجه شد که شب ترویه بود ابراهیم بعد از وظیفه عبادت بطریق عادت
سر بر بالین استراحت نهاد در خواب ندا کردند که ای خلیل دعوت محبت ما بکن و مهر فرزند از دل خود راه مده می‌گرفته و مسامانی نزد خبر و تبدیل
نیز فرزند بلند خود را فرمان کرد ابراهیم از سطوت این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد و همه روز تردد داشت که آیا خواب بود و یا خود میگفت
که آیا این امر رحمانی است یا وسوسه شیطان چون شب بخواب رفت باز همان واقعه دید که شب اول دیده بود و چون روز عرفه شد معرفت پیدا
کرد که این خواب حقیقت است و در شب نحر همین خواب بدیقین او زیاده شد دانست که مامور از امر حق باید شد و اطاعت آن می‌باید کرد سبحانه
جبرائیل را بر عقبه فرستاد که خواب ابراهیم را بیدار کرد که خواب انبیا بمنزله وحی است و عمل کردن بآن واجب و متحتم و گویند که حقتعالی در خیال بیداری او خطاب کرده که هر گاه
در خواب تو امر کنم که فرزند را ذبح کن بآن امر قیام نمای و چون ابراهیم این واقعه را دید در آن امر عزم را تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را گفت خبر
و فرزند خود را بگو تا خود را مستعد ظاهر پوشان کما او را بمهمانی دعوت کنم و بنی مبرم و خاتر چشمش را بسر سنیا کن که جواری دولت سرای و دشت
انتظار روز را مدارند و کنیز و مشکین را تاب ده که خدام ضیافت حلقه زده ایستاده اند سودای وصال او در سر دارند هاجر خانه نور در فرزند
ارجمند پوشانیده رو و موی پاشت شانه کرد و بوسه بر بوی بوئید گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع میبرند اما از گیسوی تو بوی بر شکار
می‌شنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمانخانه دعوت میکنند اما در دل بر زبان خود خواب کردن بیم ابراهیم گفت هاجر را که کار دور سنوی بنا را تا با خود
ببرم صابر گفت یا خلیل الله تمامی واسطه پیوند مواصلت و وسیله باشد کار در الت قطعیت هجر است اینجا هجر کار باید خلیل گفت که شاید بجا
فرزند باید کردن بی کار دور سنوی فرزند باید کردن مشکل است پس خلیل و اسمعیل هاجر را وداع کردند روی بمنا نهادند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ پس
چون رسید اسمعیل با پدر السَّعْيَ بمواضع سعی که میان صفا و مروه است گویند فرزند بسن بلوغ است قَالَ گفت ابراهیم با او از روی شفقت و مهربانی
يَا بُنَيَّ ای پسر من تو بدانکه تحمل فرزند الهی تحمل بلا و گرفتاری است مهم بسر نمیشود و تا تو شهد لقا بی تجرع زهر بلا دست ندهد من هدف

که کمر

که کرمیانات بلیات بهتا جان بسلام و برسد صبر و شکیبائی متوجه و رود و نور محنت و از بیت نشنا نامه طلاید بر ابتلا نمی رسد که
إِنِّي أَرَىٰ در دست که من می بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ که من ذبح میکنم ترا یعنی بنا بی در خواب خطاب الهی بمن بر سبیل
داغ مرا چون تو فرزند که بر دل بریان نهم و ترا بزخم سید ریغ مرا بان کنم فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ پس بنگر در این کار که چه چیز می بینی غرض ابرهیم از این شور
این بود که معلوم کند اسمعیل در این بلیه عظیمه شکیبائی و ثبات قدم را خواهد مرعی داشت یا آنکه جزع و فزع و بیتابی خواهد کرد اسمعیل چون
این کلام از پدر بزرگوار خود بشنید از روی دل خوشی و طوع و رغبت خود قَالَ يَا أَبَتِ گفت ای پدر بزرگوار من اگر مرا در جان داشتی و فرمان
الهی نازل شد که همه آن را قربان ما کن بها مال همه را در راه او فدا کردی با این هم جانی که دارم مضایقه خواهم کرد افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرمود
شده بان و بجای آن را بصر تو در خواب نموده اند سَتَجِدُنِي نزد باشد که بیابی مرا در این امر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای من مِنَ الصَّابِرِينَ
از صبر کنندگان بر رنج یعنی اگر تو بنوی سبحانی فرزند مال من باشد من تحمل این بلیه عظیمه شوم و اصلا از جزع نکنم چه مثل مرا بدل هست و حضرت
جلیل را بدل نیست فرزند را عوض ممکن است و حضرت عزت را عوض ممکن نه از حضرت عزت فرمان کردن و از من کردن نهادن و از تو که خلیلی
تیغ کشیدن و قربان کردن ای پدر اگر بعد از این گویند که ابرهیم از برای فرمان حق پسر را قربان کرد این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضا
حق سر در باخت از کتب الاخبار مرویست که در وقتی که خلیل اسمعیل را از نزد مادر بیرون آورد ابلیس پر تلبیس بر این قضیه مطلع شد با خود گفت
وقت آنست که مکری سازم تا بنای خاندان خلت بر اندازم پس با خود تامل کرد که زنان را فوت شکیبائی کمتر است و دل مادران بجانب فرزندان زیاده
مایل تر اول بسوی مادر رفت پیر مرد ها جر آمد گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را بکجا میبرد گفت بلی بمهمانی دوست
میبرد ابلیس گفت ای غافل ویرا می برد تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خونبار کرداند و سنبل پر تاب او را در دم تیغ بخون خضاب کند هاجر گفت ای پیر خرف
گشته عجب که تو ابلیس باشی پدری چون خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه دلش یاری دهد که میوه رسیده و نهال خود را که نو باوه باغ خلت است
و گلدسته بوستان ملت بر خاک هلاک اندازد گفت مدعای او آنست که خوابی دیده و حضرت جلیل او را فرموده که فرزند خود را در راه ما قربان کن
هاجر گفت خلیل دروغ نگوید چون فرمان رب العالمین بدین صورت صادر شده باشد هزار جان هاجر و فرزند او فدای رب جلیل باد ابلیس نا امید
و مایوس شد نزدیک خلیل آمد و گفت ای ابرهیم هزار جان مقدسه فدای آن ابروی اسمعیل باد سزد تو میخواهی که او را گردن خون آلوده کرده مجنون تیر قضا
روی بر خاک افکنی و رخسار تابان او را گلناری سازی و موی چون حبل او را بخون خضاب کنی در این تامل نمای و در این تفکر کن یا عقبا تا چون
که سر و خویش را خواهی برید اول از بی دوستی جویا باید بشکن ابرهیم دانست که او شیطانست بر استعاذه در کمان لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم نهاده بجانب وی افکند او منزجر نشده گفت ای ابرهیم خواب تو شیطانیست اگر نه حق تعالی کی چگونه بنا حق بقتل فرزند امر کند ابرهیم گفت
تو شیطانی و ترا بر انبیا رسی نباشد خواب من خاص است امری که دوست فرموده مشتمل است بر حکمتهای بی پایان من بغیر از فرمان بردری و جان
ندارم ابلیس گفت ای خلیل اخر دلت چگونه یاری دهد که بدست خود چنین فرزند دلبند را هلاک کنی ابرهیم را آتش غضب افروخته گشت گفت ای مردود
مطرود دور اندم که مرا در آتش افکنند جبرئیل که بدرقه مقربان درگاه است باز نمایش خواست که عنان توکل مرا از طریقه توجه بحضرت دوست بگرداند
سخن او در دل من اثر نکرد تو که واپس بر این راه میخواهی که مرا بوسوسه از راه ببری هرگز نتوانی بجلال ذوالجلال که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد
و فرمان الهی رسد که همه را بدست خود بکش همه را بتیغ بیدریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز رضای الهی مرا در دل من نیست از ابن عباس روایت
که چون ابرهیم در منی بجمره اول رسید شیطان آمد و او را تعرض رسانید هفت سنگ بوی انداخت از آنجا بجمره دویم آمد باز شیطان را دید هفت
سنگ دیگر بوی انداخت چون بجمره عقبه رسید آنجا نیز او ظاهر شد هفت سنگ دیگر بوی انداخت بواسطه این معنی حضرت ثلاثه از مناسک حج
شد و چون ابلیس خسیس از وسوسه خلیل محروم ماند پیش اسمعیل آمد گفت ای غنچه گلستان رسالت و ای میوه بوستان عزت و جلالت هیچ
میدانی که پدرت ترا بکجا میبرد گفت بمهمانی دوستی میبرد گفت خطا کرده تو را میبرد تا بکشد میگوید که حضرت مرا در خواب فرموده که فرزند
خود را قربان کن اسمعیل گفت ای پیر چه اندیشه اگر فرمان عزت است هزار جان اسمعیل نثار امر جلیل و فدای خلیل باد ابلیس گفت ای پیر تا تحمل
تیغ نیز نباشد تا پدر نزاع کن اسمعیل گفت از این در گذر که من رو از فرمان حضرت باز نمی تابم و رخ از امر پدر نمی پیچم ای پیر با لغ نداشته
که حکم جلیل را خدا و حق مرا است و فرمان خلیل سرمایه فتح و فتوح من ابلیس بیکبار به مبالغه غاز کرد و ابرهیم مقداری راه پیش بود اسمعیل
زد که ای پدر این پیر کیست مرا بر نجاند خلیل گفت ای فرزند این ابلیس و سیاهست بدترین مکان این درگاه سنگ چند در کار او کن که سنگ پر
آشوب جنگ جوی مرا از ضرب سنگ اسمعیل سنگ چند بجانب آن خاکسار انداخت و آن سنگ لعین را سنگسار ساخت گفت ای پلید تو را
کشند سر بسجده کن از آن کردن کشیدن لاجرم طوق لعنت در گردن افتاد و چون مرا گویند سر باز اگر گردن نهم مبادا که گردن جان من از طوق
شوق آن گردان مبادا لو عد محروم ماند شیطان آنجا نیز همی تاخت منکوب باز گشت و ابرهیم در منی قرار گرفت اسمعیل را پیش خود بنشاند
و کارد و رسن را استین بیرون آورد و بر زمین نهاد و گفت ای فرزند هیچ وصیتی داری که بجا آورم گفت آری سه وصیت دارم از من قبول کن
اول آنکه بوقت کشتن دست و پای مرا محکم ببند که ابرهیم گفت نزد تکلم بوی ای فرزند هم جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم اما این سه وصیت بجهت
دو معنی است یکی آنکه زخم کارد خوف ریز چون بسبب خفت جسم ضعیف من رسد مبادا که دست و پای نیم صورت از من بوجود آید بدین حرکت نام
مرا از جریده مبادا مرا از بیرون کنند و نیم آنکه حرمت تو بر من واجب است شاید که در وقت انتظار بیست و پای نیم و بانه تو بخون من آلوده شود

بدین جا بی از او باب عقوق و عصیان کردم ابراهیم این وصیت را قبول کرد گفت بگو چه وصیت داری اسمعیل گفت وصیت یکی آنست که
بوقت قربان کردن روی من بر خاک نهی و دیگر این وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی آنکه حضرت عزت خواری و زاری بنده را دوست میدارد
و بنا بر آن کرده اند و حیلتها کرده فرموده را نیز او قدری هست چون مرا بحال بیند بنظر رحمت در من نگرد دیگر آنکه تعلق خاطر پدر و مادر
بجهت فرزندان بسیار است چون مرا بر خاک تیغ زنانند نظر تو بر روی موی من افتد سلسله مهر و شفقت پدر در حرکت آید و در فرمان
حضرت پروردگار تاخیری واقع شود و این تاخیر عین تقصیر باشد ابراهیم را در اعمال تعلق مند فرمود این وصیت را نیز قبول کردم وصیت سیم
کدام است اسمعیل گفت یا خلیل الله می دانم که چون بخانه باز روی مادر فراق دیده و هاجر هجران کشیده چون مرا همراه تو نبیند بیهوش و بغصه
بیخود شود بدرد دل اغاز زاری کند و از سوز سینه و حرارت جگر نعره زند درخواست من آنست که با وی درشتی نکنی که فراق فرزندان بر
مادران بغایت صعب و دشوار باشد او را بتلطف لذاری فرمای و راه تسکین و تسلی بر دل او بگشای و سلام من باو رسانی و بگوی که اسمعیل
توقع نموده که مرا بهل کنی و در فرمان من صبور باشی که مادران را دوستی زاید و چون این فرزند مشتمل بدیدار تو خوی کرده بود
از سر خاک قدم باز مدار ای پدر هم نشینان محله و دوستان مکتب را از من سلام برسان و بگو که اسمعیل از شما توقع نموده که هر جا جمع شوید از
تنهائی و پریشانی این غریب را فراموش مکنید در هر مجلس که شمع طرب افروزید این کشته تیغ بلا و خون ریخته میدان ابتلا را با شکی و زاری
یاد کنید و بنا بر آن ابراهیم این وصیت را نیز قبول کرد و بدل خوش شد پای اسمعیل را بر تخته قربان از ملاء اعلا ابراهیم فغان از ملائکه
عالم بالا برخواست بنظاره ایستاده و در حال پدر و پسر تفویض و تسلیم ایشان منکر بینند و میگریستند میگفتند یا رب چه بزرگ بنده ایست
ابراهیم که او را برای تو در آتش افکندند باک نداشت اکنون برای تو فرزند خود را قربان میکند هیچ غم ندارد حضرت عزت بر ایشان خطاب کرد
که ما او را خلعت خلت پوشانیده ایم و جام محبت نوشانیده ایم و راه گلستان محبت از خار ابتلا و محنت خالی نیست **فَلَمَّا أَسْلَمَا** پس هنگامی
که پدر و پسر تسلیم کردند حکم خدای را یعنی ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای پدر سر تسلیم نهادند **وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ** بیفکند ابراهیم پسر را
بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین وضع نمود بالتماس او و تیغ تیز بر حلق او نهاده و در روایت واقع شده که هفتاد بار تیغ را بر حلق
اسمعیل کشید و ذره از پوست گوشت رگ و پی او نبرید ابراهیم در غضب شد کارد را از دست بیفکند بندهٔ الهی کارد با وی بسخن آمد
ای پیغمبر خدای بر من خشم مگیر الخلیل یامرنی بالقطع والجلیل یمنع خلیل مرا بر بریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن باز میدارد من آن
میکنم که ملک جلیل میفرماید و در روایت آمده که حق تعالی صحیفه مسرت شکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز
داشت پس حضرت میفرماید که عمل ابراهیم مقبول درگاه ما شد او را پسندیدیم **وَنَادَيْنَاهُ** و ندا کردیم او را **أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ** که ای ابراهیم
خلیل **قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا** بدرستیکه راست کردی خوابی را که دیده بودی پس عزم جزم کردن تو بر کردن پسر با بیان نمودن تو بر
آن و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابراهیم در خواب دید که پسر خود را میکشد اما اثر خون پیدا نمی شد چون در بیداری همان صورت واقع
شد حضرت فرمود که ای ابراهیم خواب خود را راست کردی بند از دست و پای بردار و او را از این بند خلاص کن **إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**
بدرستی که ما همچنانکه پاداش دادیم ابراهیم را و اسمعیل را بر نیکوئی عمل و عزم او را بفرج بدل کردیم و محنت او را بمنزلت پاداش دهیم نیکوکاران
را **إِنَّ هَٰذَا** بدرستیکه ابتلا و امتحان ابراهیم **لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ** هر آینه او از مناقشه است هویدا که بان مخلص و محبت ثابت قدم از غیر
او ممتاز شود و در اخبار آمده که در حینی که ابراهیم اسمعیل را ذبح میکرد فرشتگان در آن متعجب بودند و از آن واقعه متحیر و میگفتند یا ابراهیم
سخی تر است نکه فرزند را فدا میکند یا اسمعیل جوانمرد تر است که بر جان خود پدر جان در می بازد زبان حال خلیل میگفت که جوانمرد مرا
سزد که فرزند ارجمند خود را برای دوست قربان می سازم و بلسان اشارت اسمعیل میفرمود که من سخی ترم که جان عزیز دارم و در راه او در می بازم
اما جبار جلیل هر دو را معزول کرد و گفت جود من بیشتر است و کرم من زیاده در بیش که ناکشته را از برای ابراهیم بکشته حساب میکنم و ناخواسته
از برای اسمعیل فدا میفرستم جبرئیل بر رو و این فدا بر ابراهیم زا بگو که خواب خود را راست کردی شرط فرمانبرداری بجای آوردی ابراهیم مخیر
ایستاده بود که جبرئیل در سبد و گوسفندی را از بهشت بیاورد چنانکه فرمود که **وَفَدَيْنَاهُ** و فدا کردیم اسمعیل را **بِذِبْحٍ** با بچه را ذبح
کنند **عَظِيمٍ** بزرگ جثه یا بزرگ مرتبه و منزلت چه سبب آن ملک جلیل و رسول جبرئیل مرسل الیه ابراهیم خلیل و گویند که عظم آن بجهت آن
بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود و یا بسبب آنکه گوسفندی بود که هابیل در راه خدا قربان کرده از امام محمد باقر مرویست که آن گوسفند
سفید بود و شاخ دار و از آسمان در کوه کرد در جانب منی است فرود آمد ابراهیم چهره وسطی و فربهی او بر وجهی بود که در سایه خود میرفت
و نظر میکرد و در سایه خود میخسبید و بچریدن حاصل که جبرئیل آن را از نزد ملک جلیل آورد و گفت یا خلیل بزیکوار و رای ثابت قدم وفا دار حضرت
تو سلام میرسانند و میگوید برای خلاصی فرزند ارجمند گواه کن این گوسفند را دست و پای فرزند را بلند باز کشای و بدست
این گوسفند بند از قربان کن ابراهیم دست فرزند بگشاد و پای گوسفند ببست گفت ای فرزند بلند ارجمند جبرئیل سلام ملک جلیل بتو
آورده میگوید که نفست میفرماید که ای اسمعیل بتیغ بلا صبر کردی رسم تسلیم اطاعت بجای آوردی دست بدعا بردار و هر چه مراد تست
بر زبان آر تا صله عطا و رنامزد عطای تو نیز اسمعیل دست بدعا برداشت و بر زبان آورد تمام گفت بار خدایا هر کرا از امت پیغمبر آخر الزمان که
در حال رفتن تیغ زبان او بر شهادت توحید تو روان باشد گناه او را بمن بخش جواب آمد که ای اسمعیل وای بر تو که ملک جلیل وای تو

ربنا خلیل مرا دست بر آوردم و گناه کاران امت پیغمبر آخر الزمان را بتو بخشیدیم چون شنید از زبان و دل قربان ما سر بر پیچید تو از قربان ما
شده عاملهای تو در دم مستجاب امت را از تو باشد فتح باب و در عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا منقولست که چون حق سبحانه
و تعالی گوسفند برای فدای اسمعیل فرستاد و ابرهیم را ذبح کرد بخاطر مبارکش خطور کرد که اگر بهشت خود فرزند خود را قربان کردمی عجب ثواب
عظیمی یافتمی حق سبحانه باو وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلفا نکرا دوست تر میداری ابرهیم گفت محمد را که حبیب حق تواست خطاب آمد که
فرزندان او را دوست میداری یا فرزند خود را ابرهیم گفت فرزندان بجا او را حقتعالی وحی کرد که یکی از فرزندان او را بجوار ری و زاری و جور
و ستم و غربت تنها کرده و تشنه در دشت کربلا شربت شهادت بچشانند ابرهیم چون شنید از این واقعه شنید قطرات حسرت از چشمه چشم بر خاک
ریزان فرو بارید خطاب آمد که ای ابرهیم ثواب کربهتن تو بر حسین و المی که از آنحضرت بر دل تو رسید برابر آن ثوابست که فرزند خود را بدست
قربان کنی انقصه چون ابرهیم در کوه امتحان در تپه که عشق پاک بر او زد آمد و بر محل ابتلا پاکیزه ظاهر شد مستحق ثنای جمیل ملک جلیل شد
چنانکه میفرماید وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر ابرهیم ثنای عام را فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان تا قیام قیامت
هرگاه نام او را برند زبان بمدح گشایند و به نیکوئی وجهی او را ستایش کنند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام و تحیت از جانب خدا بر ابرهیم
كَذَٰلِكَ همچنان که پاداش دادیم ابرهیم را بدین گونه جزای الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم ثواب کاران را بر ثواب جزیل إِنَّهُ بدرستیکه ابرهیم
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جمله بندگانیست که گرویده اند و تصدیق کننده اند و بعد از گذشتن پنج سال از بشارت اسمعیل یا ابرهیم باو
او را بنواختیم وَبَشَّرْنَاهُ و بشارت دادیم او را بِإِسْحَاقَ بوجود فرزند اسحق نام نَبِيًّا در حالتی که مقرر شده بود که او پیغمبر باشد مِنَ
الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و ستودگان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابرهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق یعنی بایشان کرامت
اصناف مکرمت دنیه و دینیه را و با آنکه اولاد و ذریه او را بسیار ساختیم تا بروز قیامت وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و بعضی از فرزندان ایشان
مُحْسِنٌ نیکوکارند بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و بعضی ستمکار بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ که هویداست ظلم و
عصیان ایشان یعنی از قبیل ایشان هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکار و بعد از ذکر قصه ابرهیم و اولاد اطهار و انعام بر ایشان بیان انعامی
میکند وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستیکه منت نهادیم و انعام فرمودیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی و هارون و مراد نعمت نبوت و رسالت
یا سایر نعم دینیه و دنیویه وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از
اندوه بزرگ یعنی از غرق و مغلوبیت ایشان در دست دشمنان و ایشان را عمل سخت فرمودن وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم همه ایشان را بر فرعون
و اتباع او فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان بعد از آنکه مغلوب و منکوب بودند وَآتَيْنَاهُمَا
و عطا فرمودیم بموسی و هارون الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی در غایت هویدا و روشن یعنی توریة که مشتمل بود بر احکام شریعت و طریقت
وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ براه راست یعنی حق که راه بهشت است وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم
بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان بازپسین یعنی امت محمدیه که همیشه بذکر ایشان مشغولند تا گذاشتیم بر موسی و هارون
در میان امت پیغمبر آخر الزمان اینکه میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و هارون إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنان
که بتعظیم ایشان نمودیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را بثواب جمیل بر وجه تکریم إِنَّهُمَا بدرستیکه موسی و هارون مِنْ
عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گزیده ما اند و تصدیق کنندگان بجمیع اوامر و نواهی و عمل کنندگان بر فرمان و چون که الیاس نیز از مشهور
سبط هارون بود از اینجهت حکایت او را در عقب ذکر موسی و هارون ایراد نموده و فرموده وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن میشا
ابن فنحاص بن العازر بن هارون که ابن عم الیسع است لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگانست بدعوت نمودن و مردمان را براه حق خواندن إِذْ
قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از طریق انکار أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی و ارباب تواریخ گفته اند که چون
حزقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد ایشان عهدها شکستند و توریة را باز پس انداختند و در آن
زمان پادشاهی بود نام او اجعنا ذر اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود که ازبیل نام داشت بت خود را گذاشته بت پرستید و رعایا
اتفاق با او کرده از دین خود برگشتند و بپرستیدن بعل مشغول شدند و آن بتی بود از طلا و بیست گز بلند او بود و چهار روی داشت مجوف
بود و چهار صد خادم بخدمتگاری او مشغول بودند ایشان آن بت را خدای دانستند و نام او را پیغمبران و چون که آن بت از شهر بلک
بود که از بلاد شام است از اینجهت آن شهر را بسم بعلبک مشهور شد القصه شیطان بنیامین و در شکم او رفتی و ایشان را بپرستیدن او تحریص
نمودی و بکلمات مضله بایشان سخن کردی و پادشاه هرگاه بجای رفتی زن او شکل سران برآمدی و بجای شوهر نشستی و حکم کردی و این زن هفت
شوهر را بتلبیس کشته بود و هفتاد پسر از این شوهر و شوهران دیگر پیدا کرده و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آن را سرمایه معیشت
کردی و بوظایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع در آن باغ کرد هرگاه با شوهر خود نشستی تعریف باغ عابد کردی و گفتی بیا تا او را بکشیم
و باغ او را تصرف کنیم و شوهر او را از این امر شنیع نهی کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن مرد صالح را متهم ساخته بعلت آنکه او پادشاه
را دشنام داده با بیعانه او را بکشت و باغ او را تصرف نمود چون شوهرش بر این قضیه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عنقریب شناسی
این خون ناحق مرا اثر کند پادشاهی از دست ما برود و حقتعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد و فرمود که بآن پادشاه بگو که من انتقام عابد

از شما بکشم و بجهت آن داد و ظلم تو را و زنت را بکشم و در این باغ بیفکنم بر وجهی که هیچکس بر شما رحمی نکند شما را دفن نکنند تا سباع بر آن
و خواری گوشت شما را بخورند الیاس بنامه پیغام بگذارد و از روی انکار گفت أَتَدْعُونَ آیا میخوانید یعنی میپرستید بَعْلًا
بعل را بخدائی وَتَذَرُونَ و وا میگذارید یعنی پرستش نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین خلق آفرینندگان را مراد از خالقین
مصورین اند یا صانعان یعنی نیکوترین تصور کنندگان و صنعت نمایندگان را اللَّهَ رَبَّكُمْ خدائی است که آفریدگار شما است وَرَبَّ
آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ پروردگار پدران پیشین شما و چونکه خالق شما و آباء و اجداد شما است پس پرستش و قیام نمائید از عبادت غیر او دست
بدارید پادشاه بر او خشم گرفت و گفت تو در دعوی نبوت کاذبی و ما در ربت پرستیدن در راه صوابیم دیگر باره الیاس آغاز دعوت
کرد بملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد که بار خدایا وی را مبتلا گردان ببلائی تا بآن مشغول شده از جست و جوی من غافل شود حقتعالی
دعای او را اجابت کرد و پسر او را بیمار گردانید او به پسر مشغول شد و مضطر گشت و نزد بتان آمد و هر چند برای پسر دعا کرد اثری پیدا
نشد پیش بعل آمد بتضرع شفاء پسر را از او طلبید آنجا نیز مهم او متمشی نشد آخر با خادمان آن بت گفت مگر بعل از ما در غضب شده که اجابت
دعای ما نمیکند بشام روید و از خدایانی که در آنجایند شفای پسر را طلبید ایشان بشام رفتند چون بدامن کوه رسیدند که الیاس در
آنجا بود الیاس خبردار شده بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگوئید که بعبادت خدا مشغول شود تا من دعا کنم و خدای
تعالی او را شفا دهد آنجماعت برگشتند احوال را بعرض رسانیدند پادشاه گفت چرا او را نزد من نیاوردید و متحیر است که در تجسس او بودم
که هلاک او را در میان بشمارم گفتند ای ملک بدامن آن کوه رسیدیم چندان هول و خوف بما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکر را
بآنجانب فرستاد هر چند تجسس کردند او را نیافتند باز گشتند ملک گفت بحیله او را بایدگرفت پس پنجاه مرد را بفرستاد تا نزد او اظهار
ایمان کردند او را گرفته نزد ملک آوردند الیاس گفت بار خدایا اگر اینها قصد کید دارند همه را هلاک ساز در ساعت آتش در آمد همه را
بیکبار بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد ایشان نیز سوخته شدند پنجاه پنجاه می آمدند و هلاک میشدند تا هزار مرد سوخته شد
مرد هشتمکه پادشاه او وزیری صالح و مسلمان بود او را بجانب الیاس فرستاد تا الیاس را بحیله بدام آورد وزیر چون نزدیک کوه رسید آواز
داد الیاس آواز او را شناخت بیرون آمده او را دعوت کرد وزیر گفت ای الیاس اگر صالح باشد با تو باشم و اگر نه باز گردم
و خواهد با الیاس که مصلحت آنست که او با تو باشد که من نگهبان شما ام از کید اعدا و بقبض روح پسر ملک را میکنم تا ایشان بتعزیه مشغول شوند
و در همان روز از آن کوه بیرون آمده بخلای رفت و خانه زنی رسیدند که نام مادر یونس پیغمبر بود و یونس در آن زمان
پدرش شهید شده بود چون الیاس را بدید با او انس گرفت و متحیر بام بودند بعد از آن الیاس از آنجا بیرون آمد در آن زمان یونس فوت شد مادر
بسیار مضطر شد نزد الیاس آمد و گفت دعا کن تا پسر من زنده شود الیاس بفرمان خدا دعا کرد یونس زنده شد آخر الیاس باز گشت و بمقام خود آمد گفت
بار خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام یا قبض روح من کن یا هفت سال ایشان را بقحط مبتلا ساز حقتعالی فرمود هفت سال بسیار است گفت
پنج سال خطاب آمد که هنوز بسیار است گفت سه سال فرمود چنین باشد الیاس دعا کرد حقتعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت روزی
من از کجا باشد گفت مرغی بفرستم تا از جای دیگر روزی تو رساند القصه مردم از گرسنگی مردند چهار پایان هلاک میشدند الیاس گفت
در آخر سال الیاس بر در خانه زن مؤمنه رسید گفت هیچ طعامی داری گفت قدری آرد و جزوی روغن بیت دارم پس زن از آن طعامی ساخت
و الیاس بخورد دعا کرد که بار خدایا او را برکت ده حقتعالی ظرفهای او را پر از آرد کرد و از آنجا برفت بخانه البسع اخطرب آمد او را بخوردن
کرده بود و مادر او را از آرد التماس کرد که از برای البسع دعا کند الیاس دعا کرد و او شفا یافت مادر و پسر هر دو بایمان آوردند بعد از آن
بمیان قوم رفت و گفت ای قوم حظی از حق گذشت بیکانگی خدای تعالی اقرار کنید و از سر اعتقاد ایمان آرید تا از این عذاب برهید ایشان قبول
نکردند الیاس گفت اگر خواهید بطلان شما و حقیت من بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید نزد ایشان دعا کنید تا مگر باران اگر اجابت
کنند شما از دین خود برگردید اگر من دعا کنم و خدای اجابت کند شما تابع من شوید همه اقرار دادند بتان را آراسته کردند از ایشان باران
خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را حق تعالی
خطاب کرد بالیاس که از میان ایشان بیرون رو فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر شدگانند در عذاب إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای که پاک شده گان بودند از شرک و نفاق آخر الیاس از میان قوم بیرون آمد زمان رسید فلان روز در فلان
موضع رو و هر چه بر تو ظاهر شود بر آن سوار شو الیاس در زمان معین بمقام مقرر رفت و صورت شهری یا اسبی یا شتری پیش وی آمده بر آن سوار
شد و البسع را خلیفه خود گردانید حقتعالی او را پر و بال داده و شهوت و طعام و شراب از او برداشت و با فرشتگان پرواز آمد و او موکلست
بر هوا با آنها چنانکه خضر بر دریاها و در عرفات با هم ملاقات میکنند در رمضان با هم در بیت المقدس افطار مینمایند جمعی از صلحای امت ایشان را
می بینند سعید جبیر روایت کند که مردی صالح گفت باردن میرفتم در میان روز که آفتاب بغایت گرم بود مردی را دیدم در میان بیابان ایستاده
گفتم تو کیستی جواب نداد دیگر باره پرسیدم هیچ نگفت نوبت سیم که سؤال کردم گفت الیاس چون نام الیاس شنیدم خوفی و لرزی بر من واقع شد
بمرتبه که نتوانستم که ضبط خود کنم گفتم دعا کن تا مرا زمین زایل شود او سر برداشت و دعا کرد فی الحال من بخود آمدم در اثنای دعا شنیدم که هفت
نام خدای را بر زبان راند یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و سه نام دیگر نیز بود بعد از آن دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی و رطوبت

بمن رسید او را گفتم وحی تو بمن بد گفت خدای تعالی خاتم الانبیاء را فرستاد وحی از من منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند فرمود چهار در زمین
وان اردن است و عیسی و خضر و دو در زمین اعتبار من گفتم خضر کجا باشد گفت بحر ابر دریا گفتم او را ببینی گفت آری در موسم حج و در آن وقت
در میان مروان و اهل شام قتال واقع شده بود گفتم چه میگوئی در حق مروان گفت جبار است طاغی و باغی تا آنکه با او بیندازد قاتل و مقتول اهل
دوزخ اند گفتم من در آن میان بودم اما هیچ جنگ نکردم اکنون توبه کردم از آن یا توبه من قبول است گفت بلی اما دیگر در مثل این معرکه داخل شو
و در اثنای این کلام دو تا نان پیش من نهاد از شیر شهد تر و از برف سفید تر و مرا گفت این نان بخور من از آن یکی را بخوردم و نیمه دیگر از پیش
من برداشتند ندانستم که آن نان که نهاد و که برداشت شتری را فرمود چرا میکرد بیامد پیش از آنکه کسی از آن بخواهد بخواهد و الیاس برانشست
گفتم من با تو بیایم گفت نه گفتم بحرم زن و فرزند ندارم گفت برو و زن کن گفتم ترا کجا بینم گفت هر جا که اتفاق افتد از چشم نهان شد و دیگر
او را ندیدم القصه الیاس چون از میان قوم بیرون آمد حق تعالی دشمنی از آن ملک مسلط ساخت تا او را بازنش بکشت و در آن باغ بینداخت
سباع جمع شده ایشان را خوردند و استخوانها بگذاشتند بعد از آن الیسع در میان بنی اسرائیل آمد ایشان را دعوت کرد بعضی ایمان آوردند
و او تبلیغ رسالت میکرد و بوظایف عبادت مشغول بود تا اجل او منقضی شد **وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ** و گذاشتیم بر او **فِي الْآخِرِينَ** در میان امتان
آخر الزمان ثنا و درود فراوان و تا باقی گذاشتیم در میان پسندیدگان آنکه در شان او گویند **سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ** سلام و تحیت و سکونت
بر الیاسین است اتباع او که بخلوص عقیده تابع او بودند گفته اند که الیاسین نیز اسم او است چون میکائیل و میکال و سینا و سینین و بعضی الیاس
خوانده اند که مراد آل محمد باشد چنانکه از طریقه شیعه و اهل سنت است و صحیح رسیده که مراد از آل یاسین آل محمد است از سدی ابی مالک که یکی
از راویان اهل سنت است روایت است که مراد از یاسین محمد است و اهل بیت او و مقاتل و ثوری از طریقه اهل سنت است روایت میکند از منصور و او
از مجاهد و وی از عبد الله عباس که بلغت سریانی یاسین انسان است مراد از آن حضرت رسالت است و اهل بیت او و مسیب نافع از طریق سنت
روایت کرده از کاوی که او مرا خبر داده از حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت فرمود که از شما اولیا علی مرتضی سؤال کردند از معنی این آیه فرمود
یاسین محمد و نحن آل یاسین **إِنَّا كَذَٰلِكَ** بدرستی که ما همچنانکه بجهت پاداش عمل نام الیاس را در میان امت بلند کردیم همچنین **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**
پاداش میدهیم نیکوکاران را و مرتبه ایشان را بلند میسازیم **إِنَّهُ** بدرستی که الیاس **مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** از بندگان گزیده ما است
مخلص بارگاه ما بعد از آن بجهت تنبیه عباد و انذار اهل عناد قصه لوط را بیان میفرماید بقوله **وَإِنَّ لُوطًا** و بدرستیکه لوط برادرزاده ابراهیم بود
که برادرزاده ابراهیم بود **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از جمله فرستادگان بسوی اهل سدوم **إِذْ نَجَّيْنَاهُ** یاد کن ای محمد چون نجات دادیم او را
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل بیت او را از عذاب استیصال **إِلَّا عَجُوزًا** مگر پیرزنی که زن لوط بود که با او از شهر سدوم بیرون نیامد بجهت کفر
و نافرمانی بر او رای تابع او نشده قرار گرفت **فِي الْغَابِرِينَ** در میان باز ماندگان بعذاب هلاک **ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ** پس هلاک کردیم دیگران
از قوم او بجهت فسق و کفر و ما از روزگار ایشان بر آوردیم و یا ایشان را خراب کردیم **وَإِنَّكُمْ** و بدرستیکه ای گروه قریش **لَتَمُرُّونَ** هر آینه
میگذرید **عَلَيْهِمْ** بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید **مُصْبِحِينَ** در حالتیکه در آینده اید در صباح **وَبِاللَّيْلِ** و در شب یعنی روز
و شب در منازل ایشان میگذرید **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا تعقل نمیکنید بنظر عبرت که عاقبت مکذبان و معاندان چه هلاکت میکشد چرا از کفر و
معصیت مجتنب نشوید بعد از آن بیان قصه یونس میکند بر این وجه **وَإِنَّ يُونُسَ** و بدرستیکه یونس بن متی **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از جمله فرستادگان
و او مبعوث بود بر اهل نینوی که از بلاد موصل است و بعد از تکذیب قوم و حرمان او از ایمان ایشان از آنجا بیرون رفت و روی بجانب دریا
هند نهاد چنانکه در سوره یونس گذشت حضرت حبیب خود را از قصه او خبر میدهد و میگوید ای محمد یاد کن **إِذْ أَبَقَ** چون بگریخت یونس
از قوم خود و پناه آورد **إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ** بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و اسباب ایشان و اباق در اصل لغت گریختن بندگان
از مولای خود و چون یونس بدون اذن پروردگار خود از قوم فرار کرد پس لفظ در کمال حسن است القصه یونس میان کشتی در آمد و چون کشتی
بمیان آب رسید باد تند ملاحان گفتند بنده گریخته در این کشتی است که کشتی نمیرود و عادت آن بود که هرگاه کشتی نمیرفت بنده گریخته را
در دریا می انداختند تا روان شود یونس گفت بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده گریخته باشی چه سیمای آزادمردی ظاهر
از چهره تو ظاهر است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و من خود را از شما بهتر میشناسم و چون در این باب مبالغه نمود اصحاب سنانید و قوم از
از این ابا میکردند و فرمود قرعه زنید اگر بنام من بیفتد مرا در دریا اندازید **فَسَاهَمَ** پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت و هر دفعه چهل نوبت
فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس از قرعه برانداختگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس بر آمد اهل کشتی او را برداشتند تا بدریا
اندازند حضرت نامی را امر کرد که یونس بجهت آنکه ترک اولی کرده در اینکه بدون اذن ما از میان قوم بیرون آمده میخواهم که او را چند روزی
در شکم تو محبوس سازم باید که او را بنیک محافظت کنی و نوعی نکنی که جراحتی باندام او رسد و ترکیب او را زهم بریزد که من او را طعمه تو ساختم
نامی که این نداشتید بکار کشتی آمد و در من باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند باز همان نامی آنجا پدید آمد او را بجانب دیگر آوردند
آنجا نیز همان نامی پیدا شد یونس دانست که در اینجا حکمتی است جامه توکل در سر کشید خود را در دریا انداخت **فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ** پس فرو
برد او را نامی **وَهُوَ مُلِيمٌ** و او بجهت ترک ندب مستحق ملامت بود یا او ملامت کننده نفس خود بود که چرا ترک ندب نمودی بی اذن
الهی از میان قوم گریختی آن نامی همچون مادر که فرزند را محافظت نماید نگاه داشت حضرت یونس ذکر میکرد و سر از آب بیرون می آورد و فرو

میبرد تا بودن در دریا و نفس مزه بدین دست سورت روز یا هفت روز یا دوازده روز و بر روایت یکی بیست و دو و اشهر آنست که چهل روز
در شکم ماهی بماند انمای او را در هفت دریا بگردانید تا غرایب عجایب دریا را ببیند چون بقعر دریا رسید آواز تسبیح اهل دریا را شنید هموار
ایشان بذکر الهی مشغول شد فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس کَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی نمیگفت لَلَبِثَ
انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا آنکه از ذکر کنندگان نمی بود پیش از آنکه بشکم ماهی رود و یا از نماز گذارندگان نبود در مدت عمر لَلَبِثَ
فِي بَطْنِهِ هر آینه در شکم ماهی میماند إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما بسبب کثرت ذکر و نماز از زندان امتحان
نجات دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس افکندیم او را یعنی امر کردیم ماهی را تا بساحل دریا آمد او را از اندرون خود بدر آورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بر زمین
هموار یعنی بصحرائی که خالی بود از درخت و گیاه و کوه وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفل که متولد شود و پوست
او چون گوشت سرخ بود وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بر بالای سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای او خود را سایه کرد
و از حرارت آفتاب او را نگاه داشت در بعضی تفاسیر آورده که خاصیت درخت کدو آنست که مگس گرد آن نگردد پس حق تعالی او را از آفت مگس و
تاب آفتاب ایمن ساخت از حضرت رسالت پناه پرسیدند که یا رسول الله چون است که کدو بسیار دوست میداری فرمود از آنجهت که درخت برادر
من است از ابن عباس مرویست که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند مرغی بی پر بود که اصلا پر نداشته باشد و بر زمین میخلید و می لرزید
حق تعالی بزکوهی را امر کرد تا بیامد پستان خود را در دهن او نهاد تا وقتی که پوست نو محکم گشت و گوشت بحالت اصلی خود رفت یکروز بیمار و رفته
بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود دلتنگ شد خطاب سید کبریا بود که درخت کدوی که خشک شده دلتنگ می شوی
بجهت صلاح صد هزار مرد دلتنگ نشوی اگر من صد هزار گناه کار را بیامرزم روا دارم که یکی را عقوبت کنم بر و بزرگان بندگان که بمن ایمان
آورده اند و عذاب بسبب آنها از ایشان رفع کرده ام و ایشان را روزی میدهم تواند و از هر طرف از تو نشان میجویند بودن متوجه ایشان شده
چنانکه میفرماید وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم یونس را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار کس یعنی گفتیم باو که بخیز و بروی رفتن بسوی
اهل نینوی وَأَوْ يَزِيدُونَ یا بسوی جمعی که زیاده از آن بودند که صد و بیست هزار کس بودند یا صد و سی هزار یا صد و هفتاد هزار و گویند بکلمه
اشارت است بکثرت عدد ایشان در رای العین یعنی ایشان در بینای عدد بر وجهی بودند که چون ناظر در کثرت ایشان نظر میکرد میگفت صد
هزارند یا زیاده از آن القصه چون خبر بیک بودن با اهل نینوی رسید ملک با تمام قوم خود باستقبال وی بیرون آمد فَآمَنُوا پس بگرویدند
یعنی بر دست او ایمان بخدا آوردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخوردار ساختیم ایشان را از منافع و لذات و اعمار و اموال إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام انقضای
اجل بعد از ذکر قصص انبیا برای تنبیه مشرکان قریش باز سر رشته کلام را بذکر اعتقاد خبیث ایشان که ملائکه را بنات الله میگفتند
کشیده میفرماید که فَاسْتَفْتِهِمْ پس طلب حکم کن از ایشان یعنی بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و بنو جهینه که ملائکه را دختران خدا
میگویند و از وی سرزنش از ایشان سؤال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار تو را دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران یعنی آیا
ایشان بپرس که آیا چگونه است که شب بنات باو سبحانه میکنید پسران را از برای نفس خود اختیار میکنید از دختران عار دارید بجهت آن
ایشان را زنده در گور میکنید أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریدیم ملائکه را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند
بوقت آفریده شدن آنها یعنی چون آنها زنان آفریده ملائکه اند پس چگونه حکم میکنند بآنکه ایشان دختران اند در این گفتار باوجود شرک مرتکب
چند چیز شده اند که هر یک علت خلود ایشان است در دوزخ یکی آنکه قایل شده اند که خدای تعالی جنس است زیرا که ولادت مخصوص
باجسام در تم تفضیل خود کرده اند بر او سبحانه چه جنس نر بر وجنس مخصوص باو ساخته اند جنس زن را برای خود اختیار کرده اند سیم آنکه
ملائکه کرده اند که اکرم مخلوقات اند اقرب ایشان باو سبحانه زیرا که ایشان را زن گفته اند أَلَا إِنَّهُمْ بدان و آگاه باش که ایشان کافران زشت گفتار
مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند وَلَدَ اللَّهُ ولد آورد خدا تعالی از روی تزویج چه فرشتگان دختران اویند
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در نسبت ولد باو سبحانه لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدا دختران را
که مکروه طبیعت شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که سبب افتخار شما اند یعنی شما باوجود نقص و عجز اختیار دون نمیکنید پس کسی که قادر
مطلق باشد و مالک همه و حاکم بر همه چرا اختیار دون کند مَا لَكُمْ چیست مر شما را در این قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید
برای او سبحانه نسبت دهید باو چیزی را که از مقتضای عقل بیرون است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا تفکر نمیکنید که ذات اقدس او از زن و فرزند
منزه است چه ولد می باید که از جنس والد باشد مانند او و دلیل عقل دالست بر آنکه او سبحانه را مثل و مانند نیست پس چگونه ولد داشته باشد
أَمْ لَكُمْ آیا آنکه شما را هست در این گفتار سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یعنی دلیلی روشن بر شما نازل شده بر این مدعا فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید
کتاب خود را که از آسمان بشما فرود آمده باشد مشتمل بر آنکه بنات الله اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در این دعوی چون
دلیل عقلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید آورده اند که بعضی از زنادقه عرب چون بنی خزاعه میگفتند که حقتعالی
با زنان اکابر جن مواصلت کرده ملائکه از آنها متولد شده اند مجوس بر این اعتقاد بوده اند که حق تعالی و شیطان برادرانند از برادر
خالق نور و خیر و حیوان نافع است و از برادر فاعل ظلمه و شر و حیوان ضار حق تعالی در رد ایشان فرمود که وَجَعَلُوا ساختند آنکه قرار دادند
ضمیر بقیه میان او سبحانه و بین الجنة پرتاب که شیطان را از آنست نَسَبًا خویشی و پیوندی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند

بدرباب و دیوان انهم انکه این قایلان کفار لمحضرون هر آینه حاضر شدگانند در روز حساب برای حشر بعذاب و کشیدن عقاب بجهت این قول
ناصواب سبحان الله پاک و منزه است خدای عما یصفون از انچه وصف میکنند کافران از نسبت خویش و نسبت ولادت بوی و هر کفری
در حق او سبحانه از این بهتان نالایق و ناسزا میگویند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین که پاک شدگانند از این شک و شبهات
و دایم بکلمه حمد و ثنا ستایش حضرت احدیت میکنند همان که سزاوار و لایق صمدیت است بر زبان میرانند بعد از ان خطاب میکند بجمیع
مشرکان و میگوید فانکم پس بدرستیکه شما ای اهل کفر و شرک و ما تعبدون و انچه میپرستید از بتان ما انتم نیستید هیچکدام علیه
بفاتنین بر خدای تباه کنندگان بندگان او باضلال و اغوا الا من هو مگر آن کسی که او صال الجحیم در اینده است بآتش سوزان بعضی
شما و معبودان شما هیچکدام نمیتوانید که اغوای بندگان کنید برای خدا بر این وجه که بر او غالب شوید و بندگان او را از دین او برگردانید مگر
جماعتی که علم الهی تعلق گرفته باشد بانکه مرتد شوند و در صفت کفر بمیرند و بدوزخ روند بعد از ان حضرت بجهت رد قول انها که ملائکه را
معبود خود میدانستند بپرستیدن ایشان اقدام می نمودند بجبرئیل امر فرمود که حبیب مرا از عبودیت خود و ابنای جنس خود خبر ده و بگو که
و ما منا و نیست از ما هیچکس الا له مگر انکه او را برای ایشان مقام معلوم جائیست دانسته شده و مقرر گشته که در انجا پرستش او کنند او
سبحانه است مشغول است یعنی هر یکی را از ما بقدر مرتبه خود مقامی است از عبادات که از ان در نمیتواند گذشت بعضی همیشه ایستاده اند و بعضی
دایم در رکوع اند بعضی در سجود که هیچکدام از ان حالت بحالت دیگر مشتغل نمیتوانند شد پس چگونه مخلوق و مربوب او سبحانه باشیم و بندگی او نکنیم
و از روی خوف و خشیت خشوع و مذلت بعبادت او سبحانه مشغول چگونه لیاقت نبذه ربوبیت و معبودیت داشته باشیم و انا لنحن الصافون
و بدرستیکه ما صف کشندگانیم باقدام در موقف طاعت و موضع عبادت و گسترانیده ایم بالهای خود را برای خضوع و خشوع یا از برای انتظار امر او
سبحانه تا چون امر او در رسد بالحال در ان مسارعت کنیم و اگر الفیا باقی اند که نهاوندی در ان واقع شود منسوب بخط و خشم او سبحانه شویم و بعذاب
ابدی معذب باشیم و انا لنحن المسبحون و بدرستیکه ما تسبیح کنندگانیم مر خدای را و تنزیه نمایندگان از جمیع نالایق و ناسزاوار و در بعضی تفاسیر
اورده اند که کلام پیغمبر و مؤمنانست یعنی هر یکی از ما فرای مبادی رتبت مقامی معلوم خواهیم داشت بعد از اعمال و امر و نهی صفت ده کافران
و بیاکی و پاکیزگی یاد کنندگان ملک متعال اورده اند که مشرکان مکه پیش از بعثت پیغمبر میگفتند که اگر کتابی از اسمان نازل شود ما رسل از لوث
و کفر شنیده منقاد او می شدیم و اوامر و نواهی ان را اطاعت میکردیم و چون قران که اشرف کتب سماوی است نازل شد بان نگرویدند بر کفر خود مصر
شدند حضرت فرمود که و ان کانوا و بدرستیکه بودند کافران قریش پیش از بعثت لیقولون لو ان عندنا ذکرا میگفتند هر اینه اگر نزد ما
نابودی کتابی من الاولین از جنس کتب پیشینیان یعنی هر ما کتابی نیز نازل می شد هیچ شک که با ایشان مد لکنا هر اینه می بودیم ما عباد الله المخلصین
بندگان خدا که پاک کرده شدگان باشند از لوث شرک و کفر و باخلاص عبادت کنندگان خدا و چون قران نزول اجلال یافت فکفروا بهم پس
نگرویدند باو فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند غایت کفر و شرک خود را که مغلوبیت است در دنیا و عقوبت در عقبا بعد از ان بجهت
زیادتی تهدید و وعید ایشان میفرماید که و لقد سبقت کلمتنا و هر اینه پیشی گرفته است سخن ما لعبادنا المرسلین برای بندگان
ما که فرستاده شدگان بودند بصدق پیغمبران و ان سخن در لوح محفوظ است یا بمضمون که انهم بدرستیکه رسولان ما لهم المنصورون
هر اینه ایشانند نصرت داده شدگان و ان جندنا و بدرستیکه لشکریان ما اتباع انبیاء ما اند لهم الغالبون هر اینه ایشانند غلبه
کنندگان بر کافران در عقبی و دنیا اما در دنیا بنصب حجت و قتال و اما در عقبی بعلو ایشان بر انها و در روایت امده که هیچ پیغمبری در حرب
مغلوب نشده و مقتول نگشته بلکه قتل او بر وجه حیله و یا در غیر حرب بوده و در این صورت نیز حقتعالی امت او را بعد از او نصرت کرامت فرموده
و چونکه نصرت قوم در حکم نصرت او است پس کویا شرف نصرت یافته و بعد از ذکر دلایل و اخبار بر بطلان اهل شرک با وجود حجج روشن که
قدم از ظلمت کفر و شرک بیرون نمی نهند میفرماید که فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال و زمان انقضای
امهال و وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه و غیران و نزد ابن عباس مراد از حین وقت مرگ ایشانست یا روز قیامت نزد بعضی دیگر
بر هر تقدیر میفرماید که از ایشان اعراض کن و مهلت ده و ابصرهم و ببین حال ایشان را از اسیری و قتل و عذاب اخرت فسوف یبصرون پس زود باشد که ایشان ببینند
و نصرت ترا در دنیا و علو رتبه تو در عقبی و چونکه کفار فسوف یبصرون را شنیدند
گفتند ایا این بجهت میگوید که متحقق شود و در چه زمان بوقوع اید ایا امد که افبعذابنا یستعجلون بتعجیل میکنند در طلب
شتابی که میکنند فاذا نزل پس انهنگام که فرود اید عذاب بساحتهم بمیان سرای ایشان فساء صباح المنذرین پس بد صبحی
باشد صبح بیم کرده شدگان اورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بودی و هر لشکر که قصد قبیله داشتند در شب قصد مسافت کرده
وقت سحر که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان رسیدندی و دست بغارت و قتل و تاراج کشادندی و انقوم را مستاصل ساختندی و چون اهل
قتل و غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح نام نهاده اند هر چند که در وقتی دیگر و نوع یا فتی همان او را صباح گفتندی حقتعالی در این ایه
تنبیه فرموده در عذاب کفار بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم کند همه را مستاصل سازد مرویست که حضرت رسالت در ان صباحی که بر خیبر
رسید حصون و قلاع را دید فرمود الله اکبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین بعد از ان حقتعالی بجهت تاکید تکرار کلام سابق میکند
و میگوید و تول و روی بگردان و اعراض کن از کفار کفار و بذکر ار حتی حین تا هنگام انقضای امهال یعنی زمان

زمان

تعال وجدال و باریک عقوبت نکال وَأَبْصِرْ و ببین غلظ عذابی که بایشان تا ازلو و بقول فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند و بخواهند
و سایر انواع عذاب خود را و غالبیت تو و استحقاق ثواب ترا و بعد از اندازه تنزیه ذات خود میکند از آنچه اهل شرک او را نسبت میدهند میگوید
که سُبْحَانَ رَبِّكَ منزه و پاکیزه است پروردگار تو که رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غالبیت و قوه است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند از اشراک
و در حق او میگویند از اتخاذ اولاد و شریک و بعد از ذکر تنزیه ذات خود جمیع انبیای خود را تسلیم میگوید بر این وجه که وَسَلَامٌ عَلَى
الْمُرْسَلِينَ و سلام و تحیت بر فرستادگانست که رسانیده پیغام اند محمل انواع از تحیت و الدر وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و همه ستایش
و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیانست و منعم ایشان مراد تعلیم بندگانست که بچه کیفیت سلام گویند بر انبیا و بچه نوع نیز زبان
رانند حمد خدای را بر انچه انعام فرمود بر ایشان از ارسال رسایل و انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عاقبت از صبغ بزبان آنحضرت امیر المؤمنین
روایت کرده که هر که میخواهد که برای او بنویسند مزد ثواب او را بر پیمانه تمام تر و کامل تر باید که آخر کلام او از مجلس او این باشد سوره ص
ثمانون آیة و هی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کند که هر که سوره ص بخواند حسنات بوزن جمیع کوه ها که مسخر داود
بود و با او تسبیح میکردند او را ثواب دهند و نگذارد او را از کتاب کبیره و از اصرار بر صغیره از امام محمد باقر روایت کرده اند که هر که در شب
جمعه سوره ص را قرائت کند او را چندان ثواب دهند که بهیچکس نداده باشند مگر پیغمبران یا فرشتگان مقرب و او را بهشت برند با هر که
با او باشد از اهل خود خواه مرده که در دنیا بخدمت او قیام نموده باشد اگرچه او از اهل شفاعت نبوده باشد بجهت برکت این سوره بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ص از امام جعفر صادق مرویست که ص اسمی است از اسماء الهی که حق تعالی باو سوگند یاد فرموده و گویند اشاره است بر آنچه
از اسماء الهی که دل اول آن ص باشد چون صانع و صانع و صمد صادق یا اشاره است بصدق محمد یا ایما است بصون محمد بر روایت ابن
عباس نام دریائی است که عرش الهی بر بالای آنست و از امیر المؤمنین منقولست که ص نام دریائیست در اسما و این چیز کنت دریائی است که خدای تعالی
مر دنیا را بدان زنده گرداند میان دو نفخه و نزد اهل حقیقت ص فعل ماضی است و تقدیر اینست که صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن یعنی صید
کرد حضرت رسالت دل عارفان را بقرآن و نزد بعضی یکی از اسمای است بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صانعیت او ما بین
الازل والابد پس معنی اینست که سوگند میخورم بحقیقت ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ و بقرآنی که خداوند شرف و شهرت باشتمال است بذکر حلال
و حرام و بیان امر و نهی ملک علام و ذکر قصص پیغمبران و اخبار امم ایشان و ذکر بعث و نشور و یا ذکر آنچه محتاج است مکلف با از امور دنیویه و اخرویه
و جواب قسم اینکه قرآن معجزه پیغمبر است یا واجب العمل بندگانست صادق القول لازم الاتباع والاذعان و اینکه کفار بان تکذیب کردند
بواسطه آن نیست که خللی و قصوری در وی باشد بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنکسانی که نکرده اند باو از رؤسای قریش فِي عِزَّةٍ در نهایت تکبر
و سرکشی از قبول حق وَشِقَاقٍ و در غایت مخالفت خدای و عداوت رسول او و بجهت آن تصدیق نمیکردند از متابعت آن تنگ دارند و در تجربه
مخالفت آن می پویند پس باد را بزانند تشبیه میکنند که كَمْ أَهْلَكْنَا بسا که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مشرکان مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار
یعنی امم ماضیه بجهت استکبار و شقاق و تکذیب رسولان فَنَادَوْا پس ندا کردند نزد مشاهده عذاب باواز بلند استغاثه کردند بر رسولان تا بفریاد
ایشان رسند و انعذاب از ایشان رفع کنند اغاثت آن نکردند وَلَاتَ و نبود این هنگام حِينَ مَنَاصٍ هنگام گریختن و فرار کردن از عذاب آورده
اند که غارت کفار اهل مکه چنان بود که چون کار زار بر ایشان تنگ شد گفتند مناص مناص یعنی بگریزید و بجا بمفری بروید حضرت ایشان
میدهد که هیچ کدام سابقه در حین عذاب مفری نداشتند کفار مکه نیز هنگام روز مکافات بدر مناص خواهند گفت و راه بگریز کا مخواهند
برد وَعَجِبُوا و عجب داشتند کافران آن جا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ از آنکه آمد بایشان بیم کننده از عذاب الهی مِنْهُمْ که از قبیله ایشان یا از جنس ایشان
است وَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان که هَٰذَا این بیم کننده سَاحِرٌ جادوگر است و آنچه از خارق عادت است كَذَّابٌ دروغ
گوی است در دعوی نبوت یا در استناد آن بخدا آورده اند که چون حمزه ایمان آورد و بر اسلام روی بقوت نهاد بیست و پنج کس از اشراف قریش
که از جمله ایشان ولید مغیره بود که مهتر ایشان بود و ابو جهل و امیه و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وائل از روی اضطراب نزد
ابو طالب آمدند و گفتند ای پیر تو مهتر ما و بهتر ما آمده ایم تا حکمی کنی میان ما و برادرزاده تو که سب آلهه ما میکند و یک یک از سفیهان ما میشمرد
و دین ما را خطا نموده بر ایشان عرضه میکند ایشان را و فریب خورده از دین آباء و اجداد خود بر میگردند بواسطه آن سخنان تفرقه در میان ما
انداخته و نزدیک بآن رسیده که از اطفای این نایره عاجز شویم ابو طالب حضرت را طلبید و از روی اندیشه گفت ای برادرزاده من اینها
قوم تو اند از تو تمنا دارند بالکلیه از ایشان منحرف مشو و در مدعای ایشان تامل نمای حضرت فرمود ای اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است
گفتند آنکه از سب خدایان ما زبان کوتاه کن تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که منهم از شما تمنا دارم که بیک کلمه مرا یاری دهید
تا بسبب آن مالک عرب از شما گردد و همه اعاظم عجم و مکه اطاعت شما کنند ابو جهل گفت اگرچه در میان ما و تو منازعه است اما کار با این مرتبه نرسیده
که با تو بیک کلمه مضایقه کنیم بلکه بده کلمه مضایقه نکنیم آن کلمه کدام است حضرت فرمود که قل لا اله الا الله بیک
اعراض نموده با یکدیگر گفتند که محمد همه خدایان را یکی کرد معارف اینحال جبرئیل امین آمد و آورد که کفار از روی تعجب میگویند که أَجَعَلَ الْآلِهَةَ
آیا گردانید محمد از برای ما خدایان را إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَٰذَا بدرستی که قول محمد در این باب که یکانه خداست لَشَيْءٌ
عُجَابٌ هر آینه چیزیست نیک تعجب آورنده چه سبب شد خدا که ما داریم کار یک شهر مکه را از است نتوانند کرد یک تنها چگونه کار

جمیع عالم

ص

جمیع عالم را نماند وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب روان شدند از مجلس ابی طالب جماعتی که منهم از رؤسای قریش و اشراف بودند با یکدیگر میگفتند
اَنِ امْشُوا انکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلٰی اٰلِهَتِکُمْ بر پرستش خدایان خود و ثابت قدم باشید بر تحمل مشاق ان اِنَّ هٰذَا
بدرستیکه این امر یعنی مخالفت محمد بما و زیاد شدن اصحاب او لَشَیْءٌ مرادیست چیزیست یعنی مارا ثابت از حوادث و نوایب روزگار برای که خواسته
شده است بما یعنی اراده الهیست که بر ما واقع شود پس از وقوع ان چاره نیست و دفع ان ممکن نه مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنیدیم این که او گوید از توحید
خدای و نبودن شریکان او یعنی اوثان که خلایق را برای پرستند فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ در ملت باز پسین یعنی کیش غیسی که اخرین ملتهاست چه نصاری
بر تثلیث بلند نه بر توحید اِنْ هٰذَا نیست این توحید که محمد میگوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بافتنی از نزد خود یعنی ان کذبی است که خود بر ما
است چون اشراف قریش خود را اشرف از پیغمبر دانستند از این جهت انکار اختصاص قرآن و نبوت بحضرت رسالت کرده گفتند ءَاُنْزِلَ عَلَیْهِ
الذِّکْرُ ایا فرو فرستاده شد بر محمد قرآن مِنْ بَیْنِنَا از میان ما خلق ما یعنی چرا او در شرف و ریاست از ما از دست پس چرا وحی با و مخصوص باشد
حضرت میفرماید بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی بحقیقت که بدلایل و حجج شک از ایشان زایل شود بَلْ بلکه لَمَّا یَذُوقُوا هنوز نچشیده اند
عَذَابِ عذاب عقاب را یعنی هرگاه که عذاب مرا مشاهده کنند بی شک و شبهه حسد از ایشان زایل شود و ملجا شوند بتصدیق و هنگام فایده
بر ان مترتب نشود بعد از ان از انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید اَمْ عِنْدَهُمْ ایا نزد ایشان است خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ خزینهای
رحمت و نعمت پروردگار تو الْعَزِیزِ که غالب مطلق است در ملک خود و هرگز مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بسیار بخشنده است که هرچه بخشد مستحق
ان بخشد و بر حسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت کافران بتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید قریش را دهند بلکه تعلق بحضرت
از جانب حضرت عزت که هر که مستحق ان باشد مقتضی مصلحت او باشد ارزانی فرماید اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی
اسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و انچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در امور ربانیت و تدابیر الهیت که مختص است بحضرت حقتعالی و چون ایشان را
دخلی نیست در این عالم چنانکه در نهایت حقارت است خزاین او سبحانه پس چگونه توانند که دخل نمایند در ان و منصب نبوت را هر که خواهند
دهند اگر چنانچه صلاحیت ان دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند تصرف در تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند مستحق نبوت از غیر ان اختیار
کنند فَلْیَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِی الْاَسْبَابِ در رسن بانها که بسبب ان بعرش رسند و بر ان قرار گیرند و در تدبیر نظام عالم و امور بنی ادم
اشتغال نمایند هر که صواب باشد حق فرستند منصب سازند دهند چونکه قادر نباشند حال انکه جُنْدٌ مَا لشکری در نهایت سستی و زبونی
هُنَالِکَ از انجا یعنی در موضع بدر که موضع هلاک ایشانست مَهْزُومٌ شکسته شده اند و مغلوب گشته و ایشان مِنَ الْاَحْزَابِ از قبیل
ان گروهها اند که با رسول خدا جنگ میکردند یعنی زود باشد که در روز جنگ بدر یا خندق لشکر کشی کنند با تو در مقام مقاتله در اینجا
و مهزوم و مغلوب شوند و تو بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون بجهت تکذیب ایشان غبار ملال بر خاطر عاطر پیغمبر نشست از جهت حقتعالی
تسلی او نموده فرمود که ایجهت این تکذیب مخصوص تو نیست بلکه کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از مشرکان مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح
وَعَادٌ و قوم عاد و هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْاَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها بود و مراد از اوتاد ملک و عزاوست و انرا تشبیه کرده که
طنابها بدان میخها مستحکم ساخته باشند سدی و ربیع و مقاتل و کلبی بر انند که مراد چهار میخ است که مومنان را بدان مقید میساخت یا بنوعی که زد
میخ را بر دستها زدی و دو بر پا و سر ایشان را بر زمین انداختی و رها کردی یا بنوعی تا بمردی و یا مراد بیتهای خیمه های لشکریان او است که منزل
کثیر لشکریان و توابع او است بهر تقدیر فرعون تکذیب نمود موسی را وَثَمُودُ و جماعت ثمود صالح را بعد از اخراج ناقه از سنگ و بجهت
ملال کشتند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب قوم لوط را وَاَصْحَابُ لْاَیْکَةِ و اصحاب ایکه که قوم شعیب بودند اُولٰٓئِکَ ان گروه که تکذیب
نمودند الْاَحْزَابُ همین گروهها اند که تکذیب پیغمبران خود کردند اِنْ کُلٌّ نبود هیچیک از ایشان یعنی از امم سابقه اِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ
مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار است عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت که ایشان را معاقب سازم بانچه عقاب
و عذاب من است وَمَا یَنْظُرُ و انتظار نمی کشند هٰٓؤُلَاءِ گروه قریش اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد را یعنی نفخه اولی که همه بدان بمیرند
مَا لَهَا نیست انصیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچ نتوانند که انرا باز گردانند اورده اند که در محلی که ایه و اما من اوتی
کتابه بشماله نازل گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست چپ خواهند داد پس بر سبیل
استهزا دعا کردند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد ما را بدان وعید میکند
قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار و یا انکه از روی تعجیل بده ما نصیب عذاب را که محمد ما را بان تهدید میکند نظیر اینست که نضر بن
حارث گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة یعنی بار خدایا اگر نصب خلافت و امامت علی بن ابی طالب از جانب تست پس سنگ را
بر ما باران فی الحال سنگی از اسمان نازل شد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و در بارهٔ او سال تامل فرو امد و چون خاطر عاطر حضرت سید
عالم از استماع این نوع سخنان ملول شد حقتعالی فرمود که اصْبِرْ شکیبائی کن عَلٰی مَا یَقُولُونَ بر انچه میگویند از تکذیب و استهزا تا وقتی که
امر بقتال واقع شود وَاذْکُرْ و یاد کن عَبْدَنَا دَاوُدَ بندهٔ ما داود را و ذکر قصهٔ داود را بجهت یاد دادن تهدید بدایشان است یا امر بثبات
قدم پیغمبر در جمیع امور مفوضه مستند و بر عدم ترک ندب یعنی ایجهت بذکر قصهٔ داود که متضمن ترک ندب معصیت الهی و اردیم
کفار بزرگ کردن و بکوکه داود با وجود علو مرتبه و رتبت نبوت و بکاء دایم و غم لازم چون ترک ندب کرد حقتعالی او را در معرض خطاب

وکان نا الما بر بندیم النار از آتش دوزخ مرا دانستند که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را بباطل خلق کرده ایم بی آنکه غرض آن متعلق باشد
و این مستلزم آنست که مصلح و مفسد متفق و هر دو در درجه مساوی بودند نه چنانست که کفار میگویند ام نجعل الذین آمنوا ایا گردانیم
آن را که تصدیق نمودند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته در ثواب مرتبه کالمفسدین فی الارض مانند
تباه کاران و عصیان کنندگان در زمین یعنی مثل مشرکان لعین و کافران بیدین و جاحدان بروز جزا ام نجعل المتقین یا باز گردانیدیم پرهیزکاران
را یعنی کسانی را که بجهت خوف عقاب از معاصی پرهیزند و از گناهان اجتناب نمایند کالفجار مانند بدکاران و نابکاران که بانواع معاصی
مشغولند یعنی هرگز مشرکان و کافران را مثل اهل ایمان و تقوی نگردانیم بلکه مرتبه بلند در شمار چند نام زد متقیان و صالحان است و مرتبه که
در نهایت ناشد باشد منزل کافران و فاجران بندازان بجهت ترغیب مردمان بمتابعت قرآن پیغمبر خود خطاب میکند میگوید که کتاب
ایکتابیست که انزلناه فرو فرستادیم آن را الیک بسوی تو مبارک برکت زده شده یعنی کتابی بسیار با عزت و منفعت لیدبروا تا اندیشه
کنند و اندیشه نمایند آیاته در آیتهای این کتاب یعنی تامل کنند در حقیقت معانی آن و تفسیر آن بر وفق مراد حضرت باری تعالی نمایند و لیتذکر
و تا پند پذیرند بموعظتهای آن اولوا الالباب خداوندان عقلهای پاکیزه و چون او بتحقیق بیان ابتلای داود نمود حکایت سلیمان را و امتحان او را
بیان حضرت رسالت مبدء میگوید و وهبنا لداود و بخشیدیم مر داود را سلیمان فرزندی که آن سلیمان نعم العبد نیکو
بنده بود سلیمان انه اواب بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود بدرگاه ما و منقطع از ماسوی در همه احوال و در جمیع افعال پس ای محمد یاد کن
قصه او را اذ عرض علیه وقتی که عرض کرده شدند بر او بالعشی باخر روز الصافنات اسبان استاده بر سه پایه بر کنار سم از چهار
چهارم و این از جمله صفت پسندیده اسب است الجیاد اسبان نیک و گفته اند که آن هزار اسب بود که سلیمان با کفار در شوق و نصیبین کارزار
کرده و آنها را از ایشان گرفته بود و بروایت مقاتل با غنائم غزا کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ نموده و بسیار بسته و نزد بعضی یکهزار اسب
در پای بودند و پر داشتند و آن بر سم تحفظ کرده بودند و بر هر تقدیر سلیمان بعد از نماز نافله و زدی که در آخر روز داشت باز ماند
و چون قصد از آن اسبان را بر او عرض کردند نگاه کرد آفتاب غروب رفته بود فقال پس گفت انی احببت بدرستیکه من دوست گرفتم حب الخیر
دوستی مال را و عرض خیر را خیر میگوید بجهت آنکه خیر در اسبان متعلق است چنانکه حضرت رسالت فرموده که الخیل معقود بنواصیها الخیر
الی یوم القیمة یعنی اسبان بسته شده است بر پیشانیهای ایشان خیر و نیکوئی تا روز قیامت یعنی اختیار کردم دوستی خیل را و باز ماندم بجهت
آن عن ذکر ربی از یاد پروردگار خود که آن وردی که آخر روز یا نافله است حتی توارت تا آنکه پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپرده شب
و ذکر ضمیر بدون مرجع آن که شمس است بجهت دلالت لفظ عشی است بر آن پس سلیمان بسبب فوت ورد یا نماز نافله غمگین شد بجهت تدارک آن
رو باسبان خود کرد که ردوها علی باز گردانید آن اسبان را بر من و چون باز گردانیدند فطفق پس در ایستاد و می بود شمشیر را مسحا
سودن بالسوق بساقهای ایشان یعنی ایشان را پی کرد والاعناق و بگردنهای ایشان یعنی بزد گردنهای ایشان را و همه را در راه خدا
قربان کرد و تصدق نمود بجهت کفارهٔ آنچه از او فوت شده بود و از جمله هزار اسب صد اسب ماندند و صاحب نیکو که هفت نسل از آنها است
عبد الله عباس از امیر المؤمنین نقل کرده که ضمیر ردوها راجع بآفتاب است و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مشغولی اسبان
فوت شد و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان باسبان بسبب آن رمیها بود بار دیگر بسبب تفرج و حظ نفس از آنجهت باذن حضرت عزت
زاکه موکل آفتاب است امر کرد که ردوها علی باز گردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید و او نماز را ادا
نمود و اینکه آفتاب بدعای حضرت رسالت در جنگهای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا امیر المؤمنین نماز را بگذارد مشهور
و معروفست و کسی منکر آن نیست و در سورهٔ المائده مذکور شد که از برای حضرت امیر المؤمنین دو بار معجزه کرد یکبار بدعای حضرت
رسالت و بار دیگر بدعای وی و تتمهٔ اقاویل مفسران در این باب بیان صحت و فساد هر یک از آن در منهج الصادقین بر وجه بسط سمت ذکر یافته
آورده اند که سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس خود گفت امشب گرد این زنان بر آیم تا خدا مرا از این صد زن صد پسر دهد که در راه
خدا جهاد کنند کلهم ان شاء الله نگفت اتفاقا هیچکدام حامله نشدند مگر یک زن که او هم پسر مرده آورد و بر تخت سلیمان انداخت و بعضی
نقل کنند که آن کلمه ان شاء الله بود حضرت از او عتاب کرد و بجهت آنکه حبیب خود را از آن خبر دهد که ولقد فتنا سلیمان
و بدرستیکه ما امتحان کردیم و آزمایش نمودیم سلیمان را و القینا و انداختیم یعنی زن او را مسلم ساختیم تا انداخت علی کرسیه
بر بالای تخت او جسدا تنی روح که پسر مرده او بود سلیمان چون دانست که آن بسبب ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثم اناب
پس باز گشت بخدا بر جهت انقطاع و بدعا و نماز مشغول شد از پیغمبر مروی است که فرمود بحق آن خدائی که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر
سلیمان بکلمه ان شاء الله متکلم می شد حضرت صد پسر او میزاد تا همه در راه خدا جهاد میکردند چون ترک آن ندب نمود معاتب شد و از
این حادث محروم ماند شبهه نیست که ترک کلمه ان شاء الله مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد چه ذکر آن نکرده اند در
خواطر او بود و اعتقاد بآن داشت الا آنکه بجهت آنچه شد از کذب بحسب ظاهر او را مذنب بود که متذکر آن شود اقوال قصه خوانان و
ضعفای مفسران که از یهود در این قصه نقل کرده اند مستلزم کفر زندقه است و رفع و رد آن بر وجه اتم در منهج سمت ذکر یافته حاصل
که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توبه نمود و زبان بمناجات گشوده قال رب اغفر لی گفت ای پروردگار

من بعدی

من بیامرز مرا و بخش مرا از زمین صادر شده در ترک منذو وَهَبْ لِي مُلْكًا و ببخش مرا پادشاهی که لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي
هر یکی را پس از من تا هیچ مُلکی مُفَوَّض من باشد إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تو بخشنده که هر چه خواهی دهی و چونکه سلیمان دانست که
استدعای ملک چنین از حق تعالی اصلح است با نور دیده و سبب کثرت طاعات و عبادات بندگان می شود از این جهت دعا کرد مانند آنکه شخصی
دعا کند که بار خدایا مرا غنی تر بر مثل دو کار من گردان این دعا بر وجه جمیل خواهد بود کاهی که دانسته باشد که این نسبت بحال آن اصلح
و داعی آن منصف تر خواهد بود با آنکه بخل داشته باشد که خدای تعالی او را مال بدهد چون دعای سلیمان بر وجه اصلح بود از این جهت حق تعالی
اجابت آن نمود و فرمود که فَسَخَّرْنَا پس رام کردیم لَهُ الرِّيحَ مر او را باد بر وجهی که تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان او رُخَاءً آرام روی نرم و خوش
بی آنکه او را متحرک و مضطرب سازد و یا فرمان بردار که اصلا مخالفت آن نمیکرد حَيْثُ أَصَابَ هر جا که قصد کردی مرویست که حق تعالی
بر وجهی باد را مسخر وی کرده بود که روزی در صبح او را از ایلیا برداشت و در وقت چاشت بقزوین رسانید و در شبانگاه بکابل رسانید
وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را از جنس دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده که بر وفق مدعای او عمارتهای ساختند از شهرهای بزرگ و قلعهای
بلند و از جمله آن بیت المقدس است وَغَوَّاصٍ و هر شناورنده در دریا تا بجهت آن انواع جواهر بیرون می آوردند وَآخَرِينَ و دیگر مسخر
کردانیدیم دیوان دیگر را مُقَرَّنِينَ که با هم نشسته بودند دو دو و سه سه و چهار چهار فِي الْأَصْفَادِ در غلهای آهنین یعنی بعمل شیاطین کار
فرمودی و متمردان ایشان را در بند کشیدی تا شر ایشان بمردم نرسد و چون حق تعالی صلاح دین و دنیا پادشاهی چنین بوی ارزانی فرمود
او را گفت هَٰذَا این پادشاهی با عظمت و شوکت عَطَاؤُنَا بخشش ماست فَامْنُنْ پس عطا کن از آن بهر که خواهی أَوْ أَمْسِكْ یا منع
بخش کن از هر که خواهی یعنی تصرف کردن در آن بمشیت تست بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که اعطای بی حساب است و امساک یعنی روز قیامت محاسبه
نخواهی شد برای عطا و امساک وَإِنَّ لَهُ و بدرستیکه مر سلیمان را عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ نزدیک ما قرب و مرتبه است یعنی مقرب درگاه صمدیت
و از نزدیکان بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم داشته وَحُسْنَ مَآبٍ مر او راست نزدیک ما نیکوئی بازگشت که در جنات است و بعد از
ذکر امتحان سلیمان در بیان ابتلاء ایوب میفرماید که وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن ای محمد بنده ما را که ایوب است و او در زمان
یعقوب پیغمبر بود و دختر او را که لیا نام داشت بعقد خود در آورده بود و او را ممتحن ساخته چنانکه در سورة الانبیاء گذشت از روی
مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرد که إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ و یاد از بلند تضرع نمود پروردگار خود که أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بدرستی که میرساند شیطان مرا بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ برنج بدن و موت مال یعنی وسوسه می دهد میگوید چه کردی که حق سبحانه و تعالی
نعم بدنیه و مالیه از تو باز گرفت و این همه سختیها و محنتها بر تو گماشت و مدعای شیطان آن بود که ایوب از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهت
این نام او از زمره صابران محو شود و گویند که شیطان مردمان را میگفت که اگر در ایوب طریق شد و ثواب بودی این بلا مبتلا نشدی و جمیع
مردمان را از صحبت او تنفیر مینمود و زن او را وسوسه می داد و او را از خدمت ایوب منع میکرد و چون کار ایوب باین غایت رسید بحضرت
استغاثه کرد و شر شیطان و اضلال او را بحضرت ذو الجلال دفع نمود که بجهت مرض و فوت اموال و اولاد شکایت نمود از امام جعفر صادق
مرویست که ایوب هفت سال بزندان بلا و امتحان محبوس بود در این مدت اصلا شکایت از این مرض نکرد چون ابلیس در صدد آن شد
که نوعی کند که از او شکایتی از مرض و محن ظاهر شود ایوب شکایت او را بعرض رسانید بدعای او بجهت اجابت سید جبرئیل را باو فرستاد
و او را بخطاب کرد ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بزمین ایوب بفرموده او پای بر زمین زد و چشمه از زیر قدم او بیرون جوشید که
گرم و دیگری سرد جبرئیل فرمود که ای ایوب هَٰذَا این چشمه گرم مُغْتَسَلٌ جای غسل کردن است چشمه دیگر بارد وَشَرَابٌ آبی است
سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهری او محو شد و از چشمه سرد بیاشامید علتهای باطنی او زایل گشت و مرض
اکثر آنست که چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم و بعد از آنکه بدن او را از امراض پاک ساختیم وَوَهَبْنَا
لَهُ و بخشیدیم مر او را أَهْلَهُ کسان او را یعنی بدل ایشان و اکثر بر آنند که معنی مراد آنست که فرزندان او را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ
مَعَهُمْ و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را و برابر آن که بودند با او کرامت کردیم و در احادیث آمده که خدای تعالی اهل و مال او را
مضاعف ساخت یعنی بعوض یک زن دو زن و یک فرزند دو فرزند و یک مال دو مال باو عطا فرمود و از امام جعفر صادق مرویست که
حق تعالی فرمود که ما اولا ایوب را بعد پیش از امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای امتحان فوت شده بودند همه را با ضعف آن باو عطا فرمودیم
و از آنی داشتیم رَحْمَةً مِنَّا بخشش از جانب ما وَذِكْرَىٰ و بجهت یاد کردن و پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول را تا
عاقبت صبر را نظر کرده در مصیبت بی صبری نکنند و شکایت ورزند و بوسیله آن بمرتبه فرج و مکان مزج برسند مرویست که ایوب بعد از
صحت یافتن تا هفت روز از خود طعام نداد و ایشان بشکر گذاری و صبر و شکیبائی امر نمود و او را در مدت مرض او زوجه او لیا
بنت یعقوب بمشقت رفته بود و در هر مدت ایوب سوگند خورد که چون عافیت یابد او را صد چوب بزند خواست که سوگند خود را راست گرداند
و او را بی آزار دست داشت حق تعالی سوگند او را راست گردانید باسان تر و بهتر خطاب کرد باو وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا
دسته از چوب تازه یا گیاه خشک شده یا از شاخها باریک که بمقدار صد چوب باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زن خود را بآن دسته که ایوب
وَلَا تَحْنَثْ و بر کار شود و سوگند خود یعنی مخالفت سوگند مکن و از ابن عباس منقولست که سبب سوگند آن بود که ابلیس بصورت

خود را بزن

خود را بزن او نمود و او دوای ایوب را و طلبید ابلیس گفت من دوای او میکنم بشرط آنکه چون بهشود گوید که من شفا باو دادم نه غیر من زن
قبول بعضی نموده اینکلام را بعرض ایوب رسانیده ایوب در غضب شد و سوگند خورد که او را صد چوب بزند عبارتی روایت کرده که شیطان
مرا گفت از ابن عبد الله بپرس که چه میگوید در باب مردی که مریض باشد و بسبب زدن چوب موت او باشد من بعرض او رسانیدم فرمود
که مرد مستقیمی را نزد رسول او زدند که با زن مریضه زنا کرده بود حضرت امر کرد تا صد چوب کاه را حاضر کردند و بیکبار آن مجموع را بزد زد
و یکبار بزد تا نبه و ایشان را رضا کرد و این آیه بر خواند که خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث **انا وجدناه** بدرستیکه ما یافتیم ایوب را
صابرا شکیبا در آنچه بنفس و مال و اولاد او رسید **نعم العبد** نیکو بنده است **انه اواب** بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه
ما و بالکلیه روی بجانب ما آورده و بعد از آن اخلاق حسنه دیگران بیان میکند تا بندگان اقتدا بایشان کنند ثواب جزیل و ذکر جمیل بر سند
و میفرماید که **واذکر عبادنا** و یاد کن ای محمد بندگان ما را **ابراهیم** ابراهیم خلیل را **و اسحق** و پسر او اسحق نبی را **و یعقوب** و نبیره او
یعقوب نبی را **اولی الایدی** که خداوندان دستها بودند **والابصار** و دیدها یعنی صاحب اعمال شریفه بودند معارف الهیه و اعمال بدنی
را با علوم یقینی قلبی جمع کرده بودند یا آنکه خداوندان نعمتها بودند بر بندگان بجهت آنکه ایشان را بخوان احسان خود خواندند ارباب عقول
و افهام زاکیه بودند **انا اخلصناهم** بدرستیکه ما پاک کردانیدیم ایشان را از برای خود **بخالصة** بسبب خصلتی که خالص بود از آن بخصلتی
علایق دنیوی که آن **ذکری الدار** نصیحت است **و انهم عندنا** و بدرستیکه ایشان نزدیک ما **لمن المصطفین الاخیار** هر آینه
از جمله برگزیدگانند بنعمت نبوت و قرب بارگاه صمدیت بسیار نیکوکارانند یا بهتر از آنها بی جنس خودند **واذکر** و یاد کن برای امت **اسمعیل**
ذبیح را **والیسع** را الیسع بن اخطوب که خلیفه الیاس بود چنانکه گذشت در آخر خلعت نبوت یافت **وذا الکفل** و ذا الکفل که ابن عم الیسع
بود و صد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند که او کافل مردی صالح شده بود که هر روز صد رکعت نماز میگذارد و
در نبوت او اختلافست و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبر است نام او بشر است و بعد از پدر مبعوث شد باهل شام **وکل من الاخیار** و همه ایشان از جمله برگزیدگان و نیکوکاران اند **هذا** اینکه گذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان **ذکر** شرف و بزرگی است مر ایشان را و ذکر جمیل
و ثنای نیکو که همیشه بندگان ذکر ایشان میکنند و ایشان را می ستایند **وان للمتقین** و بدرستیکه مر پرهیزکاران راست **لحسن مآب**
نیکوئی بازگشت که آن **جنات عدن** بوستانهای اقامت است **مفتحة** در حالتی که گشاده است **لهم الابواب** برای ایشان درهای آن
بوستانها یعنی چون بدر بهشت رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه درها گشاده بینند بی تاخیر در آن درآیند **متکئین** تکیه زدگان باشند
بر تختها **فیها** در آن بوستانها همچنانکه پادشاهان و سایر مترفان **یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب** میخوانند در آن بوستانها یعنی
امر میکنند خادمان خود را و باو آورده میوه و شراب نزد ایشان حاضر خواهند بود بی آنکه او را حاضر سازند **و عندهم** و نزد ایشان باشد
قاصرات الطرف زنانی که کوتاه کننده چشمها باشند بر شوهران یعنی بر غیر شوهران نگاه نکنند **اتراب** هم سال یکدیگر باشند یعنی همه یک
سن باشند در حسن و مقدار و خوبی نیز مانند هم باشند که هیچ کدام بر دیگری فضل نداشته باشند تا طبع شوهران از بعضی متنفر نباشد
هنگامی که در بهشت در آیند و انواع فواکه و اشربه و حور العین و سایر نعمتهای لذیذه ببینند ملائکه بایشان گویند که **هذا ما توعدون**
این آنچیزیست که وعده داده میشدید بآن **لیوم الحساب** از برای روز حساب یعنی روزیکه جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده باشد
بعد از آن بهشتیان از روی خوشحالی و سرور گویند با یکدیگر که **ان هذا** بدرستیکه اینکه می بینیم از انواع نعمتها **لرزقنا** هر آینه روزی ما
که حضرت ما بما ارزانی داشت **ما له من نفاد** نیست مر آن را هیچ انقطاع و زوالی و اکثر مفسران بر آنند که اینکلام حقتعالی است که از روی امتنان
میفرماید که این نعمت بهشت روزی ما است که بلطف و محض لطف به بندگان خود عطا فرموده ایم و اصلا از فنا و زوال نیست بلکه آنچه
بهشتیان تناول میکنند فی الفور مثل آن را بنا میفرمائیم **هذا** این نوع کلام احوال بهشت است یا حال اهل بهشت است و بعد از آن از حال اهل
دوزخ خبر میدهد **وان للطاغین** و بدرستیکه مر نافرمانان را یعنی کافران را **لشر مآب** هر آینه بدی بازگشت است که آن **جهنم** دوزخ است
یصلونها در آیند در آن و آتش را فراش و بستر خود کنند **فبئس المهاد** پس بد فراش و آرامگاهی است دوزخ **هذا** این عذاب را **فلیذوقوه**
پس باید که بچشند اهل طغیان از آن **حمیم** آب گرم جوشانست که چون نزدیک لب رند و بر آن بریزند چون بخورند روده ها پاره پاره شود
و غساق و چرک سخت گندیده که از پوست و گوشت دوزخیان و از فرجهای زانیان سیلان کند آن را جمع کرده میخورانند نزد ابن عباس غساق
زمهریر است که بشدت برودت دوزخیان را بسوزاند و بروایت کعب الاحبار چشمه ایست در دوزخ که از بیش جیحان و فرات دوزخ روان گردد
و مرویست که سختی و عقوبت غساق بمرتبه ایست که اگر قطره از آن در مغرب باشد اهل شرق از نفرت آن متنفر شوند اگر در شرق باشد اهل
مغرب از عفونت آن متاذی گردند و این یک نوع عذابی است **و آخر من شکله** و عذابی دیگر مر ایشان را که در شدت و سختی آن مثل عذاب
مذکور است **ازواج** انواع گوناگون است یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلفه بود در شدت عذاب و الم مانند یکدیگر باشند نه آنکه یکی از دیگری
آسان تر باشد آورده اند که چون رؤسای کفار را بدوزخ در آورند پیروان ایشان را تابع ایشان سازند و رؤسا یا خازنان دوزخ گویند
که اینها کیستند که در عقب ما آمدند گویند که **هذا فوج** این گروهی اند **مقتحم** که بر هیچ و سختی در آیند کان اند در دوزخ **معکم** با شما
لا مرحبا بهم هیچ مرحبا نیست ایشان را مراد آنست که ایشان را در تنگنای دوزخ عذاب هیچ فرجی و گشادی مباد **انهم صالوا النار** بدرستی

که ایشان

که ایشان در اینند که اند در آتش دوزخ و چون اتباع از متبوعان خود این کلمه بشنوند قالوا گویند ایشان بل انتم بلکه شما سزاوارترید بآنکه
در حق شما گویند لا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را چه هم ضال بودید و هم مضل انتم قدمتموه شما فرا راشید عذاب را یعنی شما موجب شدید آنرا
لنا برای ما فرا دادید که الزام کردید ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقابست و سبب این اغوا و اضلال شما در دوزخ در آمدید
فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ و در حدیث آمده که آتش دوزخ بر دوزخیان تنگ شود و دوزخیان را تنگ فرا گیرد چون آهن سر نیزه
که نیزه را تنگ فرا گرفته باشد و بآن چسبیده بعد از آن زبان بنفرین ایشان گشوده قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هر که
فرا پیش داشت از برای ما هذا این عذاب را یعنی سبب آنرا که اضلالست فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذابی دوباره فی النار
در آتش دوزخ یکی بجهت ضلالت و دیگری بسبب اضلال او زده اند که مشرکان بدر فرزند چون ابوجهل و ولید مغیره و غیرهما هرگاه که اهل ایمان
را چون عمار و صهیب و حبیب و بلال را می دیدند میگفتند ایشان از ضلال مردودانند و از اشرار مردمانند و سزاوار آتش قهرند و از هنگام که
در دوزخ در آیند و ایشان را نبینند بجهت ایشان مشغول شوند و قالوا و گویند باید که ما لنا لا نری چیست ما را که امروز نمی بینیم
رجالا مردانی را کنا نعدهم بودیم که در دنیا می شمردیم ایشان را من الاشرار از جمله بدکاران از امام محمد باقر روایتست که بشیعیان
خود میگفت مراد کفار از رجال در این آیه شما اید بخدا سوگند که هیچ کدام شما را در آتش دوزخ نخواهند دید بعد از تفحص بسیار چون اهل ایمان
را نبینند سرزنش خود کنند گویند اتخذناهم سخریا آیا فرا گرفته بودیم ایشان را در دنیا از اهل سخریه یعنی چرا با ایشان سخریه و استهزا
میکردیم و مسخره مینمودیم ام زاغت با ایشان در دوزخ اند یا گردیده است عنهم الابصار از ایشان دیدهای ما و چشمهای ما که بر
ایشان نمی افتد و در آنها در آمده که حقتعالی گروه مؤمنان را در غرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بآنکه ایشان در دوزخ نیستند حسرت
ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستیکه در آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لحق هر آینه حق و راست و درست تخاصم اهل
النار که آن جدال و نزاع کردن اهل دوزخ باشد با یکدیگر و ماجرای ایشان بعد از آن خطاب بحضرت رسالت میکند میگوید قل بگو ای
محمد مشرکان را انما انا جز این نیست که من شما را منذر بیم کننده ام از معاصی و ترساننده ام از عقاب الهی و ما من اله و نیست هیچ خدائی
که سزاوار پرستش باشد الا الله مگر خدای یکتا الواحد یکانه است در ذات و صفات چه شرکت قبول نکند کثرت در وحدت او را نیابد
القهار و قهر کننده بر هر شیء بقدرت کامله و شکننده متکبران و جباران رب السموات و الارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما
و آنچه در میان آسمانهاست و زمینها از جن و انس و سایر حیوانات و نباتات و ملائکه همه عالم از آن اوست العزیز غالب بر عذاب کافران که
هرگز مغلوب نشود در آن الغفار آمرزنده گناهان هر که با او التجا نماید از عاصیان اهل ایمان قل بگو ای محمد امت خود را که هو آنچه
مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و یا آنچه میگویم از دعوی رسالت و بیان وحدانیت حضرت عزت نبؤ عظیم
خبری بزرگست و امری عظیم انتم شما از فرط غفلت و جهالت عنه معرضون از آن روی گردانندگانید و تکذیب کنندگان ما کان
لی نبود مرا هیچ از این بیان من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی بکلام گروه برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند که بلند
ترین جهانست اذ یختصمون وقتیکه گفت و شنید میکردند یعنی ملائکه بگفتار ابتدا قایل شدند و آدم جهت تلبیس بر افضلیت
خود میگفتند که انبئونی باسماء هؤلاء و ابلیس بجهت امتناع بجده بقول انا خیر تلطف میکشت پس در ثبوت نبوت من دلیلی از این روشن تر نیست که
الحال قصه ملأ اعلی بیان میکنم بر وجهیکه در کتب مقدسه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی استماع آن از استادی پس از این معلوم میشود که
این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل بر من نازل شده ان یوحی الی آنکه وحی کرده نمی شود بسوی من الا انما انا مگر جهت آنکه جز این نیست
که من نذیر مبین پیغمبر بیم کننده ام آشکارا و ترساننده واضح تا شما را از ظلمت ضلالت برهانم و بنور هدایت رهنمون کنم و از وادی جهالت
بشرحی معرفت رسانم و بعد از اجمال اختصام اختصام بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نمودن مینماید که اذ قال ربک
یاد کن ای محمد که چون پروردگار تو گفت للملائکة مر جمیع ملائکه را انی خالق بدرستیکه من آفریننده ام بشرا آدمی را که صفات او را
بشما گفته بودم من طین از گل مراد آدم است فاذا سویته پس چون تمام کردانم خلقت او را و خلقت صورت دنیا در او نکنم و نفخت فیه
و بدمم در او من روحی از روح خود اضافه روح خود بجهت تکریم و تعظیم آدم است یعنی بعد از تسویه آدم روح بقالب او در آورم و زنده گردانم
فقعوا له پس بروی افتید برای او ساجدین در حالتی که سجده کنندگان باشید از روی تبجیل و تکریم او چون قالب او ساخته و
پرداخته شد و روح با او تعلق گرفت فسجد الملائکة کلهم اجمعون پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان بتمام مر او را و میکس از ایشان از این معنی ابا
نمود الا ابلیس استکبر مگر ابلیس که بزرگی داشت خود را و در امر سجود اطاعت نکرد و کان و بود در آن زمره ساجدان
کافرین از ناگرویدگان و نافرمانان بر آن و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قال گفت حق سبحانه و تعالی یا ابلیس ما منعک
ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا ان تسجد آنکه سجده کنی لما خلقت لما چیزی را که آفریدم بیدی بدو دست خود یعنی بجود و
او را آفریدم بی واسطه مادر و پدر و اطاعت مرا و بدقدرت یعنی او را بید قدرت کامله خود خلق نمودم استکبرت آیا تکبر کردی
بدون استحقاق و بلند ساختی خود را فوق قدر خود ام کنت من العالین یا هستی از جماعتی که بلند مرتبه اند و استغراق تمام با وسبحانه
که مأمور نشدند بسجود و قول او سبحانه که کنت من العالین شاهد است ایشان ابلیس اختیار شوق تا ذکر که آن استحقاق تفوق است قال

کنت

گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آن مخلوق زیرا که خَلَقْتَنِي از بدیع مرا مِنْ نَارٍ از آتش که در غایت لطافت و نورانیت و غلبت وَخَلَقْتَهُ
وآفریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در غایت کثافت و ظلمانیت است و مغلوبیت هرگاه که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده
کننده بر مفضول باشد نکته نیست که ابلیس در این امر مغالطه خود را در چنانکه در سورة الاعراف گذشت و لهذا حضرت در جواب او قال
گفت فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت اینها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از رحمت و دور مانده از رتبه کرامت وَإِنَّ
عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست رانده من ترا از رحمت خود و خشم و غضب من تو را إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا مراد دوام و خلود
لعنت است بر وجه صحت پیوسته که در روز قیامت لعنت بر او مضاعف شود بر وجهی که لعنت نیارد رجعت و هیچ نماید و در روایت آمده
که حقتعالی خلقت او را متغیر ساخت باین وجه که سفید نورانیت او را بظلمت بدل کرد و او را بقبیح تر وجهی مصور ساخت قَالَ گفت ابلیس
که رَبِّ ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود نومید کردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه خود ساختی فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده
مرا یعنی شربت مرا بمن بخشان إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قَالَ گفت خدای در جواب او فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
بدرستی که تو از جمله مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقتی که معلوم و معین است نزد من مراد زمان نفخه اولی است
که همه خلق بدان وقت شربت مرگ بچشند چون ابلیس مهلت داده شد قَالَ گفت بحق سبحانه فَبِعِزَّتِكَ پس بسوگند بعزت و قهاریت تو که هر چه
که توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ مرایینه گمراه کردانم اولاد او را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از فرزندان او الْمُخْلَصِينَ
که پاک کرده شدگانند یعنی ایشان را که پاک کرده کردانیده از شرک و خطیئه بهتان و عصیان که مراد ایشان را هیچ نیست مراد جمعی اند که بصفت
عصمت متصف اند چون انبیا و ائمه که بعد از آن حق سبحانه و تعالی در جواب او قال فرمود که فَالْحَقُّ پس بر خدای بر حق مرا باطل وَالْحَقَّ
و درستی و راستی از من است أَقُولُ میگویم درست و راست را لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مرایینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از جنس تو یعنی از تو و از
شیاطین وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو کرده باشند مِنْهُمْ از آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود که
قُلْ بگو ای محمد کفار مکه را مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ نمی طلبم شما را به تبلیغ رسالت و ادای وحی و هدایت شما بر راه حق مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی یعنی مالی
که بجهت آن بمن رسید وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از جمله تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی که آنچه در ایشان نباشد و آمیخته نشده
باشند از خود ظاهر کنند شما میدانید که من هرگز دعوی چیزی نکرده ام که نزد من نبوده پس از سر تحقیق بدانید که إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ
مگر پندی از جانب وَحْيٌ لِلْعَالَمِينَ مر جمیع عالمیان را از جن و انس و کتاب او وارد که متکلف شده علامت است یکی آنکه نزاع کند با کسی که
برتر از او باشد دوم آنکه فرا گیرد چیزی را که مقید در او نباشد که بان برسد سیم آنکه چیزی را که نداند بمردمان گوید بعد از آن از روی
خطاب بکفار میگوید که وَلَتَعْلَمُنَّ و البته بدانید نَبَأَهُ خبر قرآن را یعنی صدق آنچه در او است بَعْدَ حِينٍ پس از هنگامی که وقت
مرگ است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام که آن روز بدر است سُورَةُ الزُّمَرِ هی خمس و سبعون آیة و مکیة ابی بن کعب از حضرت
رسالت روایت کند که هر که سورة الزمر بخواند حقتعالی او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خاشعین و خاشعین در نامه اعمال او ثبت کند
و از امام جعفر صادق نقل است که هر که سورة الزمر قرائت کند حقتعالی شرف دنیا و عقبی باو عطا فرماید و او را بر سایر مردمان غالب گرداند
و جهی که هر که او را بیند هیبت سطوت او بر دل او نشیند اگر مال و عشایر نداشته باشد باو ارزانی فرماید و بدن او از آتش دوزخ حرام
گرداند و خداوند بهشت از زیارت او بنا کند که در هر بهشت قصری باشد در هر قصری هزار حور بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی است الْعَزِيزِ که غالب است بر جلالت در جمیع احوال و متعالی
از اشباه و امثال الْحَكِيمِ دانا بر مصالح افعال و اقوال إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستیکه فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو این کتاب را که
قرآن است بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل بکی و یا بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس پرستش کن خدای را
مُخْلِصًا لَهُ در حالتی که پاک کننده باشی برای او الدِّينَ پرستش را ظاهر خطاب متوجه بحضرت است و از روی حقیقت مراد امت است یعنی
ای امت من خود را از شرک و ریا پاک دارید أَلَا لِلَّهِ بدانید که خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستش پاک از شرک یعنی سزاوار است
که طاعت خالص باشد از ریا و شرک زیرا که منفرد است و الوهیت یکتا در مرتبه ربوبیت پس در هنگام اهل شرک میفرماید که وَالَّذِينَ
اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ غیر از خدای أَوْلِيَاءَ یعنی دوستان یعنی خدایانی که دوستی ایشان با آنها از حقیقت عم معبودیت
در حق ایشان از ملائکه و عیسی و اصنام و شمس و قمر و حجر و شجر و غیر آن و میگویند باعتقاد باطل که مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا
مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را إِلَى اللَّهِ بسوی رحمت خدا زُلْفَىٰ نزدیک گردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشان را بجهت آنست که شفاعت ما
کنند بسبب آن مقرب درگاه الهی شویم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستیکه خدای تعالی حکم کند بحق بَيْنَهُمْ میان مشرکان باعتقاد روز معاد فِيمَا هُمْ
فِيهِ در آنچه که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند ظاهر سازد بطلان هر یک را یعنی مدعای هر یک از نصاری و یهود و مجوس و
سایر مشرکان است که معبود او حق است و غیر آن باطل پس حق سبحانه حکم کند میان ایشان در روز موعود و باز نماید بطلان هر یک از معبودان
ایشان و همه آن مشرکان را بدوزخ امر کند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَهْدِي راه نماید بطریق امتنان بحث یا حکم نکند یا هدایت
و الطف نکند بجهت اصرار و تصمیم کفر او جور تمکین قدرت و عقاب و نصب ادله که پس زواری ضلالت بکنار در مَنْ هُوَ آنکس را که او كَاذِبٌ

دروغ